

فدراسیون یهودیان ایرانی

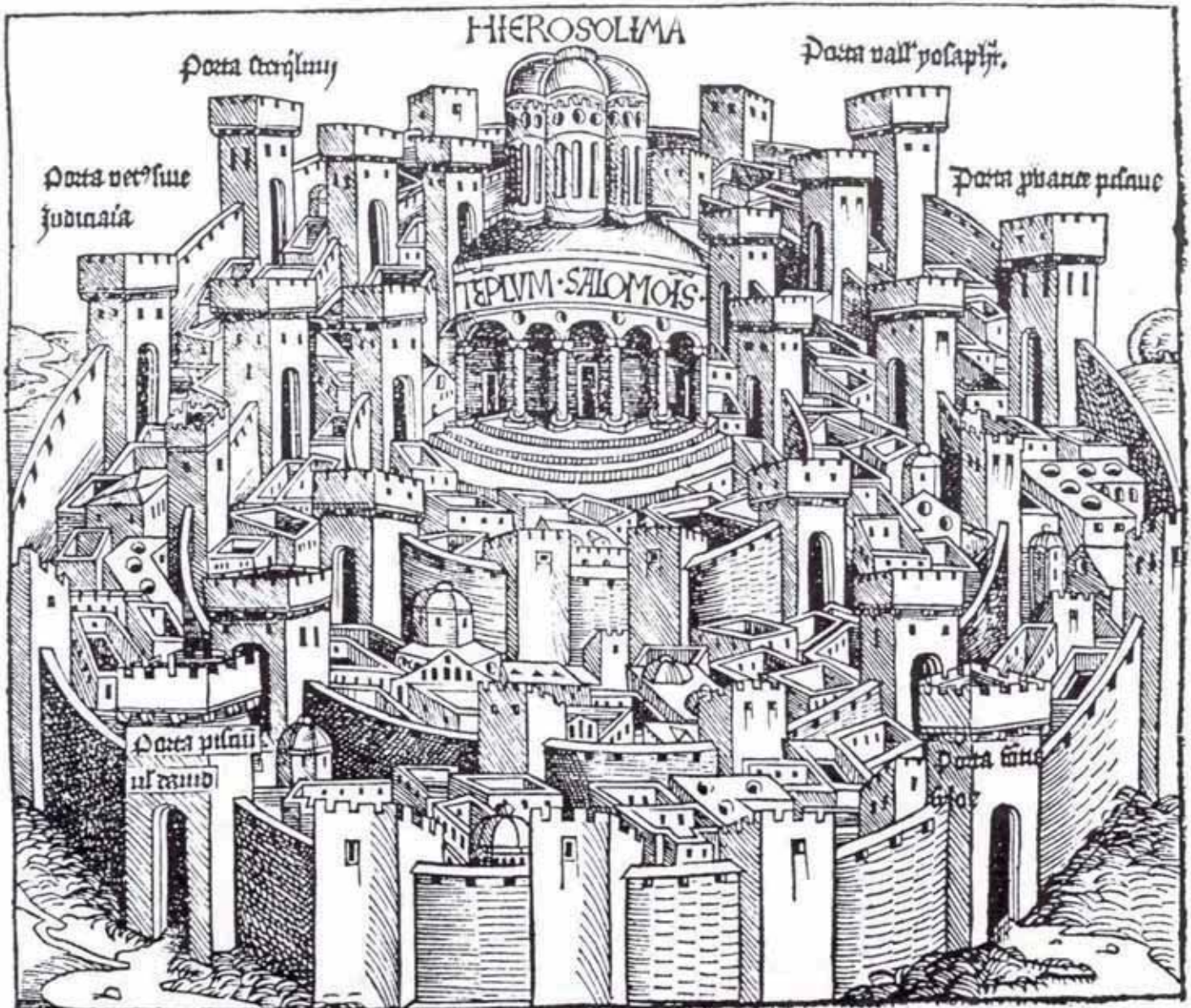
שופר

شوفار

SHOFAR

# Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال هفتم - شماره ۵۵ - جولای ۱۹۸۹ تیر ۱۳۶۸





# ZAD

*The Greatest Furniture*

1012 S ROBERTSON BLVD  
LOS ANGELES, CA 90035  
TEL-PH (213) 657-2677  
(213) 652-6666  
TELEX: 181306 ZAD LSA  
FAX: 1 213 659 7370



مدال افتخار از اطاق صنایع ایتالیا برای بهترین کار

برنده اول برای ظریف ترین کار مبلمان



**FRANCESCO MERONI**  
**E FIGLI**

1-20030 SEVESO (MI) ITALIA  
Corso Garibaldi, 58/60  
Phone (0362) 50-16-83  
Telex 326215 Meroni I

با اسمهای مشابه اشتباه نگیرید

کلیه اجناس با مارک **MERONI** حک شده است

## SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION

6505 Wilshire Blvd., Suite 203  
Los Angeles, CA 90048

Tel.: (213) 655-7730

(213) 655-7731

سال هفتم - شماره ۵۵

جولای ۱۹۸۹ تیر ۱۳۶۸

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.  
هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیرنظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیرمسئول

صبون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانطوب)

سام کرمانیان

دکتر فریدون نصرتی

طرح های این شماره از: ژیل پرهامی

خبرنگار عکاس: منصور پور اتحاد

• نویسندگان و علاقه مندانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خیری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خیری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج یک نوبت آگهی

نام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
۱/۱ صفحه	۱۶۰ دلار
۱/۲ صفحه	۱۲۰ دلار
۱/۴ صفحه	۱۰۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

For information regarding  
advertising please call: (213) 655-7730

امور چاپ و طراحی هنری: چاپخانه  
پرساینترینتینگ ۸۵۸-۸۸۸۳ (۲۱۳)



از راست به چپ: حاخام بدیدیا شوفط - شهردار لوس آنجلس - راو عودیا یوسف

## بزرگداشتی در خور یک بزرگمرد

یکی از بزرگترین شالوده های دین یهود، مردمی بودن آن است و خود جوش بودن کلیه عوامل تحرک آن. به تاریخ مردم ما که نظر می اندازید، می بینید که در تمامی فراز و نشیب های آن، رهبری های پیشوایان ما - در کلیه موارد اعم از مذهبی یا غیر مذهبی متکی به مشارکت یکایک افراد جامعه بوده است.

رهبری روحانی جامعه یهودی بویژه یهودیان ایرانی همیشه حالت اهرمی را داشته که تکیه گاه آن مردم بوده است. بهمین دلیل روحانیتی نزد مردم ما ماندگار بوده که عمده توجه آن معطوف به یک پارچه نگهداشتن جامعه خود بوده است. از آنجا که ما مردمی بسیار نکته سنج و بی رودربایستی بهانه جوئی هستیم، یکی دیگر از اسبابهای لازمه برای رهبری ما تحمل و بردباری و انتقاد پذیری است - چه انتقاد بجا و چه بی جا! به حضرت موسی نگاه کنید که از زمانی که خداوند او را به پیامبری خود گماشت تا روزی که جان به جان آفرین داد، با چه طوفانی از کنکاش و پویائی از سوی مردم ما رو برو بود و بلافاصله برگردید به دوران کودکی خودتان. زمانی که برای اجرای مراسم مذهبی ملائی به خانه تان می آمد و بیاد بیاورید که بزرگترها چگونه دوره اش میکردند و با طرح کردن پرسشهایی گاه ناجوانمردانه، سعی میکردند پیر را گجیح کنند - و او از عهده یکایک آنان برمی آمد و اگر با او شوخی ناروایی هم از سوی جوانتری میشد، با متانت و بزرگواری از آن می گذشت.

حاخام بدیدیا شوفط از این تبار است. مردی که سالیان متمادی در مقام رهبر روحانی جامعه یهودیان ایران، وابسته به یهودیت راستین و مؤمن به همبستگی مطلق و یگانگی مردم ما، با مردم خود بوده و با خوب و بدشان، چون پدری دلسوز، ساخته



## خبرهایی از دنیای یهود آمار انتخابات اسرائیل

• بطوریکه خوانندگان گرامی شوفار اطلاع دارند اخیراً انتخابات شهرداریهای اسرائیل انجام گرفت. از تعداد ۹۳ نفر شهردار منتخب تعداد ۴۹ نفر سفارادی و ۴۴ نفر اشکنازی هستند. بدین ترتیب ۵۲ درصد شهرداران منتخب سفارادی هستند که تقریباً برابر با درصد تعداد کل سفارادیهها در اسرائیل میباشد.

از تعداد ۴۹ نفر شهردار منتخب سفارادی ۲۹ نفر آنها از حزب لیکود، ۱۵ نفر از حزب کارگر و ۴ نفر بقیه از کاندیدا های مستقل بوده اند.

## سخنرانی اسحق شامیر

• در جریان برگزاری مراسم یاد بود شهدای هولوکاست آقای اسحق شامیر نخست وزیر اسرائیل طی سخنانی که ایراد کرد از چگونگی نابودی خانواده خود بدست نازیها پرده برداشت.

در این سخنرانی اسحق شامیر، تنها فرد باقیمانده خانواده اظهار داشت که پدرش شلومو میزینسکی هنگام فرار از بازداشتگاه مرگ در دهکده ای که بدنیا آمده بود به قتل رسید. مادرش پرل و خواهرش در بازداشتگاه مرگ از بین رفتند و خواهر دیگرش را نازیها تیرباران کردند.



راو عودیا یوسف هنگام ایراد سخنرانی - از راست به چپ دکتر فروزانپور - حاخام یدیدیا شوفط - راو عودیا یوسف - راو داوید شوفط

است.

آنچه حاخام یدیدیا را در جامعه یهودیان ایرانی جنبه ای متمایز و ممتاز میدهد، بزرگترین رسالتی است که او برای خود قائل است و آن همبستگی جامعه و یک پارچه نگهداشتن آن است.

رهبری جامعه یهودیان ایرانی و کلیه سازمانهای مطرح مردمی، از مدتها قبل باین نتیجه رسیدند که بمنظور قدردانی از این فرزند برومند خلق یهود نسبت به انجام مراسمی اقدام نمایند. هرچند بزرگداشت ایشان انگیزه انجام این مراسم بود، معبذا هدف اصلی شناساندن سجایای اخلاقی و رفتاری یکی از فرزندان خلق ما بود که میتواند سرمشقی باشد برای یکایک جوانان ما، بویژه نسل جدید روحانیون یهودی که در این غربت از لحاظ مشی فکری دچار تشقت و تردید و گاه سرگردانی و در بدری شده اند.

مراسم بزرگداشت جناب حاخام یدیدیا شوفط عصر روز شنبه ۱۴ مارچ ۱۹۸۹ با سخنان جناب راو عودیا یوسف، پیشوای یهودیان سفارادی جهان آغاز گردید. سپس پیام رئیس فدراسیون یهودیان ایرانی به نمایندگی از سوی کلیه سازمانهای عضو فدراسیون و برگزارکنندگان مراسم بزرگداشت توسط آقای سلیمان رستگار، معاون فدراسیون یهودیان ایرانی خوانده شد. آنگاه خانم ملیحه کشفی خدمات حاخام یدیدیا شوفط را به جامعه زنان ما برشمرد. پس از خانم کشفی آقای عزت اله دلجانی طی سخنان مبسوط خود از رهبری حاخام یدیدیا در ایران و امریکا سخن راندند و اظهار امیدواری کردند که خدمات ایشان بوسیله فرزندشان راو داوید ادامه خواهد یافت و راو داوید بخاطر سعادت جامعه راه پدر را در پیش خواهد گرفت. سپس آقای دکتر کرمانشاهی درباره مسائل ایران ایران و فعالیتهای انسانی ایشان صحبت کردند و در پایان همکار ما خانم گیتی بروخیم با بیاناتی شیوا بیوگرافی حاخام یدیدیا شوفط را قرائت نمود. جلسه با سخنرانی کوتاه حاخام یدیدیا شوفط که ضمن آن از جناب عودیا، یوسف و حضار تشکر کردند پایان پذیرفت.

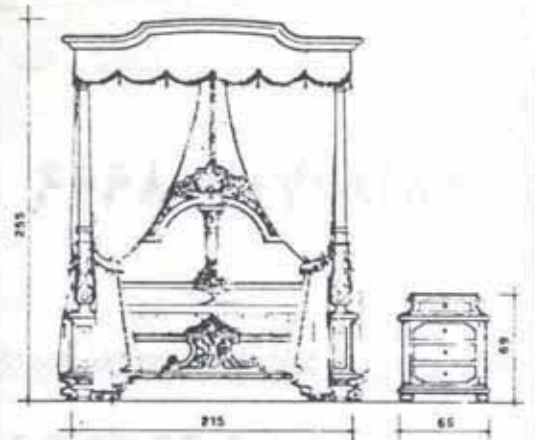
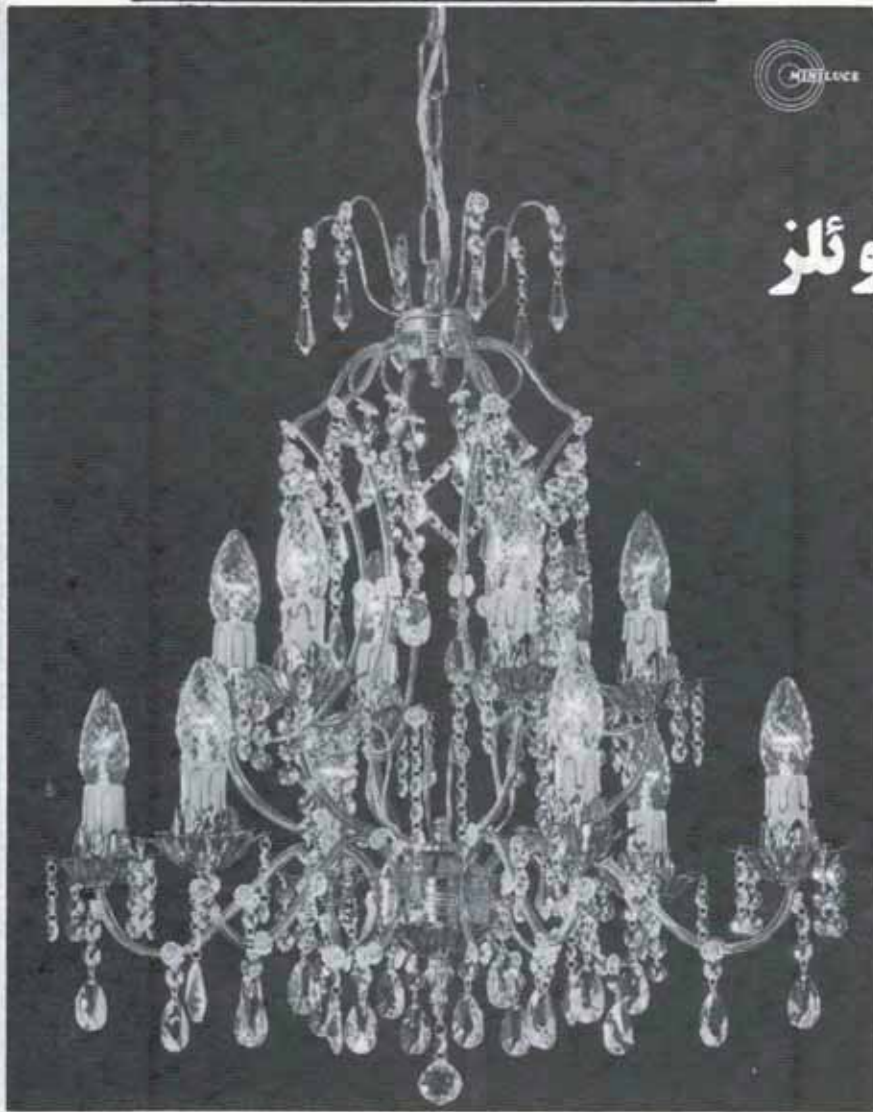
لوسترهای کریستال طلایی ۲۴ عیار

**Samuels**

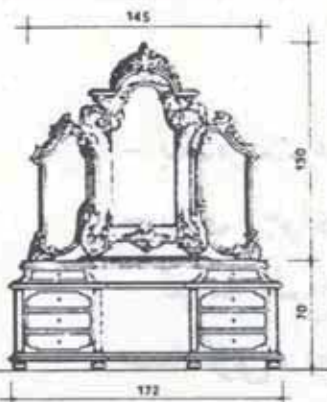
## نمایشگاه مبلمان سمو نلز

باهمکاری طراحان حرفه‌ای  
مبلمان منزل و محل کار شمار ابعاده می‌گیرد

استیل - مدرن - کلاسیک



در انتخاب مبلمان، سمو نلز آخرین میعاد گاه شما است



DESIGNER: MORTEZA GHAMSARI

(213) 857-0101

5522 WILSHIRE BLVD.  
L.A., CA 90036



## دفتر خدمات بیمه

موسی خوبیان

راهنما و مشاور صدیق شما در امور بیمه

۸۹۹۹-۷۰۲-۸۱۸

۵۴۰۱-۶۵۴-۲۱۳

## SHARON CONSTRUCTION

شرکت ساختمانی شارون

- بمديريت مهندس هومن آهنکوب - آرشیستکت
- برای اجرای کامل پروژه های ساختمانی بتونی، چوبی و فلزی
- تهیه طرح و نقشه با اخذ پروانه های ساختمانی برای پروژه های مسکونی، تجاری و تغییرات کلی و جزئی در امور ساختمانهای موجود
- و اجراء کننده پروژه های ضد زلزله

دفتر

شماره پروانه

تلفن ۲۴ ساعته

(818) 360-5018

511340

(818) 368-7335

# دکتر داریوش سامی

\* متخصص بیماریهای کودکان  
\* فوق تخصص در بیماریهای غدد مترشحه داخلی  
و اختلالات رشد، وزن، قد و مغزی اطفال

افتتاح مطب  
و آغاز کار خود را با اطلاع میرساند

بورلی هیلز

۹۴۰۱ ویلشر بلوارد - نبش خیابان کانن سوئیت ۷۳۵

تلفن ۰۶۰۷ - ۲۰۵ (۲۱۳)



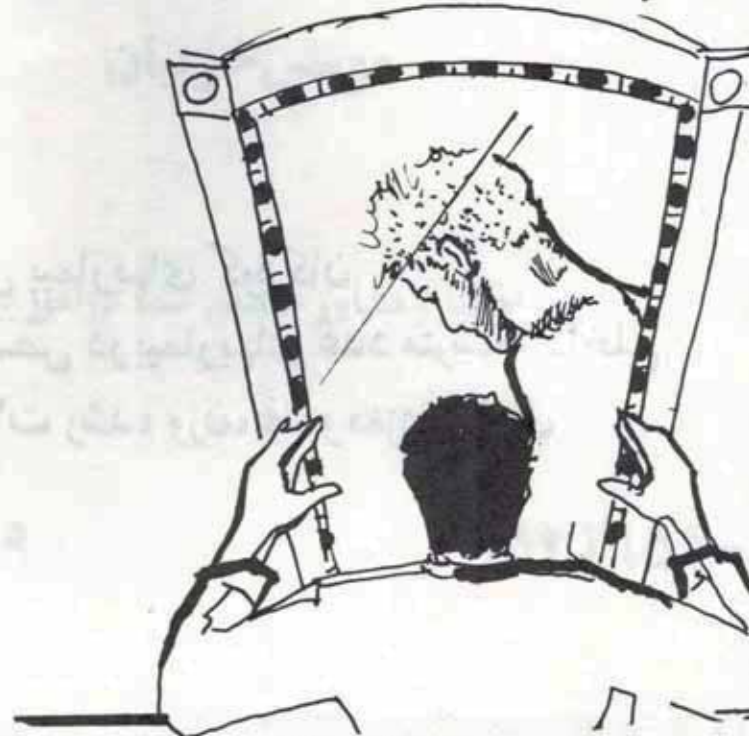
# احساس گناه تهدیدی برای اسرائیل

یا بقول آنها «مناطق اشغالی» دارند زیر چکمه سربازان اشغالگر اسرائیل دست و پا میزنند و نتیجه میگیرند که اگر اسرائیل این بااصطلاح «مناطق اشغالی» را تخلیه کند بلافاصله صلح در خاورمیانه برقرار خواهد شد.

اینان به این هم اکتفاء ننموده، کشور اسرائیل را کشوری فاشیست و نژاد پرست معرفی میکنند. اما آیا کی از این لیبرال نماها سؤال کرده است، که چگونه آنها قتل عام یهودیان بدست اعراب در سالهای ۱۹۲۰، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۹ را به دست فراموشی سپرده اند. آیا کشتار ۶۷ نفر یهودی در یکروز در حیرون در سال ۱۹۳۵ خشم این اعراب بیگناه! را برانگیخته است؟ آیا قتل ۵۰۰ نفر یهودی در سال ۱۹۳۸ باعث قیام فعلی اعراب شده است؟ آیا هنگامی که اعراب قطعنامه سال ۱۹۴۷ سازمان ملل را در باره ایجاد دولتی یهودی زیر پا گذاشته و تصمیم به نابودی ۶۰۰ هزار سکنه آنروز فلسطین گرفتند این ماجرا بوجود آمد؟

براستی چه دلیلی دارد که این به اصطلاح لیبرالهای یهودی برای هر عمل اعراب دلیل موجهی میتراشند؟ آیا آنها نمیدانند که اعراب، همه سرزمین فلسطین قبل از سال ۱۹۴۸ را از آن خود میدانند؟ آیا آنها نمی خواهند درک کنند که آدم کشانی مانند عرفات و دارو دسته اش حتی شهرهائی مانند تل او یو، حیفا و سراسر کیبوتصها را مناطق اشغالی تلقی میکنند؟ بدیهی است این آقایان اگر خوب فکر میکردند به این واقعیت ها واقف می شدند ولی این احساس گناه من درآوردی آنان است که چشم آنها را برای دیدن واقعیات زمان بسته است.

شاید بعلت همین احساس گناه باشد که این به اصطلاح روشنفکران تصویری کنند که حق همیشه با اعراب است و بنظر



- بنظر من افراد هیچ جامعه در سراسر تاریخ مانند ما یهودیان از هر عمل خود احساس گناه نکرده است، زیرا ما همیشه در جامعه خود تعدادی بااصطلاح لیبرال را یدک می کشیم که هر کار ما را به گناهی پیوند میدهند چه این عمل کار درستی باشد چه ناصواب و خطا.

متأسفانه این احساس گناه در جامعه کنونی اسرائیل دارد ما را با خطرات بسیاری روبرو میکند، احساسی که میتواند به موجودیت ما نیز لطمه شدیدی وارد سازد. بنظر این آقایان به اصطلاح لیبرال وطنی، ما کشور متجاوزیم هستیم که مردم بیگناه را مورد شکنجه و آزار قرار میدهیم، جامعه مالا مال فساد است و بالاتر از همه ما ملت گناهکاری هستیم.

بنظر این آقایان، ساکنان بی گناه یهودیه و سامره (قسمت غربی رود اردن)

روش شوفار همواره مبتنی بر اینست که خوانندگان خود را از عقاید و نظریات مختلفی که درباره خاورمیانه بخصوص اسرائیل ابراز میشود آگاه سازد. ممکن است بسیاری از ما با این نظریات موافق باشیم یا این افکار و عقاید مورد پسند عده دیگری نباشد.

اما ما معتقدیم که خواننده عزیز شوفار این حق را دارد که از نظریات و آراء مختلف سیاسی که درباره اسرائیل و منطقه خاورمیانه ابراز میشود آگاهی یابد. از همین رو در شماره قبل شوفار، خلاصه از نظریات ریچارد مورفی معاون وزارت امور خارجه امریکا را نقل کردیم و در این شماره به درج خلاصه نظریات ربای شیر کهنای یکی از رهبران دست راستی و تند روی اسرائیل به نقل از نشریه نیویورک تایمز می پردازیم.



عرب مورد تهدید جدی واقع شده ایم. گناه را فقط کسانی باید احساس کنند که از بیماری روانی رنج می برند و بس!

بنابراین برای هر فرد یهودی یک نکته باید در سرفلوحه همه اعتقادات او قرار گیرد و آن داشتن کشوری است با مرزهای امن و وسعت کافی که مآلاً بتواند یهودیان پراکنده در سراسر جهان را در خود سکونت دهد.

ملتی که نه تنها به ذات خداوند بلکه به قدرت بازوی خود اعتقاد و اعتماد داشته باشد. آنوقت ما یک یهودی راستین خواهیم بود نه بیماران روانی مانند این آقایان لیبرالها!

اصطلاح لیبرال نماها اینستکه ما در این کشور در مناطقی که آزاد شده است برای همیشه ساکن خواهیم بود و حتی یک وجب از آنرا به کسی نخواهیم داد. ما هرگز اجازه نخواهیم داد که انگزیسیون ها- پوگروم ها و آیشوتیس ها تکرار شود. احساس گناه؟ هرگز! ما هرگز

گناهی مرتکب نشده ایم. ما ملت صلح جوئی هستیم که در سراسر تاریخ مورد شکنجه و آزار و ستم دیگران قرار گرفته ایم و این کشور و این سرزمین در همه ازمه تاریخی به ما تعلق داشته است. ما کشور کوچکی هستیم که از طرف ۲۲ کشور

آنان ملت یهود حتی نمی بایست به این منطقه می آمد و کشوری مستقل ایجاد میکرد. بهمین دلیل این آقایان لیبرالها بخاطر این احساس گناهی که برای خود خلق کرده اند و واقعاً معتقد شده اند که اسرائیل یک دولت اشغالگر نژاد پرست است!

بنابراین هنگامی که اعراب یهودیان را می کشند و زمانی که کودکان یهودی را قتل عام می کنند اینها پاسخی می بافند و میگویند «این حق آنها است که زمین های خود را بهر طریق از اشغالگران پس بگیرند.» اما پاسخ ملت ما به این به

## دکتر مهناز طبیب زاده (یاشارال)

پزشک عمومی و خانواده

16661 Ventura Blvd., Suite 211  
Encino, CA 91436

(818) 789-7893

- کلیه خدمات طب عمومی
- چک آپ باقیمت مناسب
- گواهی سلامتی ازدواج
- آزمایش تست سرطان مخصوص بانوان
- قبول بیمه تصادفات رانندگی
- فیزیوتراپی و نوار قلب

## ادریان شف

دارای بورد تخصصی در مسائل خانوادگی و زناشوئی

\* مشاوره مسائل خانوادگی

\* درمان افسردگی و اختلالات عاطفی

\* اضطراب و فشارهای روحی

\* تنظیم مشکلات فرهنگی اجتماعی

مشاوره: با تعیین وقت قبلی و بزبان انگلیسی خواهد بود.

**Adrienne Sheff**

M.F.C.C.

10780 Santa Monica Blvd. Suite 440

L.A., CA 90025

Tel.: (213) 396-8263

## قشری گری و آئین یهود (۲)



اما قبل از اینکه به اصل مطلب پردازیم لازم میدانیم برای روشن شدن ذهن خوانندگانی که از ما می پرسیدند: «نویسنده این نوشتار کیست؟» مراتب زیر را به آگاهی شما برسانیم.

همانطور که در سرآغاز هر شماره این نشریه ذکر میگردد: «مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود، در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.» منظور ما از این تذکر اینست که سایر مطالب شوفار براساس شیوه کار نشریه که متکی به فدراسیون یهودیان ایرانی است و مبین مشی فکری قاطبه یهودیان ایرانی است، تهیه و تدوین میگردد و در نتیجه شورای نویسندگان شوفار مکلف به منعکس نمودن آن است - حتی اگر یک یا چند نفر از اعضای شورا هم با آن موافق نباشند. اما در این مورد خاص، همه ما دست اندر کاران نشریه صد درصد با مندرجات این نوشتار موافق بودیم و در حقیقت مسئله ای که با آن روبرو بودیم تعدیل گوشه هائی از این گزارش بود که گروه تهیه کننده آن اصرار به انتشار آن داشتند و مسئولان شوفار، با پذیرفتن واقعیت این گوشه ها، چاپ و انتشار آنرا خلاف مصالح جامعه میدانستند.

برای اینکه جایی برای ادعای مظلومیت گردانندگان این گروهک باقی نماند، ابتدا به بررسی تماسهای آنان که جمعا ۱۹ مکالمه تلفنی از سوی سه نفر بود می پردازیم. در تماسهایی که در آغاز کار گرفته می شد اغلب این سؤال

هنگامی که ما در شماره قبل شوفار برای اولین بار ناگزیر به مبارزه علنی علیه گروهک بنیاد گرایی که بجان جامعه ما افتاده است، شدیم - هرگز تصور نمی کردیم که ابعاد آزدگی مردم ما از کارگزاران این گروهک تا باین حد باشد. از زمان انتشار شماره قبل شوفار تا زمانیکه این شماره به زیر چاپ می رود، چه از طریق تلفن یا ارسال نامه بدفتر ما و چه از طریق تماس مستقیم با مسئولان شوفار، تماسهای متعددی با ما گرفته شده که شمار آن از مرز هزار گذشته است. تصورش را بکنید در یک جامعه سی هزار نفری که نزدیک به هفت هزار خانوار می شود، فریاد هزار نفر از دست اینان به آسمان بلند است و این فریادها آنقدر رسا و قابل توجه است که در تدوین بخش دوم این سلسله نوشتارها، پس از بررسی نوشته ها و محتویات پیام های تلفنی، باین نتیجه رسیدیم که بهتر است این شماره را به مطرح نمودن نقطه نظرهای مردم جامعه خود اختصاص دهیم - بنابراین، این بار ما عین گفته های توده مردم خود را از زبان خود مردم بازگو میکنیم و پیشاپیش از همه این عزیزان پوزش میخواهیم که بعلت زیاد بودن افرادی که نظرات خود را با ما در میان گذاشته اند و نیز تشابه بیشتر درد دل های آنان، نمیتوانیم اسامی آنان را مورد بمرورد در این نوشته اعلام داریم.

بنابراین، در این شماره سراغ چند نامه و مکالمه میرویم که بطور کلی دربرگیرنده اغلب نظریات شما است. با این قول که در شماره های آینده بدنباله این بحث ادامه دهیم.



مطرح بود که:

- مطلب را کی نوشته؟

و پاسخ ما اینکه:

- اولاً مردم گفته اند و شوفار نوشته است. دوماً نوشته مطرح است، شما با نویسنده چکار دارید؟ و جواب می شنیدم که میخواهند نویسنده را کتک بزنند و پاسخ ما این بود که:

- اول از همه باید همه اعضای شورای نویسندگان را کتک بزنید و بعد بروید سراغ سایر اعضای جامعه به استثنای صد تا صد و پنجاه نفر هموندان گروهک خودتان!

پاسخ اینان، مثل هر خشکه متعصبی، در روپاروئی با منطق و دلیل و برهان و ارقام و آمار، یاغی گری است و مشت گره کرده نشان دادن و کتک زدن و شاید هم سنگسار کردن! ما پاسخ دادیم که: - بزنید! شما کتک بزنید، ما قلم میزنیم. ببینم کی برنده می شود!

آقایان بلافاصله این سنگ را خالی کردند و برداختند به جعل و قلب نوشته ها و گفته های ما و زیر فشار گذاشتن تعدادی را و آمریکائی بی خبر از موضع این گروهک. این راو ها نیز با ما تماس گرفتند و پس از آنکه ما نسخه هائی از نشریه بنی تورا را (که در آن خود این روحانیونی را که به آنها متوسل شده بودند نیز از دیدگاه آقایان ملحد و زندیق و کافر شناخته شده بودند) در اختیارشان گذاشتیم، با تشکر و بپوش خواهی از ما کنار رفتند.

آقایان جنبشی، از این سنگر هم جنبش کرده بیرون جهیدند و به موضع جدیدی روی آوردند: «سو!» - «سو» میکنند آقا «سو»، به دادگاه می کشیم و نسبت به شوفار و شوفاریون اعلام جرم میکنیم! و ما پاسخ دادیم که: این چراغ عمر آموزشهای زهرآگین شما است که به آخر رسیده و «سو سو» میزند - «سو» کنید و بدانید که از این سو هم طرفی نخواهید بست!

وقتی این تیرهم به هدف نخورد و دیدند که این موضعی نیست که ما با توپ و تشر خالی کنیم، جنبش و اگر ایانه آنان شروع شد و بقول عوام لنگ انداختن تدریجی که:-

- ای آقا، ما بیا و برو صد، صد و پنجاه نفریم. دست از سر کچل ما بردارید...

و ما پاسخ دادیم که این کچلی را تا ریشه کن نکنیم دست بر نمیداریم که بزگردر جامعه ما آفتی است که مردم ما نمی توانند و نباید تحمل کنند!

این بود کُل حرف جنبشی ها. و حالا میروم سر آنچه توده مردم گفته اند. اول می پردازیم به چند مورد مشخص و جالب و سپس به مجموعه گفته ها و نوشته ها.

## (۱)

من یکپهفته است که از ایران آمده ام و بنا به دلایل شخصی بزودی نیز به ایران باز خواهم گشت. خواهرم و همسر و فرزندان را که در سانفرانسیسکو زندگی میکنند نزدیک به هشت سال بود ندیده بودم - از این روزها روپا مستقیماً به سانفرانسیسکو رفتم. من از عهد اعتقادات مکتبی و مذهبی و بنیادی میآمدم و میآمدم تا در کنار عزیزانی که سالها از آنان دور بودم - بدور از این قید و بند های خفقان آور مدتی در آرامش بسر ببرم.

در فرودگاه خواهرم با فرزندان به پیشوازم آمدند. همدیگر را در آغوش کشیدیم و خستگی سالها دوری از نزدیکترین افراد خانواده ام را از تن بدر کردم. آخر من و خواهرم دوقلو هستیم. بعد نوبت بچه هایش رسید. دو دختر دارد ۱۸ و ۱۶ ساله. پیش رفتیم که در آغوششان بگیریم، خود را عقب کشیدند. تعجب کردم. خواهرم پرید جلو و گفت: «بچه ها مذهبی شده اند، غریبه را نمی بوسند!» اما من غریبه نبودم - بچه ها با فرزندان من فرقی نداشتند. باورم نمیشد. به امریکا گریختگانی که از تعصب فرار کرده بودند اکنون بدست خود، گرد خود تار جهل تنیده اند.

خواهرم خیلی بخود می پیچید و سعی میکرد مسیر فکر مرا از این ضربه ناگهانی منحرف کند این بود که پس از اینکه اتومبیلش از فرودگاه بسوی شهر راه افتاد شروع کرد از حال و احوال بستگان مقیم ایران و سپس از اوضاع ایران پرس و جو کردن و من که مات و متحیر بودم، پس از جوابهای مختصر و سریعی که به سوالهایش دادم، از او پرسیدم:-

- شوهرت چطور او هم رفته قاطی اینها؟

درحالیکه داشت زیر چشمی به دو دخترش که در صندلی عقب اتومبیل نشسته بودند اشاره میکرد گفت:-

- آره... حالا باشد بعداً صحبت میکنیم.

و سپس بلافاصله، برای اینکه موضوع را عوض کرده باشد گفت:-

- راستی تو هنوز ماهی آزاد دوست داری؟ اینجا یک ماهی های آزادی است که نگو و نپرس.

من که متوجه وخامت وضع شده بودم، دنبال گفته او را گرفتم و گفتم:-

- پس قبل از هر چیز برویم یک ماهی آزاد بخریم. حالا که گفتی، من باید امشب ماهی آزاد بخورم. گفت: «بگذار تا فردا» گفتم: «نه همین حالا» و خلاصه سرتان را درد نیاورم، جلوی



مغازه بزرگی که ماهی فروشی بود و ماهی آزاد تازه صید شده میفروخت توقف کردیم. من یک ماهی آزاد انتخاب کردم فروشنده پرسید: «میخواهید برایتان فلس ماهی را بگیرم و تمیزش کنم؟» و من برای اینکه خواهرم در زحمت نیافتد از او خواستم اینکار را بکند.

به خانه که رسیدیم نزدیک ساعت شش بعد از ظهر بود. خواهرم پس از اینکه مرا به اطاقی که برایم تهیه دیده بود راهنمایی کرد، به آشپزخانه رفت و مشغول سرخ کردن ماهی شد.

منهم آبی به سرو صورتم زدم و رفتم توی آشپزخانه - طبیعی بود که اولین سئوالم این بود که چرا طفلک ها دخترهایش باین روز افتاده اند؟ گفت:-

- ای بابا دست بدلم زن! پرویز (اسم شوهرش) رفته قاطی این مذهبی ها. پای بچه هارا هم کشیده تو. من که دارم دیوانه میشوم. مدتی مبارزه کردم ولی بچه ها را چنان شستوشوی مغزی داده اند و خود پرویز را هم همینطور، که دیدم در اقلیم و اگر با آنها در بیافتم، زندگیم متلاشی میشود. اینستکه تمکین کرده ام. نمیدانم ما چه گناهی کرده ایم که از آن بلای ایران رها نشده، اینجا دوباره بدام صد پله بدترش افتاده ایم.

آنقدر خواهرم از مسائل ناشی از این گرفتاری گفت و گفت که من داشت کارم به جنون می کشید. در این میان پرویز وارد شد آنهم چه پرویزی! کلاهکی به سر، ته ریشی مثل آشیخ ها و شخصیتی جدا از آنچه بود. من پرویز را همیشه مثل برادر خودم دوست داشته و دارم. جلودویدم، درآغوشش کشیدم و زود دریافتم که کشی چون سابق بمن ندارد:-

- سلام پرویز جان، حال و احوال چطور است؟  
- اولاً سلام کدام است؟ شالوم! دوماً اسم من یسعیا است نه پرویز- یادت باشد! و بعد بسوی خواهرم رفت و پرسید:

- چکار میکنی؟  
- ماهی سرخ میکنم  
- ماهی از کجا؟

- داداش از راه نرسیده خجالت داد خرید. آخر خیلی ماهی آزاد دوست دارد.

- نگفتی از کجا خریدی؟  
- از مغازه ماهی فروشی. خود ماهی فروش هم فلسش را گرفت و تمیز کرد و داد.

پرویز نعره زد - نعره ای بلند و با دو دست محکم بروی کلاهکی که بسرداشت کوبید و گفت: «این که کاشر نیست - حرام است حرام!» - من بهت زده ایستاده بودم. رنگ از چهره خواهرم پرید. پرویز همه ماهی ها را - پخته و نپخته داخل سطل خاکروبه ریخت، بداخل اطاق خود رفت و در را بروی خود

بست. خواهرم کنار من نشست و تا بامداد گریست. روز بعد من سانفرانسیسکو را ترک کردم. وقتی سوار هواپیما شدم باین موضوع فکر میکردم که پرویز نفرت را آموخته است که یهودیت راستین از آن فرسنگها بدور است. پرویز به صاحب اسم جدید خود نیز اقتداء نمیکند. با هم میخوانیم مطلع باب سی ام از کتاب یسعیا نبی آزاده خلق مان را که میفرماید:

«خداوند میگوید: وای بر فتنه انگیزان که مشورت می کنند، لیکن نه از من؛ و پیمان می بندند اما نه بر بنیاد رهنمود های من - و بدین سان گناه بر گناهانشان افزوده میگردد.»

## (۲)

دخترم را بردند! شما میگوئید مگر اینها غل و زنجیر دارند؟ من هم از شما می پرسم مگر وقتی انقلاب شد و میلیون، میلیون آدم ریخت توی خیابانهای تهران، کسی افسار گردن مردم انداخته بود؟ جواب این پرسش مثبت است. افسار، آنهم افسار جهل و نادانی و تعصب. بجان خودش در تمام طول عمرش یکبار با من و مادرش خشونت نکرده بود. نگوئید که بزه وار دنبال ما میآمده، نه! دختر با هوشی بود و سر برآه. همیشه شاگرد اول بود، چه در ایران چه اینجا. در رشته پزشکی، علاوه بر یو. سی. ال. ا. در سه دانشکده معتبر دیگر هم قبول شد و برای بردنش این مدارس پزشکی سر و دست می شکستند. سال سوم پزشکی بود که ما متوجه تغییر حالت او شدیم. امروز قاشق آشی به مرز بشقاب ماستی تجاوز کرده بود، فردا یک رگ باریک توی گوشت پیدا شده بود و پس فردا دست من، که حالا دیگر نامحرم شده بودم، به او خورده بود.

انشالله اگر دشمن خونی هم دارید به روزی نیافتد که من و زنم افتاده ایم. دخترم سال سوم دانشکده را به انتها نرسانیده، درس را ول کرد و رفت دنبال دارو دسته اینها. از او می پرسیم: «پس درس و زندگی چه میشود؟» میگوید: «خدا مهمتر است یا درس!» صبح تا شب نشسته. کنارش هم یک کوه کتب مذهبی. آنهم - به استثنای چند کتاب مقدس (استغفراله منظورم باین چند کتاب نیست) یک مشت مزخرف که صد رحمت (بدور از نام مقدسان راستینی که در این کتاب ها آمده) به کتب آخوند مجلسی و حل المسائل و امثال اینها.

شهامت داشته باشید و از قول من بنویسید که بدعت گزار اینگونه مزخرفات در ادیان سامی گروهی از روحانی نمایان ما بوده اند - مثل همین دارو دسته های خود روئی که در این غربت واو یلا سرو کله شان پیدا شده است. آقا بگوئید که به یمن حضور دائم خشکه متعصبانی از این دست در طول تاریخ یهودیت (بیشتر در میان یهودیان اشکنازی و کمتر بین یهودیان سفارادی) ما



## (۳)

بخواند و در کافر بودنشان بخود تردید راه دهد. در شماره مارچ ۱۹۸۹ برداشته اند نوشته اند که خدا و یا حضرت موسی در میدان شهیاد به یهودیان ایرانی که با بنزهای خودشان آمده بودند، ظاهر شده خطاب به آنان همه احکام خود را در مورد شبات پس میگیرد.

این موضوع رانو یسنده! که خیال هم میکرده طنزنویس قهاریست باچنان فارسی شکسته بسته ای (که نموداری سوادى مطلق او است) نوشته که قبح نوشته او را دو صد چندان کرده است. اینها خیال می کنند کی هستند که حضرت موسی را در میدان شهیاد نازل می کنند و کنار سخنرانانی چون خلخالی قرار میدهند و ذات پروردگار و پیامبر برحق او را (گناهی به گردن خودشان) به مسخره میگیرند؟ از یکی از ملایانی که این گروه به آن اقتداء می کنند پرسیدم اگر کسی حضرت موسی را تا حد خلخالی ها نزول دهد، او را به میدان شهیاد بیاورد و از زبان او بگوید که کلیه احکام خداوند در مورد شبات مردود است و با مسخره از ذات متبارک الهی یاد کند و پیامبر او را به استهزاء بگیرد سزایش چیست؟ پاسخ داد: چنین شخصی باید بوسیله سنگسار به عدم واصل گردد. من تا حد اینها تند رو و افراطی نیستم، ولی این نویسنده اگر ملحد و کافر نیست، بر او چه نام دیگری میشود گذاشت؟ یکی نیست به اینها بگوید انتقاد کردن راه دارد. اما قصد اینها انتقاد نیست. اینها همان طرز فکری را دارند که انقلابیون میهن مان دارند. اگر بنزد داشتی کافری! اینها پیش نماز چه کسانی هستند؟ گروهی فریب خورده که تا میآیند تکان بخورند، چهارتا شعار آبدوخ خیاری انقلابی به خوردشان میدهند و این بخت برگشته ها هم مثل بهت زدگان هینوتیزم شده، بله بله گویان بدنبال پیش نمازان خود میدوند.

بر اساس ترشحات فکر بیمار نویسنده این مطلب، خداوند به مسخره به فرزندان جامعه ما میگوید: «حتی اگر پدر و مادر بر خلاف دستورات من حکم می کنند، حرفشان را گوش نمائید!» هر چند من تصور میکنم که دستور زبان فارسی خداوند خیلی بهتر از اینها باید باشد، ولی وقتی وارد بقول اینها «کنه مطلب» بشوید می بینید که قصد نویسنده تحریک فرزندان علیه والدین است که چی؟ که وقتی پیشوای اینها دستور میدهد که استفاده از کاغذ توالت در روز شبات ممنوع است (که مفهوم مخالفش این میشود که نیایش در روز شبات با جسم نجس و طهارت نگرفته آزاد است) اینها باید چشم بسته قبول کنند و اگر پدر و مادری حتی پرسیدند که این دستور از کجا آمده و خلاف دستورات دینی ما است، شما محل نگذارید و کار خودتان بکنید!

کتابهایی داریم که روی حل المسائل های اسلامی را سفید کرده است.

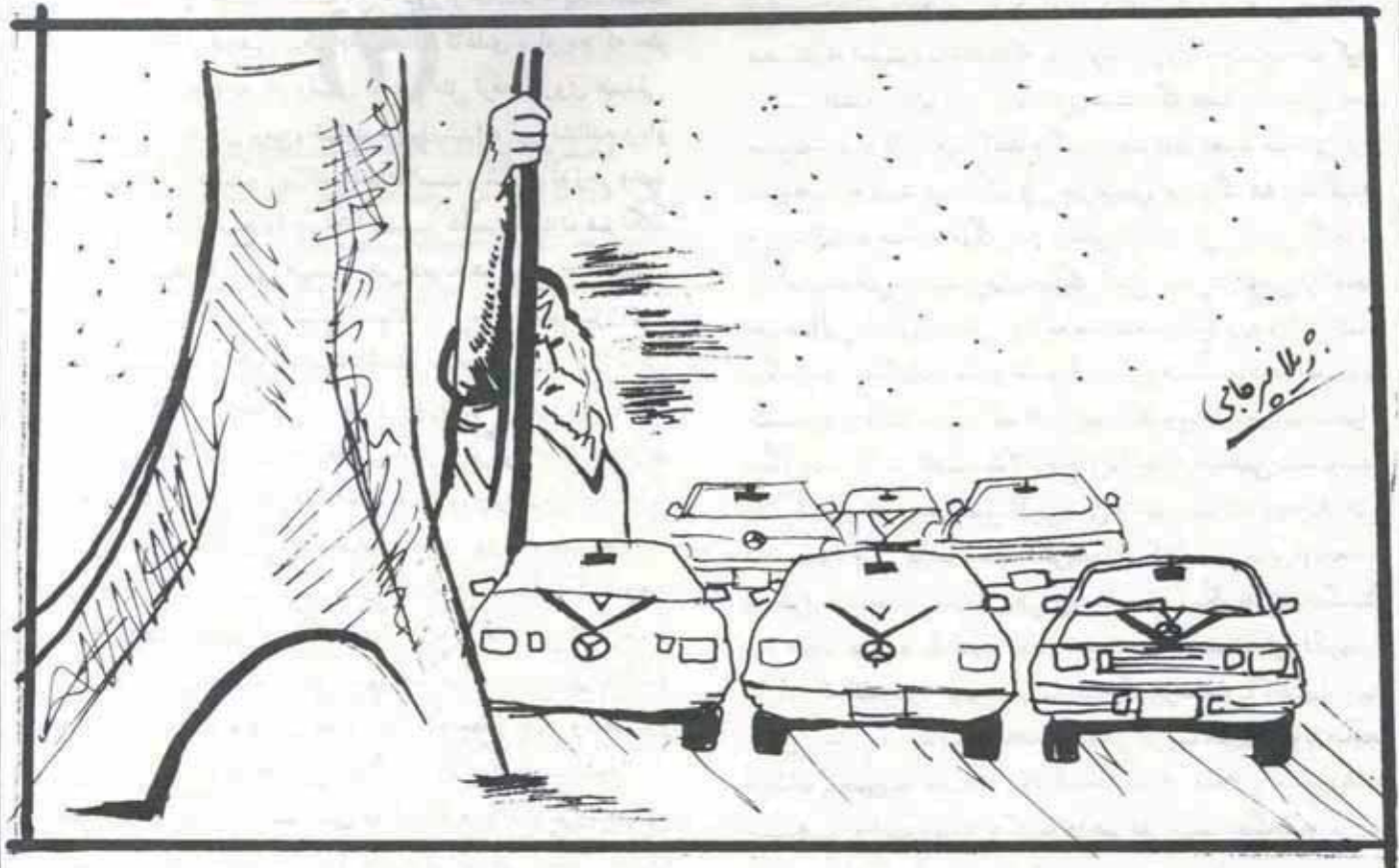
من و همسرم درست مثل اینستکه دخترمان را (دورازجانش) از دست داده باشیم. زخم شبانه روز گریه میکند - حق هم دارد. آینده این بچه تباه شده است. دختری باین با استعدادی درس و آموزش را کنار گذاشته شده حکومت نظامی خانه ما. ظهر جمعه که میشود دخترم هر جا که باشد خود را سراسیمه به خانه میرساند که کور شوید و دور شوید که شبات دارد فرا میرسد. ساعت دوازده و ربع روز جمعه گذشته من - دور از جانتان - یک عطسه کردم و از داخل قوطی یک دستمال کاغذی درآوردم که جلو بینی ام بگیرم، دنیا به آخر رسید. دخترم مثل ترقه از روی صندلی پرید هوا که: «وای بر من، شبات حیلول شد!» او را نشاندم و باو توضیح دادم که شنبه روز استراحت است و شادی نه زجر و خود آزاری! برایش توضیح دادم. خدا نصیب دشمن هایتان هم نکند - نمی فهمد آقا، نمی فهمد - عین دیوانه ها شده. اصلاً گوش نمیدهد. استدلال حالیست نیست. این بچه اینقدر دل رحم و مهربان بود که حد و حساب نداشت. نشاندمش و به او التماس کردم که: «محض رضای خدا من و مادرت و خواهر و برادریایت داریم نابود می شویم. این چه زندگی بدتر از مرگی است که برای ما درست کرده ای؟ حالا همه اینها به کنار، چرا درس خواندن را ول کرده ای؟» انگار با دیوار حرف میزنیم. توی گوشش نمیروند. اصرار دارد که من به کنیسیای آنها بروم تا حالیم کنند و من جواب میدهم: حالیم کنند که چطور خانواده ها را می توان به نام دین از هم پاشید؟ که چطور میشود بچه هارا رو در روی پدران و مادرانشان قرار داد و فرمان حمله داد؟ که چطور جهل و تعصب و واگرائی را میتوان جانشین ارزشهای والای یهودیت نمود؟ که چطور میتوان جوانان را شستشوی مغزی داد و از آنان عروسکهای آلوده به کینه و خشم ساخت؟ نه قربان. من می ایستم و مبارزه میکنم. من نمیگذارم ثمره یک عمر کوشش و تلاشم را یک مشت زاهد ریائی با آموزشهای زیان بارشان به باد بدهند. من طاقت تحمل اشکهای شبانه روزی همسرم را در مقابل فکر مسخ شده فرزندم ندارم. من میدانم که سوز دل من درد دل دهها پدر و مادر دیگری است که در این دام افتاده اند. پشتوانه من پدر و مادرانی هستند که مانند من علم مبارزه برافراشته اند و امیدم پشتیبانی بیدریغ همه ارگانهای مردمی جامعه یهودیان ایرانی است.

و سخن آخر من با شما قلم بدستان شوفار اینستکه مبارزه بی امان خود را با این به هرز رفتگان ادامه دهید و جامعه مارا از شربد آموزشیهای این گروهک خلاص کنید!

من نمیدانم کدام یهودی متعهدی است که نشریه اینها را

بحث این شماره نشریه را در مورد «قشری گری و آئین یهود» با نقل نوشته یکی از زحمتکشان جامعه یهودیان ایرانی که سابقه ای ممتد در امور اجتماعی مردم ما دارند و عضو فعال انجمن کلیمیان تهران و یکی از بنیان گذاران فدراسیون یهودیان ایرانی میباشند به انتها می بریم با این تعهد به افراد جامعه خودمان که تا حصول نتیجه قطعی و ارشاد برادران و خواهرانمان به شیوه های مرضیه یهودیت ایرانی، از پای ننشینیم.

شما در شوفار خیلی قشنگ نوشته بودید. کار اینها مثل عنکبوت است که فکر صید خود را در میان میگیرند و آنقدر دورش تار می تنند تا امکان هرگونه حرکت عقلی را سلب نمایند. برای ریاکارانی چون اینها استفاده از کاغذ توالت در روز شبات ممنوع است ولی زبانم لال خدا را از ملکوت خود به پائین کشیدن و کنشار خلخالی نشانیدن مجاز به این خدا شناس ها بگوئید ما نمیگذاریم شما روح و روان فرزندان ما را بیالائید و آنها را ملعبه افکار جاهلانه و کفرآمیز خود نمائید.



## (۴)

دیروز یهودیان سفاردی و بخصوص ایرانیها را هرگز به حساب نمیآوردند و همین ها بودند که با ایجاد تبعیض و نتیجتاً تشدید دشمنی در محیط ارو پای اوائل سالهای ۱۹۰۰ به بعد باعث برباد دادن میلیونها یهودی شدند، امروز با استفاده از موقعیت بی سرپرست بودن طولانی جوانهای ما در اروپا ایشان را که دارای هیچگونه آلودگی نیستند تحت نظر گرفتند و مانند افرادی که برای صرف نهار به روضه خوانی یا نماز

خرافات هجوم آورده اند و ضمن اظهار تأسف و تأثر از احتیاط بیجا یا بی تفاوتی بعضی از افراد بخصوص بعضی از رهبران جامعه که سعی دارند هر دو گروه ارتدکس و کنسرواتورها را راضی نگهدارند و با رودربایستی یا نان قرض دادن! باعث بدبختی خود و جامعه میشوند نظر خود را ذیلاً با اطلاع میرساند:  
با توجه به اینکه گروه بااصطلاح مذهبیون مکتبی! ارتدکس اشکنازی که تا

شورای محترم نویسندگان نشریه وزین شوفار

ضمن تحسین و قدردانی از چاپ مطلب قشری گرایی و نشان دادن گوشه ای از عقاید و رفتارهای ناشایست و غیرعقلانی این گروه ارتدکس (جدیدالواده در جامعه سفاردی ایران) که بيموقع به ایرانیهای ستمدیده از مذهب و متنفر از



جمعه میروند! ایشان نیز جهت صرف شام و نهار جوانان معصوم مارا به جلسات باصطلاح مذهبی کشانده و اقدام به شستشوی مغزی مینمایند (ای کاش این ایده عالی بطور صحیح و بدون تعصب انجام میشد یا خود فدراسیون از ابتدا انجام میداد) در صورتیکه فدراسیون میبایستی سالها قبل جهت پیشگیری از این خطر دو دستگی اقدام کند. امروز وظیفه فدراسیون و کلیه افراد و اقوام خود که به ارو پا میروند آگاهی دهند که در دام فریبنده تعصب آمیز ایشان نیافتند. و برای پیش گیری از آلوده شدن بیشتر جوانان مقیم امریکا نیز بهتر است ضمن اخطار به رهبران ارتدکس از آموزش فئاتیسم مردم را از معاشرت با این افراد عقب افتاده کج فکر که خود را بغلط مذهبی از نوع افراطیون مکتبی ایران میدانند برحذر داشته و این اقلیت را بکلی منزوی نمایند و از شرکت در کنیسا و مجالس جشن و هرنوع دعوت آنها خودداری و از دعوت ایشان به مجالس خود عذرخواسته و از ذکر کلمات ربای - حاخام (مثل آیت الله و حجت الاسلام) در جلواسم رهبران پیر و جوان آنها امتناع و از برسمیت شناختن ایشان همگی را برحذر دارند. اینها از قماش افراطیون ایران و دست پروردگان اشکننازیهای فئاتیک ارو پا هستند که هرگز ما را حتی به یهودی بودن قبول نداشته، امروز دایه دلسوز تر از مادر، معلم و راهنمای جوانان ما شده و بدبختانه عده ای بیسواد عقده ای نیز بدور خود جمع نموده که مخالف ملیت و استقلال اسرائیل کعبه آمال ما هستند که خود بحثی است جداگانه.

تردیدی نیست که هیچ یهودی مخالف دین و دین داری نیست ولی این فرقه باصطلاح ارتدکس فقط مروج افکار فئاتیسم و دودستگی که هرگز بین یهودیان سفارادی بخصوص ایرانی سابقه نداشته همراه با کلمات مقدس و در نتیجه گمراه

کردن قطعی جوانان و از هم پاشیدگی خانواده ها میباشند. جای تردید نیست اینان بدون اینکه خود آگاه باشند آلت دست اجانب ضاله جهت بد جلوه دادن و آلوده نمودن چهره واقعی دین یهود گشته اند و آنقدر تحت تأثیر تبلیغات مسموم گروههای مجهول الهویه باصطلاح مذهبی اشکننازی بوده و هستند که به توصیه ایشان پدر و مادر و آداب و رسوم اصیل خود را فراموش و هرروز در صدد یادگیری مقررات مسخره کیسه مارگیری این آخوندهای انگلیسی زبان و پادوهای فارسی زبان آنها بوده و حتی خود برای تشکیل خانواده که مقدس ترین دستور دینی میباشد سرگردان و با وجود اینکه میدانند مردم از این گروه متنفر میباشند به سختی برای از هم پاشیدن خانواده ها کوشش میکنند و خود و خانواده خود را نیز به قعر دره تنفر و تعصب فرو میبرند.

این وظیفه کلیه افراد بخصوص مادران و فدراسیون است که با آگاه کردن تمام افراد مقیم ایران و امریکا از این طاعون که نتیجه آن از هم پاشیدن خانواده ها خواهد بود جلوگیری نمایند (برای تأیید این نظریه به خانواده های مبتلا توجه کنید). اینها شعبه بالاتری از افراطیون ایران و از همان سرچشمه مستفیض هستند و میدانند چرا ما ایران را ترک کرده و برای اشاعه همان نوع افکار جوانان مارا تعقیب می کنند.

افراطیون ایران پس از چهارده قرن ظهور نموده و بطوریکه میدانیم زن را به چشم دایه مینگرند و عقیده دارند موی زن نباید نمایان باشد ولی این ارتدکس ها مترقی تر و پس از ۳۳ قرن ظهور نموده! و در حل المسائل خود عقیده دارند زن نباید موی سر داشته باشد! زن از نظر ایشان وجودی غیرعادی (از تکرار نظریات ایشان شرم دارم) و حق آزادی در کنیسا نداشته و بجای تعلیم علوم دنیای امروز باید خود و فرزندان خود را مشغول تلمذ از تغییرات حل المسائل ایشان و حق استفاده از وسائل

مدرن و مترقی امروز حتی تلویزیون و بلندگو و اتومبیل در روز تعطیل نداشته باشند. مانند قبائلی که به راهنمایی استعمار یون بهترین فرزندان و عاقل ترین آنها را قربانی مینمودند که استعمار بدانند نسل عاقل ایشان از بین میرود، اینان نیز اصرار دارند که حق استفاده از بهترین ساعات هفته را ندارید مگر برای حلق و حلق و...! و مستفیض شدن از محضر نویسندگان حل المسائل خودشان (مانند کرم داخل سبب محدود و ناآگاه).

چنانچه دلیل انقلاب ایران را در یک جمله کسی بخواید خلاصه کند این جمله همان بی تفاوتی است، بلکه اگر بی تفاوتی اکثریت مردم ایران نبود این بدبختی ها گریبانگیر ایران نمیشد. از هم پاشیدن خانواده ها نیز بدتر از انقلاب است و این گروه ابدا اعتقادی به گناه و ثواب نداشته و جز تظاهر و سعی در ازدیاد مریدان خام بهر نحو که باشد ندارند.

امید است با توجه به تجربه ایران و نتیجه پیشرفت فئاتیسم رایج در ایران فدراسیون یهودیان ایرانی و کلیه افراد جامعه این خطر را درک نموده و رسالت خود را در این مورد نیز بخوبی پیگیری و به انجام برسانند

با تقدیم احترام  
امضاء محفوظ

برای تهیه  
بهترین ویدیو و عکس  
عروسی و جشن ها  
به تلفن

۳۳۰۶ - ۹۹۶ (۸۱۸)

مراجعه فرمائید

دو ساعت ویدیو همراه با

تیتراژ و موزیک متن فقط ۲۹۵ دلار



تهیه و تنظیم: از گیتی بروخیم

گفتگو با نعیم تفلین  
بانوی ایرانی الاصل که  
کاندیدای شهرداری  
یک شهرک اسرائیلی  
است

## «از گلپایگان تا اوفاکیم»

انتخابات شهرداری مقصود انتخاب شهردار است و مهم نیست که این شهردار عضو چه حزبی باشد، آنچه اهمیت دارد آشنائی کاندیدا با امور و احتیاجات شهر است و هم چنین کاردانی، آگاهی، پشتکار و شخصیت او.»

در جواب این سؤال که چه عاملی او را برای احراز این مقام برانگیخته است چنین پاسخ می دهد: «من تقریباً از ابتدای زمانی که این شهر بر پا شده است در آن سکونت داشته ام. نه فقط با همه مسائل شهر بلکه با اکثر مردم آن آشنا هستم. وقتی کاندیداهای دیگر را دیدم احساس کردم نه فقط کمتر از آنها نیستم بلکه این قابلیت را در خود می بینم که بیش از آنها به هم شهریهام خدمت کنم. زن بودن من نباید مانعی بر سر راه انتخاب شدنم باشد. از آنجا که اکثر مردم این شهر بسیار مذهبی هستند ابتدا به یکی از مراجع دینی مورد

شهردار، خود را کاندید کند. در این راه دشوار، مثل همیشه از حمایت بدون قید و شرط همسرش برخوردار است. نعیم بدون حمایت هیچ حزبی و بطور مستقل برای شهردار شدن کاندید میشود، به این دلیل که معتقد است دو حزب مهم اسرائیل یعنی حزب کارگر و حزب لیکود هیچکدام حامی و مشوق واقعی خانمها نیستند. در این زمینه میگوید: «حزب لیکود چهل وکیل در مجلس دارد ولی یک زن جزو شان نیست چون همگی مرد سالار هستند یعنی روی جنسیت خود تعصبی افراطی و غیرمنطقی دارند. حزب کارگر ۳۹ نماینده پارلمان دارد که فقط ۹ نفرشان زن هستند. باید در نظر داشت که نیمی از مردم مملکت اسرائیل را زنهای تشکیل می دهند، لازم نیست زنهای حزبی جداگانه تشکیل دهند اما اگر فعالیت کافی نکنند نمایندگان زن بیشتری به پارلمان راه پیدا خواهند کرد. در

نعیم تفلین بانوی پرستار ایرانی مقیم اسرائیل که قصد شهردار شدن دارد برای اقامتی کوتاه به لوس آنجلس آمده بود، منزل یکی از اقوام با وی آشنا شده پای صحبتش نشستیم. او زنی است چهل و پنج ساله، لاغر اندام، با قیافه ای کاملاً شرقی. پرانرژی، خنده رو، بااراده، مصمم و بسیار با پشتکار است. در ایران متولد شده و در هفده سالگی به همراه خانواده اش به اسرائیل می رود و از همان ابتداء در شهر در حال توسعه اوفاکیم مستقر میشود. زندگی زناشویی موفق دارد و مادر سه فرزند است. پرورنده فعالیتهای شغلی و اجتماعی بسیار قظور است. بخاطر فعالیتهای داوطلبانه اش در امور خیریه، امور شهری و انجمنها و سازمانهای مختلف، او را گلدا مایزنگو لقب داده اند. سال گذشته به تشویق طرفداران بیشمارش تصمیم میگیرد که برای احراز مقام



احترام مراجعه کردم تا مطمئن شوم که از نظر مذهبی، بین زن بودن و شهردار شدن مغایرتی وجود ندارد. ایشان ورقه ای بمن داد که تأیید می کرد هیچ اشکالی برای شهردار شدن یک زن زجود ندارد. حمایت بدون قید و شرط همسرم هم از بزرگترین عوامل مشوق من بود. پشت سر هر زن موفقی یک مرد بدون عقده و روشنفکر وجود دارد، عامل مهم بعدی حمایت و تشویق مردم بود.»

علت حمایت مردم از نعیم، سابقه فعالیت‌های ممتد اجتماعی او است. بعضی از این فعالیت‌ها را فهرست وار از نظر تان میگذرانم:.

۱- رئیس هیئت مدیره سازمان مبارزه با سرطان، شعبه اوفاکیم.

۲- رئیس هیئت مدیره کمیته اسکان، انجمن رفاه سالمندان.

۳- رئیس هیئت مدیره سازمان مبارزه با اعتیاد و مواد مخدر.

۴- عضو هیئت مدیره صندوق رفاه سر بازان، شعبه اوفاکیم.

«نعیم» فعالیت‌های اجتماعی دیگری هم داشته است که شرح همه آنها به درازا می کشد. او ۲۸ سال به شغل پرستاری اشتغال داشته که شانزده سال آنرا در سمت سرپرستار کلینیک اوفاکیم مشغول به خدمت بوده است. پنج سال پیش شروع به خواندن رشته روانشناسی می کند و در حال حاضر لیسانسیه روانشناسی است.

نعیم که قصد دارد روزی وارد پارلمان اسرائیل بشود معتقد است که در صورت موفقیت در انتخابات شهرداری، ورودش به پارلمان اسرائیل راحت تر خواهد بود. او سؤال می کند که شانس موفقیتش تا چه حد است و در صورت موفق شدن چه هدف‌هایی برای بهبود وضع شهر اوفاکیم دارد. هیجان زده پاسخ می دهد: «موفقیت من ابتداء بستگی به خواست خداوند و بعد وابسته به کمک‌های مادی و معنوی مردم

است. کار ساده ای نیست بخصوص برای من که از حمایت حزب بخصوصی برخوردار نیستم. اگر روزی شهردار بشوم در کنار فعالیت‌های روزمره شهرداری هدف‌های اساسی دیگری دارم که برای عملی شدنشان تلاش فراوان خواهم کرد. از آنجا که من رئیس هیئت مدیره سازمان مبارزه با مواد مخدر اوفاکیم هستم، بخوبی به وخامت مسئله اعتیاد در شهر خودم و بطور کلی در اسرائیل آگاهم، تعداد معتادان اسرائیلی خیلی بیش از آنست که تصور کنید. جنگ‌های پی در پی، اوضاع متزلزل اقتصادی و مسائل دیگر جوانان را مأیوس و سرخورده کرده باعث میشود به دامن مواد مخدر پناه ببرند. هدف اولیه من افزایش مراکز ترک اعتیاد است. نمی خواهم این توهم در بعضی‌ها ایجاد شود که من علاقه ای به درخت و درختکاری در اسرائیل ندارم، بهیچ وجه، اما در حال حاضر بهتر است اعانه ای که می دهید قید کنید صرف مبارزه با اعتیاد شود، چون جلوگیری از مرگ یک جوان بیست ساله معتاد پراهمیت تر از کاشتن یک درخت است. هدف بعدی من ایجاد کار است. اگر من بتوانم یک شخص ثروتمند را تشویق کنم که کارخانه ای کوچک و یا حتی کارگاهی صد نفره در شهر ما تأسیس کند، کار مهمی انجام داده ام، جوانان شهر ما ادامه تحصیل نمی دهند چون درآمد کافی ندارند. اگر بخواهیم اسرائیل بهتر و اوفاکیم پیشرفته تری داشته باشیم باید فرهنگ فرزندانمان را توسعه ببخشیم. هدف سوم من تلاش برای بهبود و بالا بردن کیفیت تعلیم و تربیت بچه ها و جوانان است. آرزوی من اینست که هر جوان با استعدادی قادر به ورود به دانشگاه باشد. تجربه بمن ثابت کرده است که تعلیم و تربیت بهتر باعث پائین رفتن آمار اعتیاد بین جوانان میشود. پروژه چهارم من بهبود وضع سالمندان است که

تعدادشان سال بسال رو به افزایش است. ما، در اوفاکیم خانه سالمندان خوب و آبرومندی داریم با بودجه ای کم. در این مرکز ۶۰۰ سالمند سکونت دارند. اگر افراد ثروتمند کمکی به بودجه این مرکز بکنند این ۶۰۰ نفر بقیه عمر خود را در رفاه میگذرانند. اگر ماهی چند هزار دلار به مرکز ما کمک شود ۲۰۰ سالمند دیگر میتوانند از رفاه بیشتری برخوردار شوند. در اسرائیل سالخورده‌گانی هستند که بر اثر فقر، در زمستانها از داشتن بخاری و سوخت برای گرم شدن محرومند، پروژه یا آرزوی بعدی من اینست که در اوفاکیم مرکزی داشته باشیم تا دخترها بتوانند هم شغلی بیاموزند و هم بکار مشغول باشند و دارای درآمدی شوند. چنین مراکزی در بسیاری نقاط اسرائیل وجود دارد اما شهر ما از داشتن آن محروم است. در شهر ما بسیاری از دخترها مجبور میشوند که تحصیل را رها کنند و به کار مشغول شوند تا به بودجه خانواده کمک کنند. متأسفانه بعضی از این دخترها کارشان به فساد میکشد، تأسیس مرکزی که ذکر کردم بهترین راه حل این مسئله است. حُسن ثروتمند بودن فقط در این نیست که خودمان و عزیزانمان از رفاه کامل برخوردار باشیم بزرگترین حُسن آن اینست که تا آنجا که برایمان مقدور است این ثروت را در راه خدمت به بشریت مورد بهره برداری قرار دهیم. آرزوی من اینست که هم وطنان مرفه من، مرا در راه خدمت به مردم یاری کنند.

نعیم در خانواده ای گلپایگانی متولد شده است. خانواده ای که عشق به صیون قلب و روحشان را تسخیر کرده بود. سالیان قبل دو خواهرش پس از ازدواج به اسرائیل مهاجرت می کنند. ۹ سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۷ پدر و مادر نعیم هم همراه او و دو دختر و یکی از پسرانشان زندگی مرفه خود را در گلپایگان رها می کنند و بخاطر عشق به سرزمین آباء و اجدادیشان مصائب



و مشکلات را بجان خریده، به این مملکت مهاجرت می کنند. آنها را بمحض ورود در شهرک اوفاکیم که در آن زمان ۵۰۰ نفر بیشتر جمعیت نداشت درخانه های ساخته شده از حلبی سکونت می دهند. پدر و مادر پیوسته فرزندان خود را تشویق می کنند که تا آنجا که مقدورشان است به تحصیلات خود ادامه دهند و بعد ها به مردم و جامعه خود کمک کنند. نعیم و خواهران و برادرانش این راهنمایی والدین را موبمواجرا می کنند. اکثر خواهرها و برادران نعیم مانند خود او در امور خیریه و اجتماعی بسیار فعال هستند. دو فرزند پسر و یک فرزند دختر دارد. پسر ۲۴ ساله اش افسر ارتش است، دختر ۲۰ ساله اش هم افسر ارتش می باشد و آخرین فرزندش که پسر ۱۸ ساله ایست سرباز داوطلب خدمت در جلوی جبهه است. درباره شوهرش و وطنش ایران از او سؤال می کنم، با غرور میگوید: «همانطور که گفتم شوهرم بزرگترین مشوق من است. همیشه در زندگی از راهنماییهای عاقلانه و منطقی او برخوردار بوده ام. او شیرازی است و عاشق شعر و ادب ایران. وقتی از فعالیتهای روزانه خسته می شویم میگوید

بیا کنارم بنشین تا برایت اشعار فارسی بخوانم. من و او صد در صد وجودمان ایرانی است. مهاجرینی که اصل خود را فراموش کرده اند مسیر زندگی را باخته اند. هرگز نباید فراموش کنیم که از کجا آمده ایم و به کجا میرویم. ما ریشه های خود را هرگز فراموش نخواهیم کرد. بزرگی شخص در آن است که ملیت و اصل خود را با غرور یاد کنند. من و شوهرم هر دو عاشق شعر و ادب و موسیقی ایرانی هستیم. تازه ترین کاست های موسیقی ایرانی در خانه ما موجود است. البته موسیقی عبری و اسرائیلی را هم دوست داریم اما موسیقی ایرانی در رگ و ریشه های ما می دود. در منزل ما فقط غذای ایرانی طبخ میشود و فقط به زبان مادری خود یعنی زبان فارسی صحبت میکنیم.»

بعنوان آخرین سؤال از او می پرسم که بیش از همه دلتنگ کدام یک از موهبتهای وطنش ایران است بلافاصله و با هیجان زیاد میگوید: «دلتنگ طبیعت ایران، هوای ایران، زندگی طبیعی ایران. نمیدانم چرا زندگی در ایران حالت طبیعی تری داشت، زندگی در بقیه نقاط عالم بی نهایت ماشینی، ساختگی و مصنوعی

است. در ایران علی رغم بعضی سختیها زندگی مردم شادی فراوان تری داشت. رابطه ها هم طبیعی تر و عمیق تر بود. ضمناً من عاشق مراسم سیزده بدر در ایران بودم، در بقیه نقاط عالم در سرسبزترین پارکها به پیک نیک می رویم اما این پیک نیک ها قابل مقایسه با سیزده بدر های ما در ایران نیست، سیزده بدر ایران دنیائی صفا داشت، سرشار از شادی بود، مردم در دل صحرا همه شاد بودند و مشکلات را بدست فراموشی میسپردند. اما در بقیه نقاط دنیا پیک نیک ها هم مصنوعی است، به باغهای سرسبز پناه می بری اما مسائل و غمهایت را هم بدنبال خودت یدک میکشی.»

ده سال از مهاجرت اجباری من می گذرد، هرگاه غم دوری از وطن عذاب بدهد خودم را دلداری می دهم که شاید مرور زمان از این غم بکاهد، وقتی نعیم که ۳۲ سال است وطنش را ترک کرده با چنین حسرتی یاد وطن را کرد برایم مسلم شد که غم دوری از وطن غمی است که بدون تردید تا آخرین نفس همراه من خواهد بود.

## سایه فیلم در سانتامونیکا

منصور پور اتحاد

مدیر فتنو آسیا - تهران

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

شماره ۱۵۲۳ خیابان ششم، سوئیت ۱۰ - سانتامونیکا، کالیفرنیا

تلفن: ۸۶۱۶-۳۹۵ (۲۱۳)



## درد آدام دملکونشو

خوش پوشی احترام برمی انگیزد

### شرکت پوشاک

\* وارد کننده شیک ترین پوشاک

مردانه از ایتالیا

\* دارای مجهزترین کادر توزیع پوشاک

در سرتاسر آمریکا.

شرکت پوشاک بمنظور رفاه بیشتر

مشتریان ارجمند به نمایشگاهی بزرگتر

رو بروی نمایشگاه قبلی به نشانی زیر

انتقال یافت.

یکشنبه ها نمایشگاه از ۱۱ صبح الی ۴

بعد از ظهر با تعیین وقت قبلی آماده

پذیرائی می باشد.

1143 S. Santee St.

Los Angeles, CA 90015

(213) 747-0225

(213) 748-7936





## American Express Bank International

### امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال

وابسته به گروه امریکن اکسپرس کمپانی با دارائی متجاوز از صد  
میلیارد دلار باشبکه گسترده بین المللی در ۳۹ کشور جهان  
وسابقه ۶۶ ساله بانکی

انجام کلیه امور بانکی بین المللی، دریافت سپرده به ارزهای معتبر،  
افتتاح اعتبار اسنادی، خرید و فروش سهام، طلا و نقره و سایر خدمات  
بانکی

- ◆ پروژه های سرمایه گذاری در پروژه های خرید سهام و اوراق بهادار زیر نظر متخصصان با  
تجربه امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال.
- ◆ تضمین صد درصد اصل مبلغ سرمایه گذاری با سابقه سودآوری متجاوز از ۳۵ درصد در سال ۱۹۸۶.
- ◆ وام منازل مسکونی با شرایط بی نظیر و بهترین نرخ بهره.
- ◆ وام های ساختمانی پروژه های ۵ میلیون دلار به بالا.

American Express Bank Int'l.  
600 Wilshire Boulevard, Suite 350  
Los Angeles, California 90071

(213) 489-3400

American Express Bank Int'l.

421 No. Rodeo Dr., Penthouse 1  
Beverly Hills, CA 90210

(213) 858-2924



# دیروز، امروز، فردا



رحمت الله خان

اسم من رحمت الله است. رحمت الله حاج مناحم میرزا یحیی. رحمت الله خان صدایم میزنند. اهل اصفهانم، محله جهانباره. هفتاد و شش سال از عمرم میگذرد. من هفتاد و شش سال پیش در خانه در انتهای کوچه ای باریک و پر پیچ، پشت بازارچه صمد پا باین دنیا گذاشته ام. زخم طوباء، شصت و شش ساله است. استخوان درد مزمن دارد و همیشه می نالد. ما چهار فرزند داریم - هر چهار نفر پسر. به ترتیب شکرالله، عنایت، یعقوب و هوشنگ. همگی زن گرفته اند و بچه دارند.

شکرالله و عنایت و یعقوب با هم شریکند. در داون تاون تولیدی لباس دارند و کار و بارشان هم، گوش شیطان کر، خوب است. هر کدام برای خودش زندگی درست و حسابی دارد و در بورلی هیلز زندگی میکند. این سه تارا توانستم کاسب بار بیاورم، اما دستم دست هوشنگ را نیچاند. دیلم ادبیش را که گرفت

همشهری عزیزم جناب ابراهیمی

پس از عرض سلام و مراتب ارادت خالصانه، بسیار سپاسگزارم از اینکه از بنده کمترین یاد کردید و مرا قابل دانستید که با من گفتگوئی قلمی داشته باشید. تلفوناً هم عرض کردم که در نهایت بیکاری آنقدر گرفتارم که فرصت نمیکنم پاسخگوی درخواست شما باشم، اما شما تکلیف فرمودید که امر، امری اجتماعی است و بنده هم گردن گذاشتم. خدا رحمت کند مرحوم پدرتان را، شما هم در سخت کوشی و پایمردی در امری که مربوط به مردم ماست دست کمی از آن خدا بیامرز ندارید. خلاصه اینکه بشما نه نمی شود گفت پس این شما و این زندگی من.

رفت دنبال لیسانس و بعد هم دکترای ادبیات فارسی. همه دنیا بنچه هایشان دکتر شدند، مطب باز کردند و برای خودشان کسی شدند، بنده زاده هم شدند دکتر شعر و شاعری! چپ می‌رود و راست می‌آید «مولانا فرمود» است و «خواجہ شیراز میفرماید» هزار بار گفتم نه مولانا نان بیار زن و بچه آدم میشود و نه خواجہ ضامن خرج آنها - به خرجش نرفت که نرفت! حالا توی این غربت شده کارمند حجره (بخشید آفیس) برادرهایش. البته ظاهر قضیه اینست، در عمل اینها یک موجبی به هوشنگ میدهند که دور و بر من و زنم باشد تا جان خودشان و زنهایشان از شر من و زنم آسوده باشد. حالا ما دیگر شده ایم شر - دنیا را باش!

ما در سانتامونیکا زندگی میکنیم. من و زنم در یک قفس یک اتاق خوابه سایه رو و هوشنگ و زن و دو دخترش در یک دو اتاق خوابه بالای سرما. ما دور از دایره زندگی سایر فرزندان هستیم - یعنی مارا هل داده اند اینطرف که توی دست و پایشان نباشیم. تقصیر خودم بود. میدانید چه تقصیری؟ اینکه به بچه های خودم اعتماد کردم و دار و ندارم را دادم دستشان - اگر نه، دست کم یک خانه کوچکی میخریدم که بتوانم گاهی بروم توی حیاط قدمی بزنم، سبزی خوردنی بکارم یا درخت میوه ای و محصول آنکه به بار میآمد... راستی با محصول آن چکار میکردم؟ هیچ، میدادم این نمک شناساها بخورند! حالا باید در این قفسی که آپارتمان نام دارد بنشینم و یاد های دور دست کودکیم را نشخوار کنم. یاد خانه پشت بازارچه صمد را که بزرگ بود با شاه نشینی در شمال ساختمان با ایوانی بلند که از دو سو با دو راه پله به حیاط وصل میشد. پله هائی که معجزه های آهنی پر نقش و نگاری چون طرح قالی های کاشان داشت.

شاه نشین مرکب بود از یک پنج دری بزرگ در وسط و دو اتاق با دو صندوق خانه تاریک در دو طرف آن. جلو ایوان چهارستون بلند گچ بری شده تا زیر سقف بالا میرفت و فاصله بین این ستون ها را معجزه های مشابه راه پله پر میکرد و زیر ایوان زیر زمین بزرگی بود که انبار میوه و آذوقه بود و پر از خُم های شراب خانگی. (یادتان نرود که من و طوبوا همسرم حالا در یک آپارتمان تاریک یک اتاق خوابه که مثل قفس است زندگی میکنیم!)

پائین راه پله ها، در سمت شرق حیاط تعدادی اتاق بود که در نزدیکترین آنها به راه پله شاه نشین، پدر بزرگم میرزا یحیی و مادر بزرگم در سالهای آخر عمرشان زندگی میکردند. قبلاً در شاه نشین بودند، ولی وقتی زانوهایشان توان بالا رفتن از پله هارا از دست داد، بنا به میل خودشان به اتاق هم سطح حیاط آورده شدند - اما شبانه روز همه آنها را که در آن خانه زندگی میکردند، موظف به مواظبت و نگهداری از پدر بزرگ و

مادر بزرگ بودند و همه فرزندان و عروسها و نوه ها دور و برشان بودند.

بامدادی که پدر بزرگ مرد، با شیون مادر بزرگ همه ما از اطاقهایمان بیرون ریختیم، مادر بزرگ را که روی جسد بیجان شوهرش افتاده بود و «آقا، آقا» میکرد بلند کردیم - پسرعمویم که ورزشکار بود و نیرومند مادر بزرگ را بغل کرد و به اطاق خودشان برد. زنها ریختند دوره اش کردند و دلداریش دادند و مردها بدنبال کار کفن و دفن رفتند.

شسی که من در این قفس، جان به جان آفرین تسلیم کنم، اگر طوبوا شیون سر دهد همسایه ها پلیس خیر میکنند! سانتامونیکا و بورلی هیلز ارزانی شما باد! میشود جهانباره ام را بمن پس بدهید؟ همان کوچه پس کوچه ها را که خاک آلود بود و ناهموار؛ که از دو سویش دیوارهای بلند و ضخیمی به بالا میرفت - یکی به سمت کوچه خم شده و دیگری به سوی داخل خانه ای شکم داده؛ که اگر درشای مرگ همسرت شیون سر میدادی، گزمه ای نبود که به زندانت برد؛ که پدر و مادرا را با خود داشتن احترام بود نه عار و ننگ.

عرض کردم این روزها من کاری ندارم جز اینکه چه در خواب و چه بیداری در کوچه پس کوچه های ذهنم، از یک سوی جهانباره به سوئی بروم و باز گردم. صبح شنبه با پدر برخیزم و به کنیسا بروم. کنیسا ملا ربی که کنار کوچه ای با اسم «دالان تاریکی» بود - نزدیک بازارچه و حمام آشر کدخدا. ملا ربی روحانی روشن فکر و دانشمندی بود که همه اهل دین باو اقتداء میکردند. و چه آرام بود و پرمصلابت. برای اولین بار در سالن اصلی کنیسا خود نیمکت گذاشت. تا قبل از آن روی زمین کنیسا می نشستیم.

من در خیال خود به بقالی میرزا مدلی میروم و سبزی فروشی رحیم بی بی که منزلش بالاتر از منجلاب بود. به حمام آشر کدخدا که بینه دارش عزرا نام داشت و به «عزراچی بینه دار» معروف بود. به کفاشی شموئیل بی بی که کمی فرانسه میدانست و آترا با لهجه اصفهانی بیان میکرد. من در خوابهائی که در بیداری می بینم، با «شبرنگ» می نشینم که لوطی محله بود - قدی بلند داشت و سبیل هائی از بنا گوش در رفته. نام اصلیش داود بود و کارش خراج گرفتن از قافله هائی که از زیر بازارچه رد می شدند.

و وقتی از این رؤیاها بیرون میآیم، دلم هوای نوه هایم را می کند. شکرالله پسر بزرگم، دختری شانزده ساله دارد بنام مهری. شش ساله بود وقتی به این دیار کوچ کردیم. این بچه خیلی برای من عزیز است. در ایران من و مهری وابستگی غریبی بهم داشتیم. صبح تا شب با من و طوبوا بود. خدا نصیب شما هم بکند



جزمشتی اسم. شاید اگر تا دو هزار و پانصد سال دیگر به عقب بر میگشتم، به اسیر بابلی آواره یهودی تباری میرسیدم که زیر بار بردگی و بیگاری نه فقط خویش را که اصل و نسب خود را نیز از یاد برده بود. امروز که باین کارم نگاه میکنم، از بیهودگی تلاشم خنده ام میگیرد. این کارها درست مثل آلبوم عکسهای یادگاری درست کردن است. من همیشه از عکس بدم می آمده و می آید. که چی یک مشت آدم کنار هم می ایستند و لبخند قولنجی میزنند انگار جانشان به جان هم بسته است و بهمان سرعت که نور فلاش دوربین عکاسی فروکش میکند - تا عکس گرفتن تمام شد، لبخند ها هم از لبها برچیده میشود!



صاحب نوه بشوید - نوه های زیاد، آنوقت یکمرتبه متوجه میشوید که یکی از آنها بیشتر از بقیه خودش را توی دل آدم جا میکند. شما هم حواستان نیست بدون اینکه متوجه باشید، باین یکی محبت زیادی میکنید و سایرین را می آزارید. باید ببخشید من پسرچانگی می کنم، اینهم از عوارض پیری است! باری داشتم میگفتم دلم برای مهری یک ذره شده. اگر بگویم شاید... بله، شش ماه است بچه ام را ندیده ام، ممکن است باورتان نشود. تازه وقتی هم می بینمش اینقدر به آدم کم محلی میکنند که حد ندارد. فارسی را هم درست فراموش کرده. شکرالله میگوید: «فارسی به چه دردش میخورد؟» میگویم «به هوشنگ نگاه کن، بچه هایش ماشاله مثل بلبل فارسی حرف میزنند!» میگوید: «بلبل بدرد ایران میخورد. اینجا امریکا است، لوس آنجلس است، بورلی هیلز است و سانتامونیکا است!» امریکا و لوس آنجلس و بورلی هیلز و سانتامونیکا ارزانی شما باد، بمن جهانباره ام را پس بدهید!

## هوشنگ

آقای ابراهیمی عزیز

با درود بسیار، سپاس میگویم مهری پایان شما را که همیشه بیاد من هستید.

خواسته اید از خودم بنویسم. شما گفتم که من اینکار را دوست ندارم گفتمید مراد شما: «بدست دادن نمادی است از انسانی وارسته در وانفسای آشفستگی و درهم ریختگی همه ارزشهای انسانی.» مرا خیلی دست بالا گرفته اید. این خبرها هم نیست. رها شدن از قید وابستگی های دنیوی یک نخود درک میخواهد و یک ارزن اراده. والسلام! آنوقت سیرو سیاحتی دارد دنیائی که پا بآن میگذاری که نگو و نپرس. با چند بیت غزلی از مولانا، پیشگفتارم را باآخر میرم و میروم سراغ اصل مطلب:

این جهان و آن جهان مرا قطلب  
کاین دو، گم شد در آن جهان که منم  
فارغ از سودم و زیان، چو عدم  
طرفه بی سود و بی زیان که منم  
گفتم: «ای جان! نوعین مائی» گفت  
«عین چبود در این عیان که منم  
اسم من هوشنگ است. هوشنگ پسر رحمت الله. اگر بخواهم خودم را به سبک پدرم معرفی کنم، باید عرض کنم که من هوشنگ رحمت الله حاج منجم میرزا یحیی هستم. راستش در روزگار جوانی یکبار دنبال اصل و نسب خانوادگیم را تا ده پشت قبل از جد بزرگم میرزا یحیی گرفتم و چیزی دستگیرم نشد

داشتم از پی گیری در ریشه ها میگفتم، یادم افتاد به کلام خیلی زیبای شاعر همزمانمان زنده یاد سهراب سپهری که میگوید:

نسیم شاید برسد  
به گیاهی در هند،

به سفالینه ای از خاک «سیلک»

نسیم شاید، به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد.

درست داستان زندگی ماست و مردم ما که میخواهند به زور پول خود را از دیگران برتر بنمایانند و تافته جدا بافته بخوانند. من نمیدانم چرا فرزندان ابوالبشر نمی کوشند که باهم باشند تا جدا از هم؟

پدر من که آدم بسیار خوبی است، یکی از بزرگترین معیارهای ارزیابی آدم ها را دارائی شان میدانند. بنابراین، برادران من که نه محل او میگذارند و نه کاری بکار مادر پیرم دارند، آدم های معقولی هستند. اما من که جانم به جانشان بسته است، آدم سربراهمی نبوده ام و هیچوقت هم «آدم» (البته طبق تعریفی که او از یک آدم دارد) نمی شوم. پدر از پی پولی من دلخور است و از اینکه منم در بورلی هیلز خانه ندارم. پدر متوجه نیست که اگر من هم بورلی هیلزی بودم، او و مادرم دیگری کس بی کس می شدند. پدر شاید آرام آرام بیاموزد که معادله ابداعی پول مساویست با آدم بودن و بالعکس نه فقط یکطرف که هر دو طرفش می لنگد و اصولاً معادله نیست.

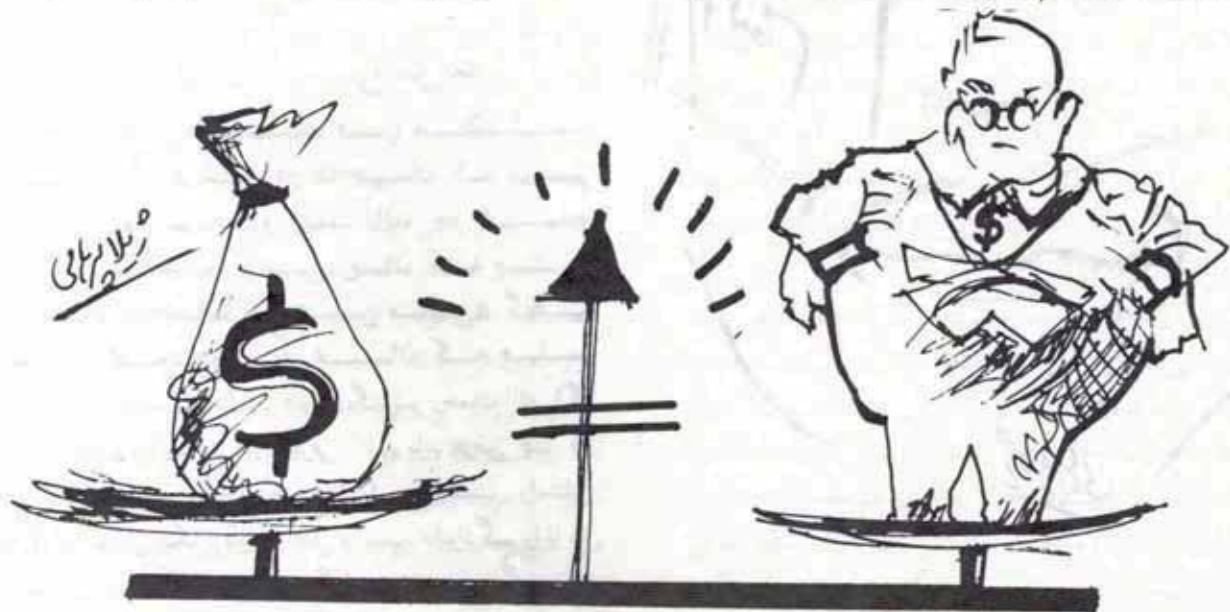
من باین اصل که پول همه چیز است اعتقاد ندارم. بعضی ها میگویند داستان توقصه گربه ای است که دستش به دنبه نمیرسید و آه و پیف میکرد. چه قیاس مع الفارق! پول دنبه نیست، پول چسبناک است، مثل قیر. دستت که بآن آلوده شد، هر قدر دستهایت را به هم بمالی پاک شود، آلوده تر میشود. پول

خوب است. لازم است، بدرد بخور است اما زیادش شر است. حالا زیاد چقدر است، هرکس برای خودش معیاری دارد. خوشبخت کسی است که بداند چقدر این خوبست و چقدر آن. این چیست؟ عرض کردم پول! آن چیست؟ ببخشید، یادم رفت بگویم، آن زندگی کردن است. و چقدر آن از آن این بامزه تر است. اگر بلند باشی چطور زندگی کنی، ارزش پول پیش تو رنگ می یازد. من گمان می کنم خیلی خوب بدانم چطور باید زندگی کرد - اما کاری که من کرده ام و میکنم جگر میخواهد. میفرمائید بنده چکاره ام؟ زده ام زیر همه چیز دنیوی. فرمود:

ما کار و دکان و پیشه را سوخته ایم  
شعر و غزل و دوبیتی آموخته ایم  
در عشق که او جان و دل و دیده ماست  
جان و دل و دیده، هر سه را سوخته ایم  
مائیم و عشق. مال دنیا ارزانی شما پول پرستان. پیشکش!

برادرانم (که من کارمند آنها هستم) همیشه دوستم دارند، بجز ماهی یکبار - آنهم روزیکه باید بمن حقوق بدهند. من برعکس. من همیشه دوستشان دارم، چه در روزهای معمولی و چه در روز پرداخت حقوق. همه کارهای دفتری شان را برایشان میکنم. زخم میگوید: «باید سه برابر این بتو دستمزد بدهند. هرکس دیگر جای تو بود اینقدر بلند میکرد. اینکه نشد زندگی. پدر و مادرت را انداخته اند گردن تو، خودشان و زنهایشان قایم شده اند.»

من همسرم را دوست دارم و همسران برادرانم را نیز. هر که هر چه میخواهد بگوید، من جدال را دوست ندارم. دریافتن را با همنوع صفتی انسانی نمیدانم. بقول خواجه شیراز:  
شیخم به طعنه گفت که: «روترک عشق کن!»  
محتاج جنگ نیست برادر، نمیکنم!





آقای ابراهیمی عزیز:

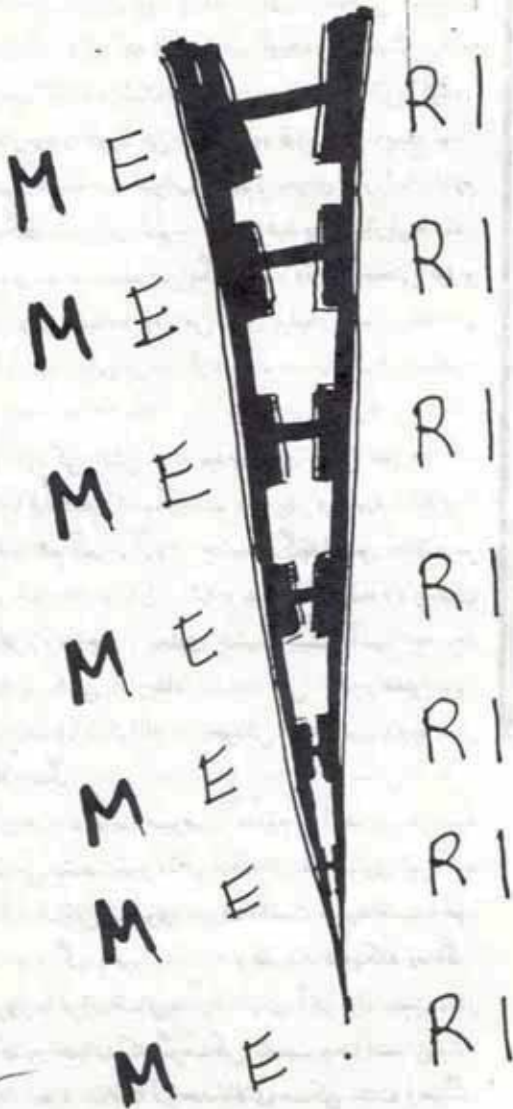
از اینکه از من خواسته اید برایتان بنویسم خیلی خوشحالم. متأسفم که مجبورم این نامه را به انگلیسی بنویسم و از شما بخواهم که خودتان آنرا به زبان ایرانی برگردانید. آخر میدانید من ایرانی به سختی حرف می زنم و اصلاً نمیتوانم بنویسم.

اسم من «مری» است. از اینکه «مهری» صدایم بزنند خوشم نمی آید. من نمیدانم این «اچ» لعنتی را کی وسط اسم من گذاشته! من شانزده سال دارم. میتوان دقیقاً گفت شانزده سال و دو ماه و ده روز. دو ماه و ده روز قبل تولدم بود. پدرم بمن یک ب. ام. و. سیاه کروکی با همه تجهیزات هدیه داد. چرا گفتم پدرم و نگفتم پدر و مادرم؟ برای اینکه هنوز هم به سبک مملکت قدیمی ایران پدر تصمیم میگیرد. مادر هیچ کاره است. مادر خیلی از این بابت غصه میخورد. مادر نباید غصه بخورد، باید بدون معطلی از پدر جدا شود. دادگاه برود، نصف دارائی را بگیرد و برود دنبال کار خودش. در یک مملکت آزاد، باید آزادی را تجربه کرد. اگر پدر و مادر جدا شوند من ترجیح میدهم با پدر بمانم چون پدرم خیلی دست و دل باز است و همیشه هم میرود با دوستانش بیرون. پدر قمار دوست دارد، مادر نه. پدر که میرود دنبال قمار، مادرم بطور مشروب را میگذارد جلوش و آنقدر میخورد تا حالش بهم بخورد. این موضوعی است عادی در خانه ما. برای همین خدمتگزار مکزیکی را پدر گفت بیست و چهار ساعته بماند. من به پدر گفتم مادرم الکی شده گفت نه با چند استکان آدم الکی نمیشود. از من بشنوید، مادرم در وضع وخیمی است.

داشتم از تولدم برایتان میگفتم، حرف به اینجا کشید. سیصد و پنجاه تا مهمان داشتیم. پدر میخواست در هتل جشن بگیرد، من خواهش کردم در خانه باشد. نمیدانم شما در ایران تولد شانزده سالگی را چطور جشن میگیرید. اینجا شانزده سالگی مهم است. اسمش «سویت سیکستین» است. برای من خیلی مهم بود. همه بودند بجز پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمو هوشنگ. میدانید چرا؟ برای اینکه... چطور بگویم، ناجورند. درست است، ناجورند. پدر بزرگ و مادر بزرگ خیلی اصرار دارند که مرا بغل کنند و فشار بدهند. خوشم نمی آید. پدرم یکبار گفت: «برای تولدت دعوتشان کنیم.» من جیغ زدم که «نه!» مادرم هم گفته مرا تأیید کرد خوشبختانه تصویب شد. عمو هوشنگ خیلی ناجورتر است. یک عده را دور خودش جمع میکند و شعرهای کهنه ایرانی میخواند. مهمانی است، جلسه شعرخوانی که نیست. عمو هوشنگ یکدست کت و شلوار بیشتر ندارد. سورمه ای راه راه که از بس پشت سرهم پوشیده، سرزانههای شلوارش

مثل هندوانه ورم کرده.

ببخشید، من در مورد جشن تولدم آنقدر هیجان زده هستم که هنوز میخواهم درباره آن بنویسم. غذاها امریکائی بود. خسته شدیم از بس غذاهای ایرانی خوردیم. چیست این خورش چمن که شما میخورید؟ «گورمی سابی!» آخر ما مدتی است امریکائی شده ایم، یعنی تابعیت امریکا را پذیرفته ایم. خوب وقتی آدم امریکائی میشود باید به غذاهای امریکائی هم رو بیاورد - مثل پیتزا و تاکو.



سلامی

رحمت الله خان

پدرم، بقول مردم زمان ما، «دهات میرفت». پارچه میفروخت و هر چیز دیگری که خریدار داشت. وقت بود که یککفته بخانه نمی آمد. رفت و آمد دشوار بود، بخصوص وقتی هوا سرد میشد. پیش از آنکه برود میگفت که منتظر من نباشید، اما

همین که غروب آفتاب میشد، مادر را میدیدی که دور و بر در ورودی می پلکد - زمین را جارو میکند یا به باغچه آب میدهد، اما زیرچشمی، تمام مدت در خانه را می پاید. این قدر میماند تا هوا تاریک میشد. میآمد چراغ نفت سوز را از بالای طاقچه برمیداشت، چهارزانو جلوی آن می نشست، حباب شیشه ای را از روی چراغ برمیداشت، کبریت می کشید و روی فتمبله میگذاشت. پرتو نور کبریت خطوط چهره اش را که بار دلواپسی و غم داشت نشان میداد. سپس بما شام میداد، میخواباندمان و خود بروی ایوان میرفت و باز به انتظار می نشست.

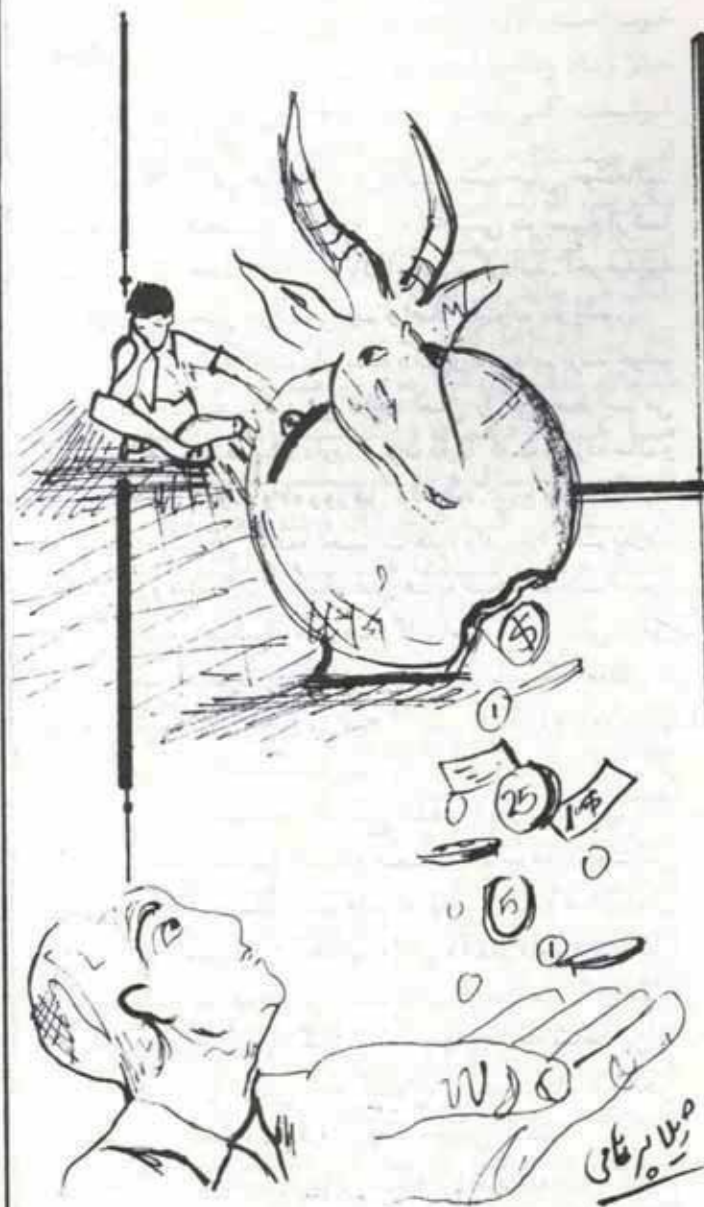
پدر هر بار که از سفری دور میآمد، برای ما سوقاتی میآورد. قلکی سفالی را بیاد دارم که از قم برایم آورده بود. سرش مانند گوزن بود، گردنی کوتاه داشت و شکمی چاق با پاهائی کوتاه. پدر دست و دل باز بود و گوزن من شکمباره. قبل از عید پسخ بود. صبح زود، وقتی همه ما خواب بودیم، نجوای پدر را با مادرم شنیدم که میگفت برای خرید آجیل عید پول نداریم و مادر میگفت از عمویم دستقرض بگیریم. روزگار سختی بود و کاسبی پدر از رونق افتاده بود. من برای پولهای تلمبار شده در انبان شکم گوزنم خوابهای بسیار دیده بودم اما دلم برای پدرم سوخت.

من، وقتی کودکی شش ساله بودم، برای تأمین سروسوسات عید خانواده ام، قلکم را شکستم و به پدر و مادرم دادم و تا روزیکه زنده بودند هم آنها را روی چشم نگهداشتم. حالا، سر پیری باید دستم جلو بچه ها دراز باشد و هر بار که صد دلار کف دستم میگذارند هزار بار اجل را جلوی چشم بیتم. آنهم چه بچه هائی. من بعیرم به کسی کاریتان نباشد، ولی از قرار معلوم پری زن شکرالله الکلی شده، شکرالله هم خودش افتاده توی دوره قمار و هزار درد بیدرمان دیگر.

دیروز بابای من دهات میرفت، مادرم به انتظارش تا نیمه شب روی ایوان می نشست، و ما در محله ای در آنسوی این کره خاکی که خانه هائی توسری خورده داشت و بهداشت وجود خارجی نداشت و مرگ و میر زیاد بود و فقر بیداد میکرد زندگی میکردیم و امروز با فرزندانمان، در سالهای آخر قرن بیستم، در پیشرفته ترین کشور جهان که گرسنگی نیست و ساختمانهایش سر به فلک کشیده اند و نظافت در حد بالای ممکن است و مرگ و میر خیلی کم زندگی میکنیم.

دیروز برای من بعد از خدا پدر و مادرم مطرح بودند و بعد خانواده ام. امروز برای شکرالله پدر و مادر جز دردسر و گرفتاری هیچ نیستند.

به من زمان خودم را بدهید، محله جهانباره ام را و امریکا را شما بردارید. عادلانه تر از این چه میخواهید؟ سانتامونیکا و بورلی هیلز ارزانی شما باد!



## هوشنگ

داشتم برایتان از عشق میگفتم، از دوست داشتن، از بریدن از وابستگی های دنیوی و دل بستن به اصل هستی. پیش از آنکه شما هم به خیل سایر آنانکه مرا درویش می پندارند پیوندید، بگذارید آسوده خیالتان کنم که من نه صوفیم نه درویش، زیرا، در حین اینکه قانع بودن را ضامن حیات جاودان میدانم و چسبیدن صرف به مادیات را نهایت نادانی، در عین حال به زندگی هم عشق میورزم. بگفته صائب تبریزی:

حیات جاودان خواهی بصحرای قناعت شو  
که دارد یسار هر موری، در این وادی سلیمانها  
به گرداگرد خود نگاه کنی، پر است از افرادی که بقول عوام



«هول» میزنند و این هول زدن تنها در وادی مادیات و منقولات نیست که به معقولات هم سرایت کرده است. یکی در تهران طایر میفروخته یا خربزه و پولی باد آورده بچنگ آورده، باین دیار آمده، خانه ای گران و گنده خریده کسب و کار پر درآمدی نیز براه انداخته و بگفته خودش «افتاده توی کار ملک و املاک» و پائین رفته و بالا آمده و بناگاه کلنگش به نیلاب خورده و یک میلیونش شده ده بیست میلیون. این مردک تصدیق (!) سال دوم ابتدائی زیر بقل، یکمرتبه برش میدارد که: «مانابغه بودیم و خود نمیدانستیم هان!» و نزد خود به استنتاج می نشیند که: «مگر من نبودم که از کلاس دوم ابتدائی از مدرسه بیرونم کردند، از خربزه فروشی شروع کردم تا به اینجا رسیدم؟ خوب آنها که خواندند کجا را گرفتند؟» اینها فوراً مرا که بهترین مثال برای اثبات ادعاهایشان هستم می کشند وسط که: «بفرما، هوشنگ پسر رحمت الله حاج مناحم میرزا یحیی دکترایش را هم گرفت، آخرش شد منشی حجره برادرهای بی سوادش! خوب می نویسد؟ پس حالا که نوشتن اینقدر مهم است، منم می نویسم ببینم کی بهتر می نویسد!» و رقیب بنده قلم را بر میدارد و بر پهنه کاغذ چنان... بگذریم... و بعد حاصل کارش را میدهد چاپ می کنند (البته همراه با چکی مرحمتی برای کمک به بودجه مفت نامه چاپ کنندۀ مطلب ایشان) و سپس مطلب به زیور چاپ آراسته شده را بر میدارد، بمیان هم پالکی خود میرود و برایشان میخواند و آنها هم گوش میدهند و خمیازه میکشند و بخود میگویند: «چرا من ننویسم؟» و این دور تسلسل همچنان ادامه می یابد و درآمد حاصل از آن به جیب مفت نامه میرود. یاد دوباره ای کنیم از سهراب سپهری که گفت:

پدرم وقتی مُرد،

پاسبان ها همه شاعر بودند!

و قبول کنیم که بزودی - بمصداق گفته سهراب - همه «ملک و املاکی» ها هم نویسنده می شوند! و همانند سایر مظاهر زندگی که یکی پس از دیگری آوده می شود، کار قلم و قلم زنی هم به افتضاح کشیده میشود و به جمع سایر آلودگیهای کره خاکی اضافه میشود، تا آنجا که بگفته مهدی اخوان ثالث:

زمین دیگر آن کودک پاک نیست

پُر آلود گیهاست دامان وی

که خاکش بسر، گر چه جز خاک نیست.

حالا شما می پرسید چه شد که من از عشق سخن آغاز کردم و دنباله سخنم به اینجا کشید، بگذارید با نهایت خضوع و خشوع حضورتان عرض کنم که سخن از تضاد عشق بود با هول زدن و قصد من رسیدن باین نتیجه بود که چگونه حرص و ولع جانشین عشق میشود وقتی دوست داشتن جاخالی میکند. به زندگی هریک از این «خود نابغه دان» ها که نگاه کنید، در آن جای

عشق را خالی می بینید. اینها اگر به خانه و کاشانه خود ذره ای دل بستگی داشتند، عصر و شب و نیمه شب خود را نیز روی بقول خودشان «پول ساختن» نمی گذاشتند. روز کار میکردند و شب به زن و فرزندشان می رسیدند. مرا ببخشید که واژه «میرسیدند» را بکار میبرم. عادت است. عادت مردی که در نظامی «مرد شاهی» بزرگ شده. در چنین نظامی است که تنها مرد است که به زن و بچه می رسد در چنین نظامی است که همه چیز چون یک خیابان یکطرفه است. خیابانی که فقط مرد از آن حق عبور دارد و زن و فرزند تنها ابزار زندگی او هستند. پس از این اعتراف، از شما و خوانندگانتان پوزش می طلبم و «به زن و فرزندشان می رسیدند» را عوض میکنم و جایش میگذارم... نمیدانم چه بگذارم! مرا باش با اینهمه ادعای روشنفکری، جای پای تربیت سنتی چنان مُهری بر افکارم زده که بلد نیستم چگونه بگویم مرد خانه به خانه بیاید و عشق بدهد و عشق بگیرد. همین! درست همین! این درست همان چیزی است که میخواستم بگویم. بده بستان عشق (نه دادو ستد آن).

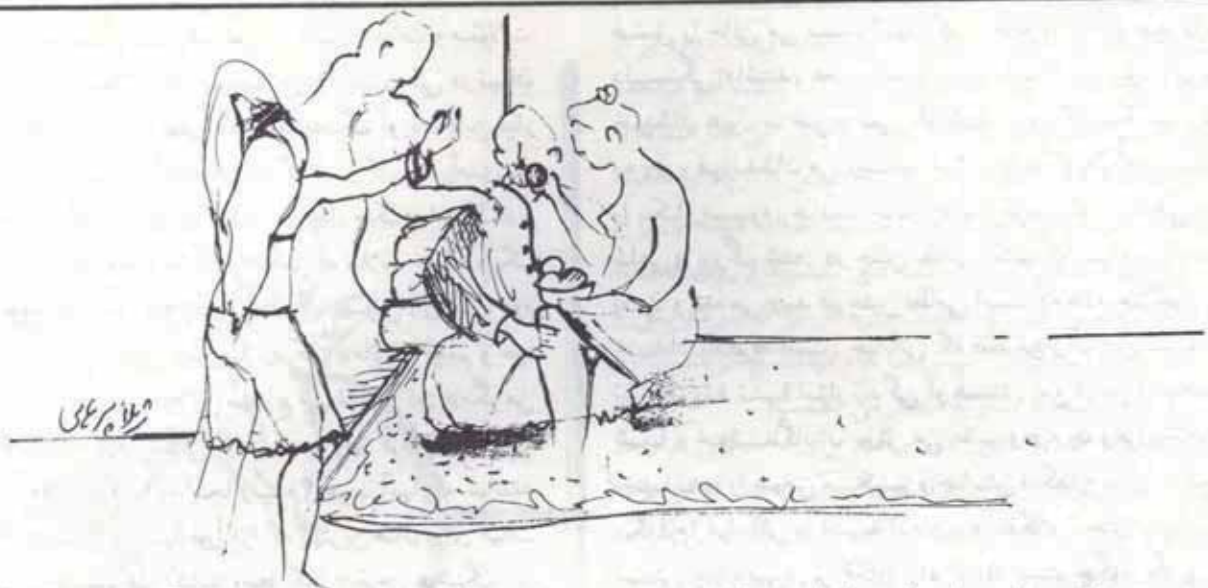
در چهاردیواری خانه، مرد است و زن و اگر بچه ای در کار باشد، فرزندان. بگذارید نقداً به رابطه زن و مرد بسنده کنیم و رابطه با فرزند را به گفتگویی دیگر محول کنیم. من نمیدانم شما تا چه حد شهامت چاپ آنچه را که میخواهم بگویم داشته باشید - اما من می نویسم. شما در چاپ یا حذف این بخش از این نوشته (که ممکن است از سوی گروهی متعصب ریاکار، خلاف عُرف یا موازین اخلاقی تلقی گردد) مختارید.

یکی از بزرگترین گرفتاریها در رابطه زن و مرد ایرانی، عار و ننگ دانستن رابطه جنسی است. ما طبیعی ترین خط رابطه خدا داد بین زن و مرد را تبدیل به چنان هیولای وحشتناکی کرده ایم که حتی آن زمان که بزرگان شعر و ادب، از رابطه زیبای عاشقانه بین زن و مرد سخن میگویند، ما میگوئیم: «نه آقا - منظور مولانا عشق خدائی بوده!» انگار که عشق زمینی آکله است! حالا که سخن از مولانا است، باین بخش از یکی از شاه غزلهایش گوش بدهید که میگوید:

این بار من یکبارگی، در عاشقی پیچیده ام  
این بار من یکبارگی، از عاقبت ببریده ام  
دل را ز خود برکننده ام، با چیز دیگر زنده ام  
عقل و دل و اندیشه را، از بیخ و بُن سوزیده ام  
بفرمائید این کجایش عشق غیر جسمی است؟

فزون بر این نگون بختی فرهنگی و سنتی، در تعبیر ما از رابطه جسمی بین زن و مرد، بازهم مرد سالاری حاکم است. در عشقبازی میان زن و مرد - البته نزد ما ایرانیان پاک نهاد - مرد موجودی است برتر، غالب، نیرومند، فاعل و انجام دهنده و زن فقط و فقط از این یابست خلق شده که پاسخگوی این نیاز باشد





سلام برای

شود. دکتر بشوم برای چه؟ اینقدر دکتر هست، مردم که مریض شدند میروند پیش آنها و منمم اگر خدای نخواستہ بیمار شدم اینقدر پول هست که میدهم معالجه ام کنند. مسئله حل شد.

من دوست پسر دارم. یکی از همکلاسههای خودم. میدانم شما هم مثل بقیه ایرانی ها خیلی قدیمی فکر میکنید و از شنیدن این حرف هم شوکه می شوید - اما بهتر است دیر یا زود بپذیرید که یک دختر و پسر هم می توانند مثل دوتا پسر یا دوتا دختر با هم دوست باشند. فقط دوست. اسم دوست پسرم مایکل است. با او خیلی راحتتم. گاهی با هم سینما میرویم. پدرم نمیداند، اگر بفهمد... نمیدانم چکار میکند. مادرم چه بداند چه نداند، برایش فرقی نمیکند - برای او بظن مشروبش از همه چیز مهم تر است! من خیلی تنها هستم - مایکل خیلی بمن محبت دارد. با او درد دل میکنم و او با حوصله بمن گوش میدهد. پدرم هیچوقت برای من وقت ندارد - روزها کار میکند و شبها قمار. مادرم روزها مشروب میخورد و شبها میخوابد. مایکل تنها فریاد رس من

است. ساعتها با من می نشیند و بدرد دلهایم گوش میدهد. بهر ایرانی بگویم دوست پسر دارم مرا بدکاره تصور میکند، اینستکه این موضوع را با آنها در میان نمیگذارم. شما اولین ایرانی هستید که از این موضوع خبردار می شوید. ممکن است خواهش کنم این موضوع را پیش خودتان نگهدارید چون همانطور که گفتم تصمیم قطعی من اینستکه با یک ایرانی ازدواج کنم و پسرهای ایرانی هم دوست دختر داشتن را خیلی دوست دارند، اما فقط برای خودشان و هیچ دوست ندارند که همسرشان قبلاً با پسر دوست بوده باشد. بعضی وقت ها فکر میکنم چطور ممکن است بتوانم با یک مرد خودخواه برتری طلب ایرانی زندگی کنم.

بهتر است فعلاً این نگرانی را رها کنم تا وقتی موقع ازدواجم رسید.

یعنی موجودی حقیر، مغلوب، ضعیف، مفعول و وسیله ارضاء مرد. مردی که از بستر عشق برمیخیزد رفتاری دارد همانند شیرژیانی که آهوئی را دریده باشد!

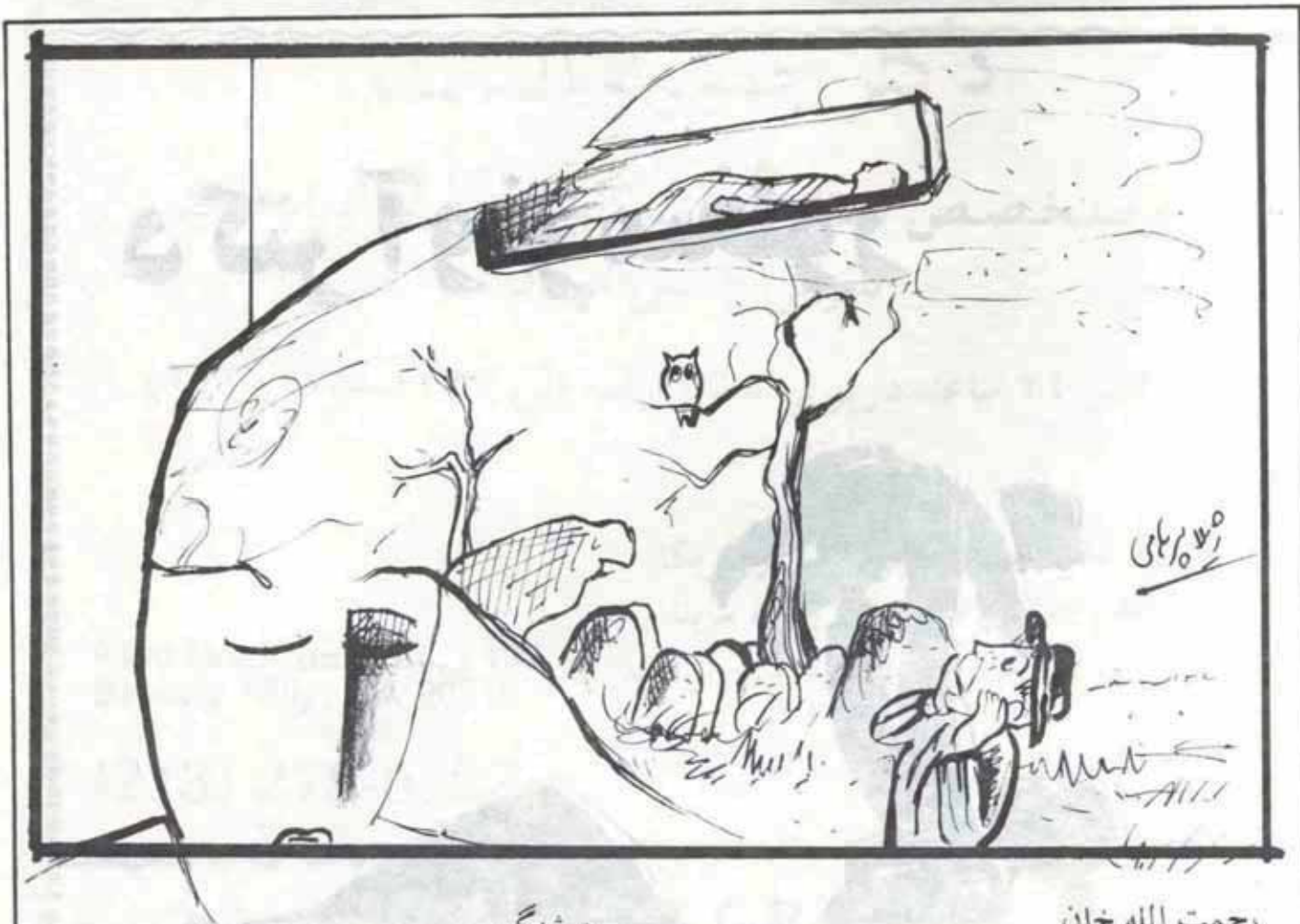
بیانیم بیآموزیم که عشق خیابانی دو طرفه است که دو دل داده در میان راه بهم میرسند و وقتی زن و مرد در عشق و عشقبازی بده بستانی مساوی و برابر هم داشتند و یکی غالب نبود و دیگری مغلوب، آنوقت است که بگفته مولانا به یکباره در عشق می پیچند، از عاقبت می بُرنند، دل از خود برمی کنند و دل بهم میدهند و شاید از برای هم نیز جان بدهند... و چه زیباست در بستر عشق جان دادن!

## مهری

تصمیم گرفته ام دبیرستان که تمام شد بروم کالج. پدرم دوست دارد من دکتر بشوم. شما ایرانی ها چقدر دکتر یا مهندس دوست دارید! من دوست دارم دکورتور بشوم. من دکورتور میشوم - یا طراح لباسهای زنانه. خیلی خصوصی بگویم - من حال درس خواندن ندارم. پدر پولدار است و هوایم را دارد، من چرا بیخود بخودم زحمت بدهم؟ من این عادت ایرانی را دوست دارم که مرد ها کار می کنند و زنها خانه میمانند، تا ظهر میخوابند، بعد «روزهای زندگی» تماشا میکنند و آخرش هم میروند دوره - با هم قمار بازی میکنند و خلاصه خوش میگذرانند. من بنا به مثل معروف امریکائی که میگوید «بهترین هردو دنیا» از دنیای شما ایرانی ها آسودگی را دوست دارم و از دنیای امریکائی ها آزادیهایش را!

خوب حالا اگر من بخوام شوهر کنم باید دنبال چه کسی بروم؟ معلوم است دیگر! یکی عین خودم. یک امریکائی ایرانی الاصل که پول زیاد داشته باشد و همین. بقیه اش خود بخود درست می





## هوشنگ

رحمت اللہ خان

پس دوست بداریم دوست داشتن را و سلام بگوئیم عشق را و بدور بریزیم خودنمائی ها را و کینه ها را. مال را همه چیز ندانیم و دنیا را با همه چیزش دوست بداریم و عشق را در جسم و در لمس کردن ها در آغوش کشیدن ها و با هم یکی شدن ها دریابیم و دم فرو بندیم با نفس جادویی مولانا که فرمود:-

تو همین جهان ز بیرون که جهان درون دیده است  
چو دو دیده را ببستی ز جهان، جهان نماند

## مهری

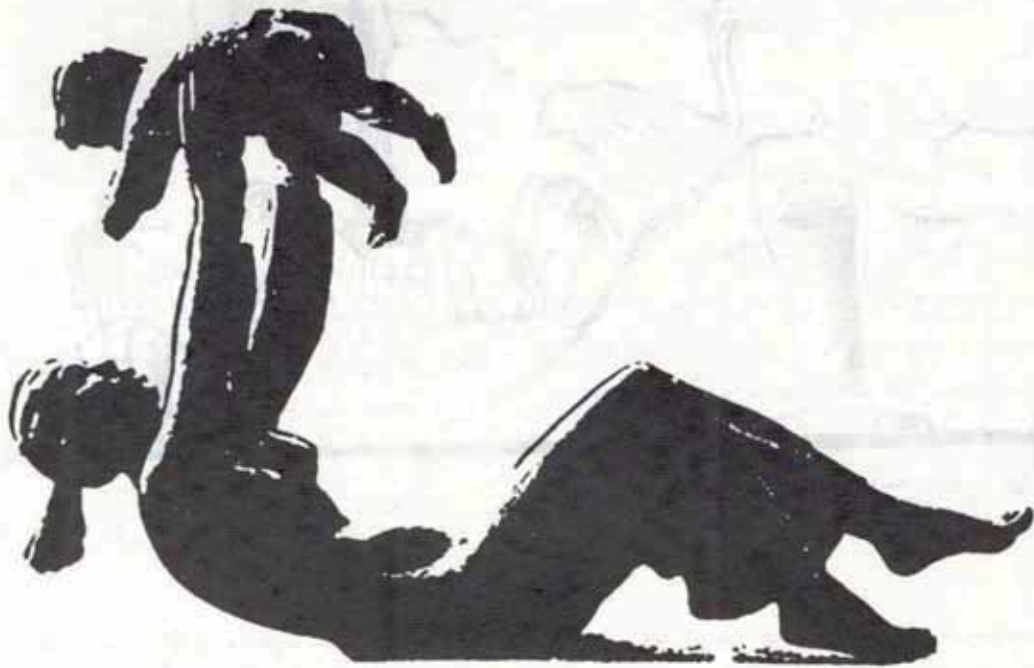
مادرم الکل را دوست دارد - پدرم قمار را. پدر بزرگ و مادر بزرگ در ایستگاه زندگی چشم براه رسیدن قطار مرگ نشسته اند. عمو هوشنگ حرفهائی میزند که من نمی فهمم - و چه بد لباس می پوشد. من دوستی ندارم. مایکل هم راستش فقط شنونده خوبیست. کیست که در غم آدم با او شریک باشد؟

من تنها هستم، آقای ابراهیمی، تنها...

دیشب خواب میدیدم که مُرده ام. طویا شیون می کشید و تابوتم همینطور روی هوا حرکت میکرد - بدون اینکه کسی زیرش را بگیرد. پسرهایم نبودند. مهری دست بگردن یک پسر امریکائی انداخته بود و درحالیکه با قهقهه می خندید، جلوی تابوتم راه میرفت. مرا بنا بود در حیات خانه جهانباره ام بخاک بسپارند. ملا ربی وسط ایوان نشسته بود و قدیش میگفت. مهری و دوست امریکائیش را پاسدارها گرفتند. میرزا مدلی بقال نخود کشمش بدست بین مردم می گشت و میگفت: «برایا بگوئید و صلوات بفرستید» شموئیل بی بی میگفت: «بُن جور پسر حاجی، بُن جور» شبرنگ با سیل هایش بازی میکرد، همه بودند، همه بودند، محله مان بزرگ شده بود چاله بزرگی وسط باغچه ایکه پدرم ریحان می کاشت کنده بودند مرا چال کردند و شروع کردند رویم خاک ریختن، طویا و مادرم و خواهرانم شیون می کشیدند. پلیس سانتامونیکا آمد همه شان را دستبند زد. بُن از ته گور فریاد زد: «سانتامونیکا ارزانی شما باد... بوری هیلز پیشکش شما...»

دیشب، هرچند در رؤیا، من به آنجا که میخواستم رسیدم.

# دکتر آونر منظور



جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازائی

دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکوپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

تلفن: ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

(213) 855-7071



# دکتر جمشید الیست

جراح و متخصص بیماری های کلیه و مجاری ادرار، عقیمی و ناتوانی جنسی مردان

تلفن ۲۴ ساعته در بورلی هیلز و مطب ولی ۰۳۲۲-۲۷۸- (۲۱۳)

\* دارای برد تخصصی جراحی کلیه از امریکا

\* رئیس بخش جراحی بیمارستان وست ساید

\* رئیس بخش جراحی کلیه بیمارستان بورلی هیلز

9400 Brighton Way, #409  
Beverly Hills, CA 90210

**(213) 278-0322**

## دکتر سعید رهبان SAID RAHBAN, M.D. F.A.C.P.

دارای بوردهای تخصصی امراض جهازهاضمه و بیماریهای داخلی از امریکا، و بیماریهای متابولیسم و تغذیه

عضو کادر پزشکان بیمارستان سیدرزساینای

استاد یار دانشکده پزشکی یو. سی. ال. ای.

پذیرائی با تعیین وقت قبلی

معاینه کامل و تشخیص قطعی بیماری

6333 Wilshire Blvd., Suite #414  
Los Angeles, CA 90048

**(213) 852-1751**

تلفن ۲۴ ساعته ۱۷۵۱-۸۵۲- (۲۱۳)

# دکتر جمشید نظریان

Diplomate, American Board of Surgery  
General & Thoracic Surgery

متخصص جراحی عمومی از امریکا

فوق تخصص جراحی قفسه سینه

دارای بورد تخصصی جراحی از امریکا

جراحی پستان، تیروئید، فتق، هموروئید، واریس، دستگاه گوارش و

فوریت های جراحی - جراحی قفسه سینه و ریه

Ceders Sinai Medical Office Tower

8631 W. 3rd St., Suite 815E  
Los Angeles, CA 90048

مطب در سیدرساینای تاور

تلفن ۲۴ ساعته (213) 854-1174

M. Yagoub-Zadeh  
General Dentistry Orthodontics

## دکتر منصور یعقوب زاده

متخصص از فرانسه با سابقه تدریس در فرانسه و ایران



ارتودنسی

• ردیف کردن دندانها و زیبایی

• دندانپزشکی عمومی

• انواع روکش

• روت کانال

• ترمیمی

• باندینگ

• جراحی فک و دهان توسط جراح متخصص

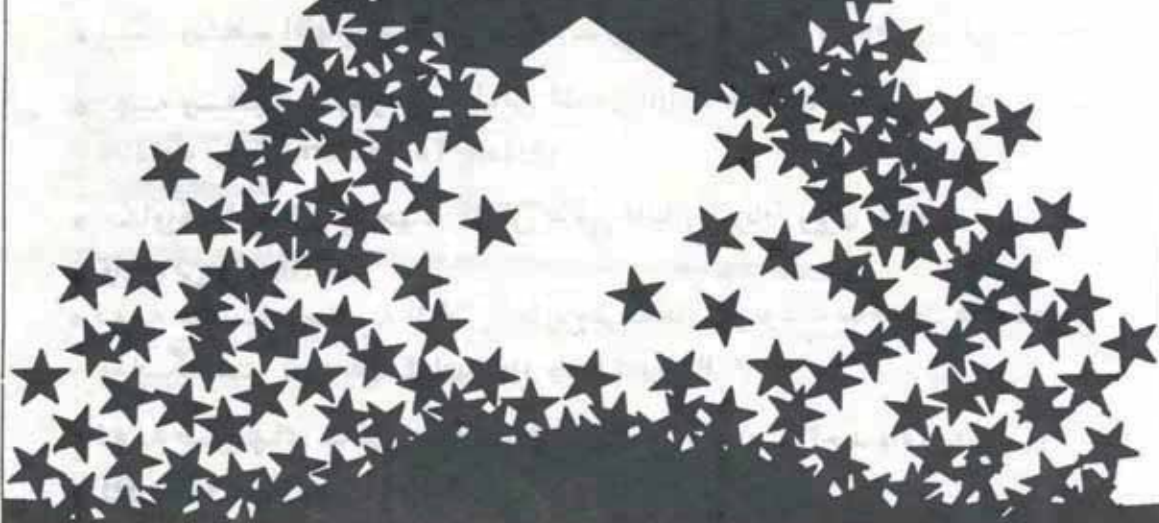
11859 Wilshire Blvd., Suite 505  
West Los Angeles, CA 90025  
(213) 478-3132



تساره می بدر خشید و ماه مجلس شد

ELAT  
MARKET

ایلات مارکت



ایلات مارکت بوی خوب بازارهای ایران را دریادها زنده می کند. هر نوع جنس مرغوب و دست اول ایرانی که خواسته باشید در ایلات مارکت پیدا می کنید.

پا اضافه بهترین میوه و سبزیجات دست چین شده و تازه ایرانی رو. بادتون باشه که خرید از ایلات مارکت مطابق بودجه شماست.

خران هشتده

\* گوشت و مرغ و ماهی تازه و مطمئن صد در صد کاشر  
زیر نظر ر اودا وید شو لفظ و هار اب هر ت صل ابلو لیان

\* کاملترین دوره نوارهای کاست و ویدیو و کتاب های ایرانی \*

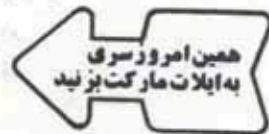
\* کالای خانه - آشپز خانه - لوازم منزل - کادولی - تزئینی - وسائل الکترونیکی \*

ELAT MARKET

۸۷۳۰ پیکو بولوار - جنب فروشگاه Thrifty

8730 WEST PICO BLVD.

L.A. CA 90035



Tel: (213) 659-0576 659-0577 659-ELAT

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و باتجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

**الیاس عزیز لاوی CPA**

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۱۸ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return)
- مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

**ELIAS AZIZ-LAVI**

**CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT**

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301  
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel.: (213) 657-2600

Fax: (213) 657-8981



## تنگ نفس

«...از یک بابت تمام این واقعه دردناک دور کلمه چندش آور و توهین آمیز «نجس» دور میزند و من در کودکی مثل همه هم سن های خودم از درک معنی این کلمه عاجز بودم و (بین خودمان باشد) هنوز هم عاجز هستم و آنرا تیزاب روح و عزت نفس و توهین به باری تعالی و آدمی میدانم. آخر موجودی که بیک روایت احسن الخالقین است و بشکل و شمایل باری تعالی خلق شده است چطور میتواند مادرزاد و ابدی نجس باشد...»



«نجس» دور میزند و من در کودکی مثل همه هم سن های خودم از درک معنی این کلمه عاجز بودم و (بین خودمان باشد) هنوز هم عاجز هستم و آنرا تیزاب روح و عزت نفس میدانم چون احسن الخالقین و موجودی که بشکل و شمایل خدا خلق شده است که نمیتواند بطور مادرزاد نجس باشد و این دو فرضیه و عقیده ضد و نقیض هستند.

در ماجرای «محلّه پادریخت» این تحقیر و توهین و تبعیض غیرلازم در حقیقت متوجه من نبود و هدف و قربانی آن پدر بزرگ صدیق و پیر و آبرودار و تنگ نفس دار من (و همکیشان به سن بلوغ رسیده او) بود ولی سال ها بعد من هم هدف تیرها و عوارض بیچاره کننده این کلمه قرار گرفتم و فهمیدم از منزل قدیمی پدر بزرگ من با سردابه های خنک و مرطوب و عمیق آن

میکنند که زل دردناک خودشان را بازی کنند. این شکنجه ها و محدودیت های غیرلازم و چهارمیخ کردن و چهارمیخ شدن های سُستی لبریز از تعصب مثل خنجرهایی مسموم در قلب افراد آزاده و حساس و وارسته فرو میرود و برای صدمین بار این شعر زیبا بصورت ناله ای حزین از گلو خارج میشود:

گر ز من پرسسی از آن راز که من میدانم آشنا بر در این خانه و بیگانه یکی است

o o o

من درش و هفت سالگی در محلّه پادریخت کاشان بیکی از این ماجراهای دردناک سُستی برخوردارم و هنوز گرفتار عوارض آن هستم چون نتوانسته ام آنرا بخود هموار کنم.

از یک بابت تمام این واقعه دردناک دور کلمه چندش آور و توهین آمیز

بعضی از خاطرات و ماجراهای دردناک هر قدر هم زمان سرشان بگذرد هنوز دردناک هستند و یاد آوری آنها انسان را مُنقلب میکند و زخم ضربت آنها صد در صد التیام نمی یابد و هروقت انسان به بی عدالتی ها و تعصبات و بی رحمی های مشابه آن بر میخورد زخم های التیام نپذیرفته و قدیمی هم باز سر باز میکنند. جالب اینجا است که گاه این طوفان خشم و غضب و عُصیان و طُغیان درونی بر علیه فرد یا گروه بخصوصی نیست و ضارب و مضروب و زخم زنده و زخم خورنده و متعصب و قربانی و توسری زن و توسری خور همه قابل ترحم از آب در می آیند چون انسان می بیند که هردو گروه بدام افتاده اند و اصطکاک آداب و رسوم و سنت های خدا ساخته و خود ساخته که طی قرن ها رویهم انباشته شده اند آنها را مجبور



که در تابستان بوی هندوانه و طالبی میداد تا دکان محقر علاقه‌بندی او در بازار مجاور فقط (بقول خودش) دو قدم راه بود ولی بدبختی این بود که بین خانه و دکان او یکی از اماکن مقدسه (زیارتگاه و مسجد) قرار داشت و او و هم کیشان او حق عبور از آنجا و میان بُر کردن را نداشتند و اگر تخلف میکردند و گیر می افتادند گناهانشان در خطر بود.

روی این اصل او مجبور بود هر روز بقدر دو کیلومتر راه خودش را دور کند و دور زده از چند کوچه مار پیچی و سنگلاخ و سرازیری و سربالائی دار بگذرد و خسته و مانده به دکان خودش برسد و عصر هم همان خط سیر را تکرار کند.

البته او سرازیری ها را میتوانست کم و بیش تحمل کند ولی وقتی سربالائی شروع میشد تنگ نفس و ضعف بنیه و پیری دست بدست هم داده دمار از روزگار او در می آوردند.

من یکشب منزل ننه آقا (مادر بزرگ خودم) خوابیدم و صبح با پدر بزرگم به بازار رفتیم. او تا تنگ غروب با مشتری های قد و نیم قد و شهری و دهاتی و چادری و روبنده دار سرو کله زد و سوزن و قرقره و کیسه حمام فروخت و سنگ پا پس گرفت و سفید آب داد و تا شب ۵ قران فروش کرد و نهار هم نان و هندوانه خوردیم و بعد دوتا نان سنگک و قدری سبزی خوردن خریدیم و بطرف منزل راه افتادیم.

نمیدانم شما هرگز منظرهٔ یک پیرمرد ریش سفید و ضعیف الجثه و تنگ نفس دار را که عرق ریزان و عصا زنان یک سربالائی پُرشیب را طی کند دیده اید یا نه؟ منظرهٔ زیبایی نیست دل انسان را میسوزاند. او هر چند قدمی توقف میکرد که نفسی تازه کند. عرقچین او خیس آب بود و لبان کبودش می لرزید و آسم هم بیداد میکرد.

سربالائی رفتن او یک شکنجهٔ بتمام معنی بود و من با وجود سن کم خود میدانستم که ناحق است و عادلانه نیست و او روزی دوبار با این شکنجه (در افتادن با این سربالائی و آسم) دست بگریبان است و فریاد رسی هم نیست.

چند بار دست کوچک خودم را روی دست استخوانی و سرد او گذاشتم و گفتم: - بابا آقا... دیگه چیزی نمونده... داریم بخونه میرسیم... او مثل اینکه از این دلداری بچگانهٔ نوه اش قوت قلبی میگرفت بروی من تبسم میکرد و نبرد با سربالائی را از سر میگرفت و زیر لب با لحن غم انگیز و شکوه آمیزی زمزمه میکرد:

خدا انصافشون بده... خدا دلشون را رحم بیاره... من آن روزها معنی این حرف او را درست نمیفهمیدم ولی سال ها بعد به کُنه مطلب پی بردم و به صدیقی و نجابت و مناعت طبع و گذشت او احسنت گفتم.

عکس العمل او به این تبعیض و بی

عدالتی و «محکوم به سربالائی رفتن» تماشائی بود و علو طبع او را نشان میداد او هرگز نفرین نکرد و هرگز کفر و کافری راه نینداخت و ناسزا نگفت... هر وقت طاقش طاق شد و سربالائی بی رحم قوای او را تحلیل برد و بزانو درآورد و شکنجهٔ آسم لبان او را کبود کرد و عرق سرد پیشانی او را پوشاند و نفس کشیدن او تبدیل به خرخر شد همان شکوهٔ ملایم و نجیبانه از گلوی خشک و حنجرهٔ نیمه مسدود او بگوش رسید:

خدا انصافشون بده... خدا دلشون را نرم کنه...

او بیش از چهل سال این سربالائی را هر روز طی کرد و با آسم کلنجار رفت و هرگز جرئت نکرد یکبار هم شده «میان بُر» کند و از زیارتگاه بگذرد و آخرش هم جاننش را سر این کار گذاشت و آسم و سربالائی دست بدست هم دادند و قاتل جان او شدند.

•••

وقتی آخرین سربالائی را با هم طی کردیم و نزدیک خانه به زمین مسطح رسیدیم پدر بزرگم باز توقف کرد و مجدد چند تا به دانه از جیب لبادهٔ خود درآورد و شروع بمسکیدن لعاب آنها کرد و قدری حالش بهتر شد.

ما جلوزیارتگاه ایستاده بودیم و برویا زیاد بود. در کنار حوض مستطیل شکل و بزرگ و کاشی کاری شده وسط حیاط مسجد مؤمنین وضو میگرفتند و بعضی ها هم نماز خودشان را شروع کرده بودند و کف دو دست را بصورت استغاثه و التماس به آسمان بلند کرده بودند. صدای حزین و گریای مؤذن از فراز گلدسته بگوش میرسید و همهٔ ضعیف و اسرار آمیزی که مخصوص اماکن مقدسه است از در و دیوار و شبستان ها و پنجره های شبکه دار گوش را نوازش میداد و از حیاط وسیع آجر فرش مسجد که آب و جارو شده بود بوی



مطبوعی برمیخاست.

پدر بزرگ من با غم و حسرت این منظره را نگاه میکرد و بعد مثل اینکه با خودش حرف بزند زیر لب گفت:

از اینجا تا در دگون من دو قدمه ... ولی من حق عبور و میان بُر کردن ندارم ... خدا انصافشون بده ... خدا ...

در همین وقت یکی از مؤمنینی که نماز خودش را تمام کرده بود با یک دستمال ابریشمی که سه چهار تا طالبی را توی آن بسته بود از مسجد بیرون آمد و با پدرم سلام و علیک کرد و معلوم بود آشنا هستند. او بعد با لهجه شیرینی که ویژه مسلمانان کاشان است گفت:

حق نظره ... تنگ نفست چطوره؟ ولی قبل از اینکه پدر بزرگ من بتواند جواب بدهد نیمه شوخی نیمه جدی اضافه کرد: آخه مرد مؤمن ... صد بار گفتم بیا اشهد بخون که ترا تو مسجد راه بدیم و اینقدر هر روز سر بالائی نفس نفس نزی. چرا لجبازی میکنی؟ اصلاً شما ملت جونتون دست خودتون تو عذابه ... بیا و سر پیری اشهد تو بخون ... بحضرت عباس دیر نشده اقلاً نوه خود تو دریاب ...

پدر بزرگم لبخندی تلخ و پر معنی بر لبانش نقش بست ولی جوابی نداد بعد هردو لحظه ای بصورت یکدیگر خیره شدند و همدیگر را ورنه انداز کردند. سرانجام او از روی ادب گفت:

آشبخ علی بسم الله ... بفرما تو منزل یک نون و نمکی بخوریم. ولی آشبخ علی تعارف «شابدول عظیمی» را نادیده گرفت و برگشت و از جهت مخالف راه افتاد اما یکبار دیگر برگشت و به ما نگاه کرد. نگاه عجیبی بود: نگاهی خصمانه و تهدید آمیزی نبود ولی محبت آمیز و دوستانه هم نبود و عنصر دیگری در آن موج میزد.

صدای اذان دوباره در فضا پیچید و چند ستاره زود رس و خجول در آسمانی که هنوز تاریک نشده بود شروع به چشمک زدن کردند و عطر شب بمشام زد البته آن

روزها من معنی پنهانی این برخوردها و مکالمات و تبسم ها و اشارات و تعارفات و گوشه زدن ها و ملامت ها و نیمچه تهدیدات را نمی فهمیدم ولی سال ها بعد که این مناظر و این ماجراها را بیاد آوردم و تجزیه و تحلیل و تعبیر کردم عبرت گرفتم و ابوالله گفتم .

این دو نفر که نماینده و سمبل برخورد همه اقلیت ها و اکثریت ها در سراسر تاریخ و در سراسر دنیا بودند شاید در ته دل میدانستند که مغاک سوء ظن و سوء تفاهم و دره عمیق شنتی و آئین بین آنها ژرف (و در خیلی از موارد) غیر قابل عبور است. مثل اینکه میدانستند با اینکه هر دو یک خدا را میپرستند و از یک بابت قوم و خویش هستند و بیک مبداء ایمان دارند مسیر آنها جدا است و مثل دو خط موازی هرگز بهم نمی‌رسند گرچه در کنار هم قرار داشته باشند.

هر دو میدانستند کی بالا دست است و کی زیر دست. کی فتوی میدهد و کی اطاعت میکند. کی فرمان میدهد و کی تعظیم میکند. کی خنجر میکشد و کی زخم میخورد....

هر دو میدانستند که مثل سنگ و شیشه در کنار هم قرار دارند و یکی از آنها قدرت نابود کردن و لت و پار کردن دیگری را دارد...

نگاهی که بین آشبخ علی و پدر بزرگ من در جلوزیارتگاه رد و بدل شد خیلی دردناک و اسرار آمیز و پُرمعنی بود... آن نگاه نگاهی چند هزار ساله بود و سمبل نگاه دردناک و پُرمعنی همه اقلیت ها به اکثریت ها است که در سراسر تاریخ بشر رد و بدل شده است. نگاه غم انگیز و در عین حال عصیان آمیزی است که از یک مشارکة موقت و متزلزل بین زیر دست و بالادست خبر میدهد و تازگی ندارد.

از یک بابت این برخورد کوتاه و پُرمعنی بین این دو نفر در مقابل زیارتگاهی که برای یکیشان «ممنوع الورد» بود ریشه

اش به بدو خلقت بر میگشت از یک لحاظ اینها در چهارچوب آداب و رسوم و سُنن مذهبی خود و یکدیگر چهار میخ شده بودند و بدام افتاده بودند. این دونفر در زیر بار فشرده قرن ها حدیث و فتوا و فرمان سرکشی و تسلیم و سوء تفاهم و سوء تعبیر کمرشان خم شده بود ولی بروی خود و یکدیگر نمی آوردند.

آنها میدانستند راه فراری نیست و چه بخواهند چه نخواهند باید هر کدام رُل دردناک و گاه هم رُل بی رحمانه خودشان را بازی کنند و به آداب و رسوم و فتوهای آئینی خود (چه خدا ساخته چه خود ساخته) وفادار بمانند و با هر تقلا و جان کنندی شده است کجدار و مریز این بار را به منزل برسانند تا بعد (وقتی خیلی دیر شده است) در دنیای باقی به آنها بگویند برنده کیست و بازنده کیست - کدام درست فهمیده اند و کدام کور خوانده اند. کدام ممنوع الوردند و کدام آزاد و کدام نجس هستند و کدام طاهر...

o o o

وقتی بخانه رسیدیم ننه آقا سفره قلمکار را پهن کرده بود و بوی دلپذیر خارت (کوکوسبزی) و ماهی دودی و سیب زمینی آب پز و باقالی بمشام میزد و روح آدم را تازه میکرد.

بعد از شام و «نوارخ» من دلم نشنید و از پدر بزرگم پرسیدم:

بابا آقا... این چه آوازی بود که شیخ علی گفت شما بخونید که تو مسجد راهمون بدن...!

او جلو خنده اش را گرفت و گفت:

- آواز نبود اشهد بود.

- اشهد چیه...؟

پدر بزرگم چند لحظه بروی من خیره شد و باز آن تبسم پُرمعنی و غمناک در گوشه لبانش نقش بست و خواست جواب بدهد ولی مثل اینکه پشیمان شده باشد ساکت ماند. منمهم دیگر اصراری نکردم و آتشب زیر گریه خواب رفتم.

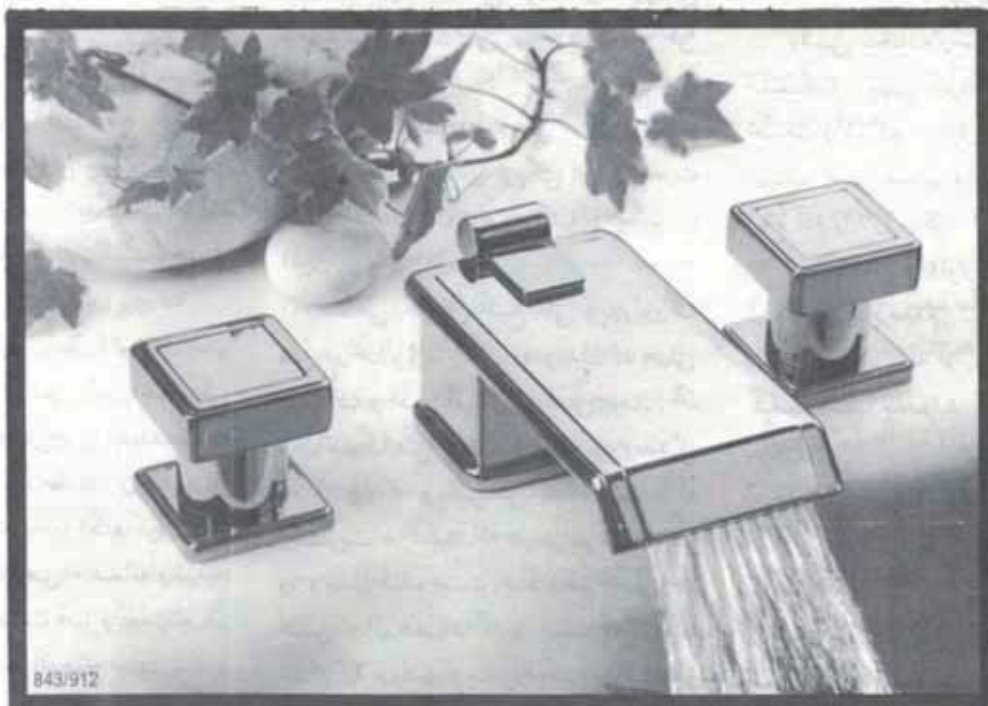
BTC

## BATH & TILE COLLECTION

قبل از هرگونه پروژه ساختمانی و یا تغییر دکوراسیون منزل  
و یا محل کار با فروشندگان و طراحان با تجربه ما  
مشورت کنید.

و شاهد مدرن ترین، زیباترین لوازم تزئینی: حمام،  
آشپزخانه، آئینه، دستشوئی، شیرهای تزئینی و مجموعه کاملی  
از: وان، جاکوزی، سنگ مرمر و قفل های زینتی و دهها  
لوازم جالب دیگر باشید

قیمت های ما را با عمده فروشی مقایسه کنید.



آدرس: ۸۶۶۵ و بلشر بلوارد- بین لاسینگا و رابرتسون تلفن ۶۵۹۸۵۴۰



دفتر وکالت

الکساندر هارونیان

وکیل رسمی ادکسری آمریکا

امور مهاجرت، تجاری، ملکی، تصادفات و تنظیم وصیتنامه

**Alexander Haroonian**  
Attorney At Law

3580 Wilshire Blvd., Suite 2080  
Los Angeles, CA 90010

**(213) 380-8888**





## بانک لئومی تنها یک بانک طراز اول اسرائیلی نیست

بانک لئومی با ۴۰۰ شعبه در سراسر جهان و ۲۶ میلیارد دلار

دارائی، یک شبکه گسترده بانکی بین المللی است

مادر بانک لئومی بزبان شما صحبت می کنیم

وقتی سپرده های شما نزد بانک لئومی است آرامش خاطر خواهید داشت

حسابهای جاری و ام های تجاری و امی مارکت  
خدمات بانکی بین المللی شامل: گشایش اعتبارات اسنادی تجاری  
و تامین نیازهای مالی برای واردات و صادرات

بهره های پرداختی مابه سپرده های شما همیشه بالا و قابل رقابت است

لطفا در شعبه انسینو با فریده یادنیس تماس بگیرید

(۸۱۸)۹۰۶۱۸۳۶



# bank leumi בנק לאומי

**Beverly Hills Branch\***  
9731 Wilshire Blvd  
Beverly Hills CA 90212  
Tel 213/278-7001

**Encino Branch\***  
16530 Ventura Blvd  
Encino CA 91436  
Tel 818/906-1836

**California  
Principal Office**  
6380 Wilshire Blvd  
Los Angeles CA 90048  
Tel 213/852-1900

**Regional Management  
Western Hemisphere**  
342 Madison Ave  
New York NY 10173  
Tel 212-850-9500

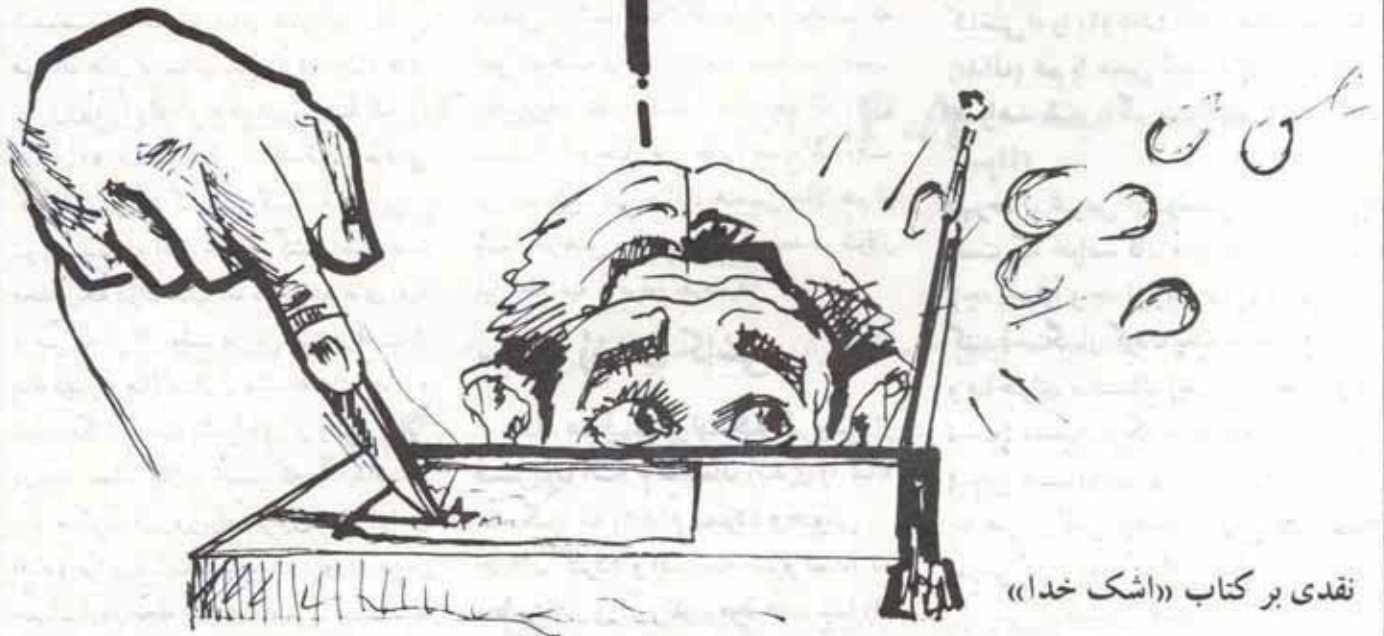
**Head Office:**  
24-32 Yehuda  
Halevi St  
Tel Aviv 65546  
Tel (03) 632111

\*Member **FDIC**

With 400 branches and offices worldwide



# سبزه قبائی نشسته برشاخه های غربت



نقدی بر کتاب «اشک خدا»

ایرانی نوشته باشد. حسابش را بکنید، چه اندیشه های خلاق و چه اندوخته های ارزنده فکری که با مرگ اندیشمندان ما که ننوشته اند، به خاک رفته. ما نوری را سالهای سال داشته ایم و او از همه کس نوشته بود جز مردم خود.

سخن کوتاه، نوری را پیدا کردیم. گفتیم بنویس. فروتنانه گفت: نوشته های قدیمیم را میفرستم، چاپ کنید. فرستاد و چاپ کردیم اما، ما از او کار تازه میخواستیم و او ابا می ورزید- نوری با قلم و قلمزنی قهر کرده بود. باید قلم را بر میداشت و باید می نوشت. این بچه یهودی کاشانی، اندوخته فکری غنی از محله ای یهودی که در آن دنیا آمده بود داشت که باید به قلم می کشید و ثبت می شد- و ما دست برداشتیم تا نوری قلم را برداشت آنهم چه برداشتی!

روز و روزگار چنان سرنوشتی برای من قلم زد که کار قلمزنی من سمت و سوی دیگری گرفت و آرزوی من از این بابت برآورده نشد، اما چرخ بازیگر خود این استاد را سرراه من قرارداد. چند سال پیش همکار ما خانم گیتی بروخیم در یکی از نشست های شورای نویسندگان گزارش داد که نوراله خرازی که نویسنده ای خوب است و سالیان دراز است که در آمریکا بسر میبرد، مقیم سانتا بارباراست. و دیری نپائید که من دریافتم که «نوری» همان سبزه قبا ی توفیق است.

اگر حمل بر تعصب نشود، همچنان من وقتی دو چندان شد که دانستم نوری یهودی است، زیرا همیشه دلم مسوخت که چرا نباید از میان ما نویسنده، شاعریا روزنامه نگاری برخاسته باشد و از مردم ما، از فولکلور مردمی ما، از زندگی یهودیان

روزنامه توفیق را بیشتر ما بیاد داریم - من از کودکی. و نویسندگان پرتوان آنرا با نامهایی عجیب و غریب، نشنیده اقا دلچسب: خروس لاری، پرستو چلچله زاده، طوطی، جن بوداده و سبزه قبا. قلم این آخری همیشه مرا مسخ میکرد. چیز دیگری بود. قلمی چون چنگکی پرتوان که از اندرون کوچه پس کوچه های فکرت، دانسته هائی را که در ناخودآگاه مغز تو پنهان شده بیرون میکشید و رو برویت میگذاشت. این دانسته ها، هر چند تلخ و غمبار هم می بود، «سبزه قبا» این توانائی را داشت که به آن چنان چاشنی مضحکی بزند که در همان حالیکه اشک میریختی، به قهقهه نیز بخندی. آن روزها همه آرزویم این بود که روزی بتوانم در قلمرو سبک کار این نویسنده بکار نویسندگی پردازم.



خرازی قلمی شلاقی دارد و دلنشین. حرفش را راحت میزند و بی تعارف ولی هیبت کلامش، که ریشه در پختگی اندیشه نیرومند او دارد، تکان دهنده است. در کارهای آغازینش، نوری نویسنده ای است مردمی که دیده تیزبینی در شناسایی جنبه های طنز آلود رفتاری قهرمان های داستانش دارد. نوشته های خرازی در تولد دوباره کار نویسندگی، سوای دو جنبه بالا، بار فلسفی و عرفانی گیرائی را یدک می کشد. علاوه بر این نویسنده به آغاز خود بازگشته است - به محله ای که در آن بدنی آمده و ریشه های خود و این بخش از نوشته هایش سرشار است از یاد دیار و ملامال از نشانه های حال و هوای یک غربت نشین دور از وطن. و این درست همان کاری است که ما میدانستیم باید میکرد. از روزیکه خرازی در این وادی افتاد، مرا از دست تنها بودن در آورد. من از جهانباره، محله یهودی نشینی که در آن پا باین دنیا نهادم می نوشتم (و می نویسم و خواهم نوشت) در حالیکه ده ها محله یهودی نشین دیگر در سرتاسر ایران بود که باید از آن ها نیز یاد میشد و درباره آنها نوشته میشد. نوری که پیش کسوت همه قلم بدستان یهودی معاصر است دنبال کار مرا گرفت که من از این بابت صمیمانه دستهای پرتوانش را می فشارم. اما نوری بهمین اکتفا نکرد بلکه با اتکاء به آزادی و آزادگی که از نماد های ارزنده فرهنگ و آموزش یهودی است، قلم طنز آلود خود را متوجه بعضی از داستانها و روایات مذهبی کرده به تحلیل آن نشست. دیری نپائید که گروهک مذهبیون قشری و مکتبی او را تکفیر کرده و حکم سنگسار کردن او را دادند. این ماجرا نزدیک به سه سال قبل اتفاق افتاد که البته هم ما و هم نوری، این عکس العمل خشم آلود و غیرمنطقی را از این گوش شنیدیم و از آن گوش بیرون کردیم. اما برای نویسنده خلاق چون او،

فرصت برای پاسخگویی هرگز دیر نیست. این بود که پس از قضیه سلمان رشدی یادداشتی برای من فرستاد که با هم آنرا میخوانیم:

بعد از سلام، بنده در همان آغاز صدور حکم سنگسار کردنم از سوی قشریون مذهبی از شما همکاران عزیزم خواستم که این بدعت را به ثبت برسانیم، قبول نکردید. بفرمائید! حالا رفته اند روی دست ما و حق ما ناحق و ضایع شد رفت پی کارش. بهرحال، همین حالا هم از شما خواهش میکنم در شماره بعد در شوفار این اطلاعیه را مرقوم بفرمائید:

### سلمان رشدی کاشی

ماه ها قبل از اینکه گروهی از قشریون اسلام سلمان رشدی را غیاباً محکوم به اعدام نموده و خونش را حلال کرده و اینهمه سرو صدا در مطبوعات و رادیو تلویزیون های دنیا راه انداخته باشند، ما در شوفار این بدعت «حلال کردن خون یک نویسنده را» اجباراً بوجود آورده بودیم ولی سرو صدای آنرا بلند نکردیم! توضیح اینکه یکی از نوشته های شوفار دوسه سال قبل بعضی از قشریون یهودی را بخشم آورده بود و آنرا توهینی به آداب و رسوم و آئین یهودیت خوانده بودند و حتی یکی از آنها هم گفته بود نویسنده این قبیل مقاله ها باید سنگسار شود. ولی یکی از اعضاء هیئت تحریریه به حضرتش (!) گفته بود که نویسنده این مقاله در شهر کوچکی زندگی میکند و در آنجا قلوه سنگ زیاد پیدا نمیشود ولی درختهای آوکادو (گلابی جنگلی) فراوان است و پیشنهاد کرده بود که گروهی از لوس آنجلس بلند شوند و بروند به شهر او و بین راه از سوپر مارکت (یا حتی از درختهای آوکادوی منزل خود او) دو بست سیبدا آوکادو

فراهم کنند و بجای سنگ بکار ببرند و باصطلاح بجای سنگسار کردن، او را «آوکادو-سار» کنند و حالش بیاورند.

جریان جالب اینکه نویسنده مقاله مورد اعتراض اهل کاشان است و هیئت تحریریه شوفار لقب «سلمان رشدی کاشی» را باو داده اند و یک نشان (مدال) هم با همین لقب برای او ارسال خواهد شد (اگر بتوانیم او را پیدا کنیم!!)

بهرحال غرض از نوشتن این خبر این است که خوانندگان ما بدانند شوفار هم (چه اجباراً و چه از روی میل) ابداع کننده سنگسار کردن یک نویسنده بوده و ماجرای سلمان رشدی بعد آمده است! مقصود اینکه شوفار هم در کش و قوس مبارزات و داد و بیداد های مذهبی و آئینی و سیاسی و «سنگساری» سهمی دارد ولی کوقدردان!

پس از کتاب «شیدای بهبهان» که چندی قبل از نوری منتشر شد، به همت بنی بریت «گروه فریبرز مطلوب» مجموعه داستان جدیدی بنام «اشک خدا» اخیراً از نوراله خرازی منتشر شده که حاوی بسیاری از نوشته هائی است که از او در شوفار به چاپ رسیده است همراه با یک سلسله داستانهای دیگر.

آنچه از چهره دستی و توانائی قلم نوری گفته شد یکجا در این مجموعه گرد آمده و زیباترینکه نویسنده کلیه عواید حاصل از کتاب را به بنی بریت «گروه فریبرز مطلوب» که سازمانی اجتماعی است و به امور مردمی و خیریه می پردازد، اختصاص داده است.

برای نوری «سبزه قبای غربت نشین» آرزوی بهروزی میکنیم و چشم براه مجموعه بعدی او هستیم.

ص. ابراهیمی

\* \* \*



# مؤسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران خبره امریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا

بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

**RAMINEH & FANI**  
**HAMID FANI**  
Certified Public Accountant

10850 Wilshire Blvd., Suite 800  
Los Angeles, CA 90024

(213) 474-0106

## دایناسی قدسی

«قدسی خانم و امور مالی زندگی مشترک»

از همان روزهای اول زندگی زناشویی خرج دست آقا سلیمان بود. و او هر چه را که «لازم» بود میخرید و بخانه میآورد. اغلب لباس و حتی لباسهای زیر قدسی را هم او از دوست و آشنا و همکار می خرید! و بطور خلاصه خود پول در میآورد و خود خرج میکرد. و قدسی ایرادی در این امر نمیدید. در خانه پدری هم گردش پول در دست مرد خانه یعنی پدرش بود و زن همانطور که در پول درآوردن نقشی نداشت از خرج کردن آن هم سهمی نمی برد! اما مدتی گذشت و قدسی دید که دستش از همه جا کوتاه است و برای هر چیز جزئی و مسئله کوچک باید با آقا سلیمان رجوع کرده و پیش او دست دراز کند و تازه، اغلب هم این جواب را بشنود که: «پول واسه چی میخوای؟» و آنوقت بود که از خود پرسید: یعنی چی؟ مگر آقا سلیمان باو اعتماد ندارد؟ مگر حساب او با حساب آقا سلیمان جداست؟ و قدسی از این امر دلخور بود و غرورش سخت جریحه دار. آقا سلیمان امور مالی را سخت قبضه کرده بود و قدسی را کاملاً پایبند و وابسته.

ابتدا تنها اشکال این وضع، از نظر قدسی، این بود که نه براحتی بی پول دسترسی داشت و نه آزادی خرج کردنش را چون اگر هم جزئی پولی به قدسی میداد خرید همه چیز تحت نظر و کنترل آقا سلیمان میبایست انجام شود و مرور زمان به قدسی آموخت که ضربه اصلی این خودکامگی آقاسلیمان در امور اقتصادی زندگی مشترک این بود که قدسی محتاج و زبون و وابسته و متکی به مردش بماند، که خود کفا نبوده و از خود اختیاری نداشته باشد، که دستش از همه جا کوتاه و پایش از همه جا بریده باشد و کسی چه میداند شاید اگر قدسی تأمین مالی داشت تا بحال هزار باره عطای آقاسلیمان را به لقایش بخشیده بود و جانش را آزاد کرده بود. شاید آقاسلیمان هم این چنین فکر میکرد و با



عزیزه بر مالی



دست صاحب اصلی سرمایه یعنی آقاسلیمان بود. هر چند قدسی خود دست به چنین کاری نمیزد.

در زناشویی های یهودی ایرانی، طلا معیار اصلی محبت و علاقه مرد است به زنش. خانمهای یهودی ایرانی در گرد هم آئی و میهمانی های خانوادگی با نمایش گزاردن طلا و جواهرات او یخته بخود توجه و علاقه شدید شوهران خود را برخ یکدیگر میکشند و شوهرانشان هم بخوبی از این امر آگاهند. قدسی دست به طلاهایش نمیزد.

ترجیح میداد در مضیقه مالی باشد اما طلاهایش را داشته باشد. با وجود این طلاها احساس امنیت میکرد. با خود میگفت باشد برای روز مبادا. و میدانست که این روز مبادا وجود ندارد! در عالم خوش خیالی اجباری طلاها را نمودار علاقه آقا سلیمان بخود میدانست و دلش خوش بود که از دارائی آقا سلیمان نصیبی برده است! حقیقت اینکه وجود طلاها به قدسی قدرت مالی میداد و او قدرت مالی را دوست داشت بطوریکه از همان پول ناچیز که بزحمت از چنگ آقا سلیمان در میآورد برای خود اندوخته ای درست کرده بود. بدرستی نمیدانست کی و کجا و چه جوری از این قدرت استفاده خواهد کرد اما دلش خوش بود و غیباً در فکر احتکار قدرت. چرا غیباً؟ برای اینکه میدید شوهرش او را در «قدرت مالی» خود سهیم نمیکند. برای اینکه هر وقت در مورد کار و کاسبی و درآمد از آقا سلیمان سؤالی میکرد جواب می شنید: «واسه چی میخوای از دارو ندار من سردرباری - منکه شما را گرسنه و برهنه نمیزارم، بعد هم که رفتم گور باخودم نمی برم! هر چه دارم مال تو و بچه هاست.» نمونه کامل مرد یهودی ایرانی! هرگز حرف درست و حسابی راجع به مال و اموالش نمیزد و قدسی سخت از این موضوع دلخور بود. آخر او ناسلامتی همسر بود. همسر، هم بستر،



یکشاهی صنار چشمش بدست شوهرش باشد.

اصلاً آقا سلیمان از این دست دراز کردن قدسی کیف میکرد، لذت میبرد، مهم میشد و بعرش میرسید. احساس مردانگی، بزرگی و قدرت میکرد. و خودمانیم همین نیاز قدسی بود که آقا سلیمان کارش به خود کامگی کشید. تمام قهر و غضب و ناراحتی و خستگی کار و کاسبی را سر قدسی بیچاره خالی میکرد اما موفقیت و منافع و پیروزی مال خودش بود. او هم مثل هر مرد یهودی ایرانی زن را برای بدبختی و مصیبت و گرفتاری میخواست و قسمت اعظم بار سنگین این شراکت بی حساب و کتاب یعنی ازدواج را بردوش زن بیچاره میگذاشت اما بر سر تقسیم خوبیها و منافع عجیب دندان گرد و خودخواه بود. خیلی که لطف میکرد برای فریب دادن قدسی گهگاه یک قطعه طلا می خرید و دهان او را می بست. چه ضرری از این دست و دلبازی می برد؟ پولش را تبدیل به طلا میکرد. صاحب سرمایه هنوز او بود و قدسی فقط صندوق امانات! بله امانات چون این زن بیچاره صاحب اختیار طلاهای خود هم نبود. یعنی اگر یکروز هوس میکرد و یا احتیاج داشت نمیتوانست و حق نداشت که طلاها را بفروشد چون حساب و کتاب طلاها

توجه به اخلاق نحس خودش حق داشت چنین فکر کند که به زتش پروبال ندهد و او را زیر سایه خود نگهدارد تا خیال پرواز به سرش نیفتد. اما اشتباه میکرد.

مسئله نداشتن تأمین مالی هر چند رل مهمی در میخکوب کردن قدسی به زندگی پر فراز و نشیب زناشویی داشت اما بهیچوجه نمیتوانست عامل اساسی تن دادن به اسارت ابدی او باشد!

به تمام معنی پایبند بود. پایبند بدنیا آمده بود، پایبند بزرگ شده بود و پایبند هم ازدنیامیرفت! پایبند جامعه، پایبند سنت، پایبند مذهب، پایبند عهد و میثاق مقدس زناشویی و از همه مهمتر و دردناک تر و کشنده تر پایبند مهر و محبت و عاطفه مادری. و آقاسلیمان - هر چند که باورش نمی شد، اما میدانست که اگر قدسی از لحاظ مالی خود کفا باشد، باز هم قبل از رها کردن زندگی زناشویی و انتخاب زندگی آزاد سالها و سالها در اینمورد فکر میکند و آخر هم در بی تصمیمی از دنیا میروند!! اما باز هم خاطر آقاسلیمان جمع نبود. او هم چون هر مرد یهودی دیگر از وقتی که آدم فریب حواری خورد و از بهشت رانده شد اطمینانش از هر چه زن بود بریده شد! برای همین هم ترجیح میداد که افسار را در دست نگه دارد و قدسی را وابسته بخود! و قدسی ناچار بود که برای

پناه بیاوریم و با هم و در کنار هم مبارزه کنیم در کنار یکدیگر بمانیم و با هم رنج ببریم. اگر ما یکدل و یکرنگ بودیم، اگر از درد یکدیگر خبر داشتیم و احیاناً آنرا درد خود میدانستیم، اگر فقط - جداگانه بفکر فردای خود نبودیم و با هم فردائی مشترک می ساختیم...

قدسی بیچاره، بعنوان یک زن بی دست و پا، از فردای خود میترسید، از روز مبادا میترسید، روزی که احتیاج پیدا کند و کسی با او نباشد.  
قدسی در تنهایی میترسید و خودمانیم... آقا سلیمان!



زنان و مردان قدیم، با عشق و محبت و دوستی و رفاقت در امر زندگی مشترک واقعاً بیگانه اند، چرا که ما نیاموخته ایم که سربهم آوریم و راز مشترک خود یعنی ترس از فردا را با یار خود در میان بگذاریم. ما همه تنهاییم، از تنهایی میترسیم. و در تنهایی رنج میبریم. از خم جاده و از مشکلات زندگی، از فردا و آنچه که بدنبال دارد، از مردم از آشنا و غریبه. از همه بدتر از همسر خود. چرا که یکنوع بی اعتمادی نوعی خودخواهی یک نوع جبهه گیری در مقابل دیگری - که هر یک از ما بنحوی در بوجود آمدنش نقشی داشته است - مارا از هم جدا میکند، دور میکند و مانع از این میشود که در مشکلات مشترک بهم

شریک زندگی... و اینها همه حرف بود. ازدواجهای یهودی، زناشویهای قدسی ها، هر چند روی اصول یا مته به خشخاش گزاردن آنها شروع شده و بر اساس و پایه بتون آرمه ای، محکم و نفوذ ناپذیر، از قوانین و شرایط سخت و تقریباً غیرممکن ریخته میشود. معهذا عدم اعتماد و فقدان همدردی خیلی زود از نبودن یکدلی و یکرنگی که لازمه هر کار اشتراکی است، سوء استفاده کرده و نزارش میکند. مرد برای حفظ قدرت خود می جنگد و زن برای دفاع از جبهه خویش. هر یک از آنها مبارزه دوشادوش و رسیدن به پیروزی مشترک را رها کرده و سخت در تلاش دست یافتن به موفقیت شخصی است.

# ریلا پریمی (دانش)

فوق لیسانس در رشته نقاشی و معماری داخلی

از دانشگاه

CAL STATE UNIVERSITY NORTHRIDGE, CA

معماری و طراحی داخلی

ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGN

نقاشی مدرن و کلاسیک

- عضو سازمان طراحان داخلی آمریکا با بیش از ۷ سال سابقه کار
- متجاوز از ۲۵ سال تجربه در حوزه نقاشی مدرن و کلاسیک
- آماده همکاری و قبول سفارش در رشته های:

تلفن های ۸۵۲۲ ۳۶۰ ۱۱۸۱، و ۲۷۴۴-۷۸۴ ۱۱۸۱

16661 Ventura Boulevard Suite 214, Encino, California 91436 (213) 784-2744

16661 Ventura Boulevard, Suite 214, Encino, California 91436 (213) 784-2744



# داروخانه هپس

## دکتر آشر اسحق پور

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی  
چند قدم با نین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY

233 S. La Cienega Blvd.  
Beverly Hills, CA 90211  
( $\frac{1}{2}$  Block South of Wilshire)  
(213) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

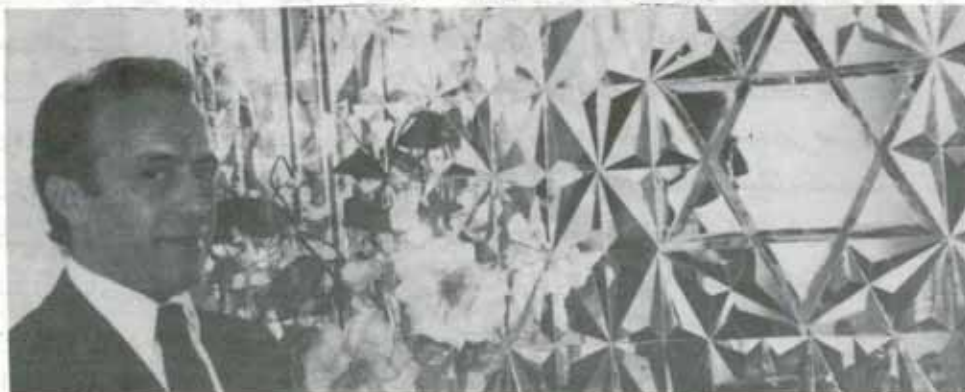
## مؤسسه حسابداری و مالیاتی دکتر هوشنگ ابرامی

- \* بیش از ۲۰ سال «تجربه و تدریس»
- \* کلیه خدمات حسابداری و دفترداری و امور مالیاتی و تهیه و تنظیم اظهارنامه های مالیاتی افراد، مشاغل و شرکتها.
- \* طرح و نظارت سیستم های حسابداری

۹۷۴۰-۸۲۰ (۲۱۳)

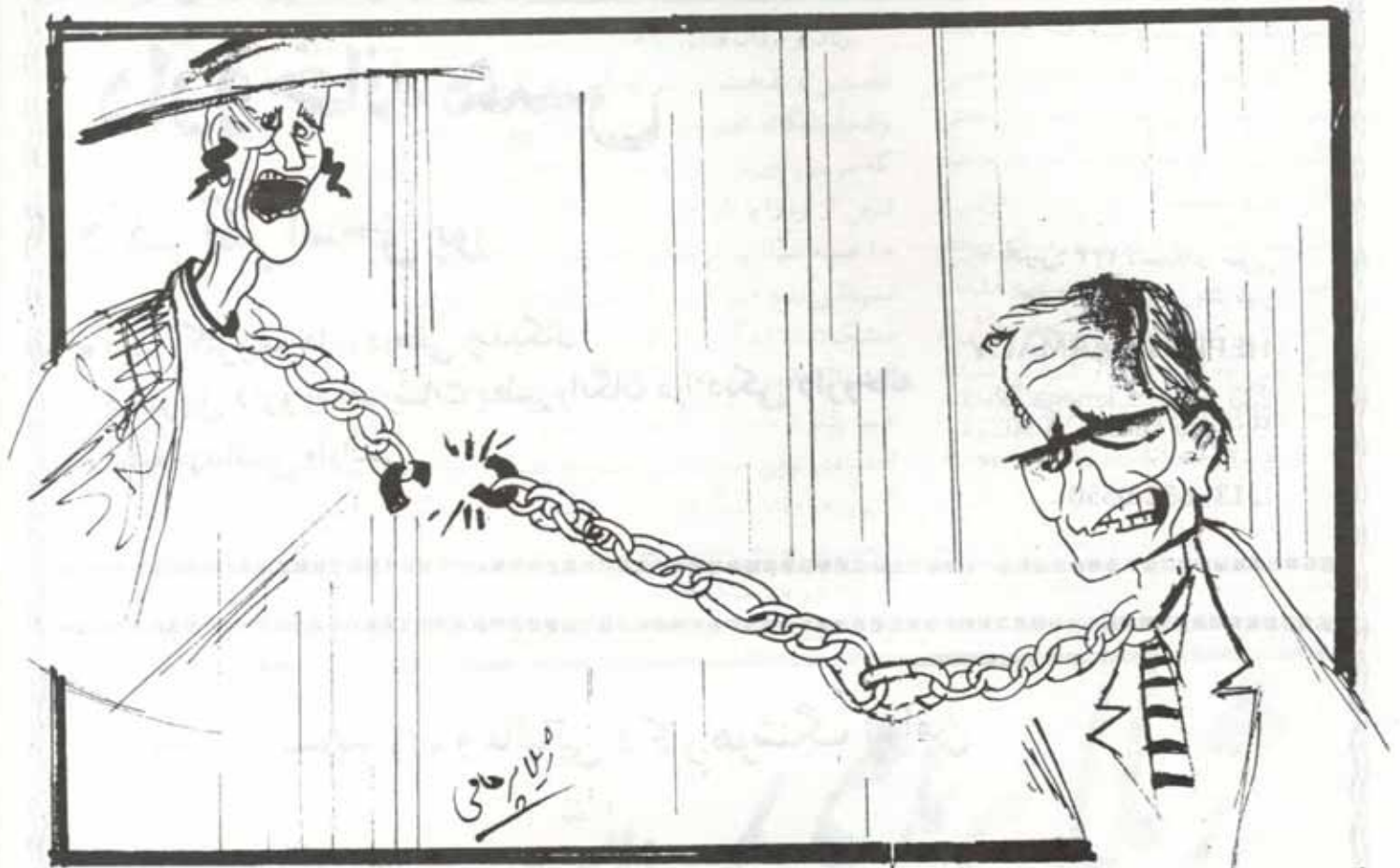
آئینه کاری ریز برجسته با طرحهای اصیل ایرانی  
زیر نظر استاد جوادی با ۳۰ سال سابقه

## آئینه کاری



تلفن

۷۳۲۱-۹۰۱ (۸۱۸)



از: دکتر هوشنگ ابرامی

## نگاهی گذرابه جنبشهای مذهبی یهود در غرب

از برخورد رفرم تند رو و ارتدکس تند رو بود که گروه محافظه کاران و یا «کانزرواتیوها» پدید آمد. پیدایش این جنبش از نظر جغرافیائی نیز جالب می آید. نهضت‌های پیشین، از سفارادی تا رفرم، از خاور میانه آغاز و به اروپای غربی ختم شده بود و حالا نوبت دنیای نو بود که نهضتی نو خلق کند و سهم اینکار عمدتاً به یهودیان امریکا تعلق می گرفت.

در آخرین دهه های قرن نوزدهم بر اثر ظلم و جور تزار روس بر یهودیان، هزاران تن از آنان راهی امریکا شدند. بهمین ترتیب بعثت ستمگریهائی که بر یهودیان اروپای شرقی میرفت گروه گروه از آنان روانه این دیار گردیدند. اینان سخت پای بند سنن مذهبی بودند. جمعیت کثیر نو

## زمان در برابر مذهب

### محافظه کاران: در تلاش یگانگی یهودیت

بسیاری، اضمحلال دین را بعیان می دیدند. رادیکالها مسائل انقلابی تازه ای را عنوان می کردند که با آنچه ارتدکسهای سنتی بدان اعتقاد داشتند صدو هشتاد درجه اختلاف داشت. از جمله این مسائل مردود شناختن عهد عتیق بعنوان یک سند الهی، مردود شناختن کثروت، مردود شناختن مقام روحانیت، مردود شناختن مفهوم احیای بعد از مرگ، و مردود شناختن ظهور ماشیح بود.

دین یهود که قرن‌ها در یک قالب معین مانده بود و حتی نهضتی چون حسیدیم اصول سنت پرستی آنرا قوت می بخشید با جنبش رفرم دستخوش آنچنان آشوب و توفانزدگی شد که حافظان دین را سخت نگران کرد. رفرمیستها که در آغاز افکاری نسبتاً معتدل ارائه می داشتند بزودی بخاطر تند رویهای بیش از حد مهار مذهب را از دست دادند و شاخه ای از آن بنام «رفرم رادیکال» عقایدی را پیش کشیدند که



مهاجر در برابر گسترش رفرمیستها که بیشترشان مهاجران آلمانی بودند سدی استوار پدید آوردند.

جنبش محافظه کاران یا میانه روها از نظر تاریخی جدیدترین نهضت اصلی است و از عمر آن فقط اندکی بیش از یک قرن می گذرد. از میان رهبران کانزرواتیو بیش از همه نام «سلیمان شکتر» آمده است که عالم مذهبی امریکائی بود و در قرن نوزدهم میزیست. شکتر می گفت: «یک قوم مذهبی که زبان مذهبی را بکلی مردود بداند و به همه سنن پشت کند با یک گروه کولی سرگردان تفاوت نخواهد داشت» وی مبدع مکتب «تاریخی مثبت» در دین یهود بود و اعتقاد داشت که تنها از طریق آموزش واقعی است که می توان دریافت چه مسائلی از نظر یهودیت حیاتی است و چه مسائلی را می توان بدون آنکه لطمه ای بر مذهب وارد آورد بنا به وضع زمان تغییر داد. وی با حذف تشریفات گوناگون که آنها را اساسی میدانست مخالفت می ورزید و سنت را از نظر مذهب لازم می شمرد.

میانه روها سر دشمنی با دیگر گروهها و از جمله رفرمیستها نداشتند و هدفشان آن بود که در یهودیت یکپارچگی و یگانگی بوجود آورند. به عقیده آنان در یهودی سفارادی و یهودی ارتدکس و یهودی رفرمیست و یهودی کانزرواتیو آنچه مهم و اصلی بود اسم «یهودی» بود و نه صفت آن. و بر پایه چنین اعتقادی است که برای همه جنبش ها و شاخه های مذهبی احترام قائلند و حتی جنبش رفرمیسم را برای تحرک و پیشرفت یهودیت منجمد و اکنشی طبیعی تلقی می نمایند در مکتب میانه روها، حفظ سنت یهودی و تداوم تاریخی آن، تعلق خاطر و وفاداری به تمامی اسفار تورات، حفظ مراسم شبات و قوانین

کشروت، امید بازگشت به اسرائیل، حفظ زبان عبری بعنوان زبان نیایش و اصولی دیگر از این قبیل که رفرمیسم رادیکال به آنها پشت می کرد پایه جنبش قرار می گیرند.

نخستین کسانی که به این نهضت گرویدند، مهاجران یهودی ارو پائی بودند که در امریکا اقامت داشتند. اینان نه می توانستند ارتدکس خشک و جامد را بپذیرند و نه با نهضت ازبند گسیخته رفرم کنار بیایند. اکنون در میان شش میلیون جمعیت یهودی امریکا، محافظه کاران اکثریت را دارند. اینان از آغاز نهضت خود بر این عقیده سخت پای بند بوده اند که حیات و استقلال سرزمین مقدس در یهودیت نقش اساسی دارد و از همین روی از بدو ایجاد صهیونیسم بوسیله تئودور هر تزل از او و نهضت او جانبداری کرده اند. همچنین گرچه ترجمه نیایشهای مذهبی را به زبان ملی امری ضروری میدانند ولی حفظ زبان عبری را برای بقای یهودیت نیز اساسی میدانند.

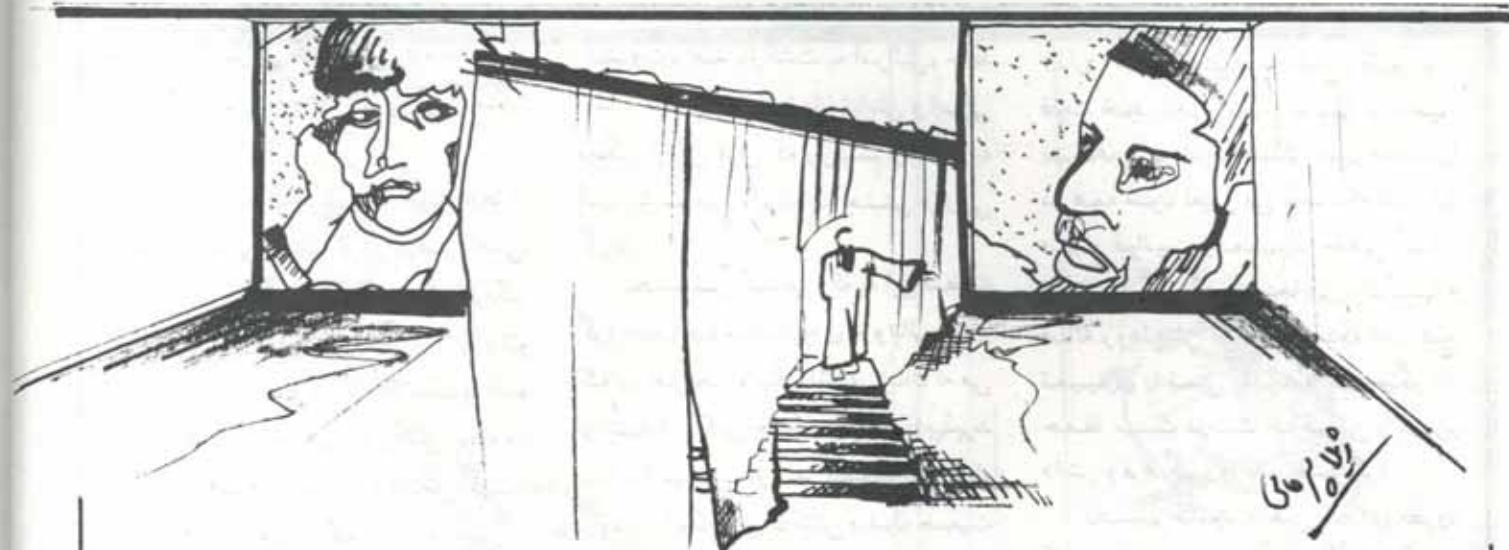
محافظه کاران، رفرم مذهبی را بصورت پالایش شده ای در آوردند. بنظر آنها رفرم اگر در چارچوب سنن و قوانین یهودی نباشد رفرم نیست. در واقع میانه روها را خیلی به ارتدکسها باید نزدیکتر دانست تا به رفرمیستها چرا که از دیدگاه آنان «سنت» دارای قدرت است و هرگونه تغییر و تحول در آئین مذهبی با حزم و احتیاط و صرفاً به منظور حفظ بقای مذهب، تطابق آن با دنیای روز و جلوگیری از انجماد و فسیل شدن آن باید صورت بگیرد. اینان میگویند احکام «هامورابی» ممکنست بدون تغییر در موزه لوور باقی بماند اما قوانین تورات، قوانین زندگی است و زندگی در تحول. در عین حال دیگر اعتقادات مذهبی که ظاهراً بستگی مستقیم با زندگی روز مره فرد یهودی

ندارد، مثل اعتقاد به ماشیح و ظهور او به قوت خود باقی است. نه تنها عهد عتیق بهمان صورت که هست اصول مذهب را در همه شئون تعیین می کند بلکه تلمود نیز منبع قوانین و تعلیمات مذهبی است. تفاوت بزرگی که در اینجا بین ارتدکسها و میانه روها پیش می آید اینستکه آنان هیچ تغییری را نمی پذیرند و اینان میگویند حفظ سنت درست اما قوانین را در پرتو دانش و فرهنگ روز باید تفسیر کرد.

تفسیر قانون مذهبی بمعنای مطرود کردن آن نیست. حتی بعد از تکمیل تلمود، وقتی یهودیان در جواب یک سؤال در میماندند آنرا به مجمع پیشوایان عالمقام مذهبی در بابل می فرستادند تا آنان در مجمعی بنام گشونیم پاسخ را دریابند. همیشه با گذشت زمان پرسشهای تازه ای در مذهب مطرح میشود. مثلاً عصر ماشین سئوالات بیشماری را پیش می آورد که در دو هزار سال پیش و یا دو یست سال پیش حتی بذهن هم نمی آمدند. بعنوان نمونه: آیا مصای ماشینی را می توان مصرف کرد؟ و اگر در شهری امکان طبخ مصا بسبک قدیم نباشد تکلیف چیست؟ و یا روشن کردن لامپ کوچک برق بجای شمع در کنیسا معصیت باراست؟ و دهها و صدها سؤال نظیر اینها که طبعاً مسئله زمان در آنها نقش مهم دارد. پاسخ بدینگونه سئوالها مطابق وضع زمان نه تنها اصول مذهبی را زیر و رونمی کند بلکه تفسیر آنها بوسیله مجمعی صلاحیت دار موجب آن می شود که گروهی بی جهت صرفاً بخاطر مسائل غیراصولی از مذهب نگرینزند و به آن بیزاری نشان ندهند.

میانه رو میگویند با تحک سنت تعلیمات مذهبی را مطابق گردش زمانه باید تفسیر کرد و محافظه کارانه در آنها از برای حفظ و بقای مذهب تحولی بوجود آورد. برای آنکه روشن شود کانزرواتیوها با چه دیدگاهی به مقررات مذهبی می





روزنامه

نگرند و بر پایه اعتقادات خویش سنن را با زمان مطابقت میدهند- بعنوان مثال - به مبحث حقوق زنان در زندگی و قوانین یهودی اشاره ای کوتاه می کنیم.

موقعیت زن در گروه ارتدکس معلوم است. مثلاً جدا بودن او در کنیسا از مردان که حتی گاه با پرده ای از دید آنان پنهان بماند و یا در بالکنی بنشیند که مبادا نظر مردی بر او بیفتد و... و... که زن ایرانی، لااقل قبل از ترک زادگاهش پاره ای از این نظام بوده است. مقام زن در گروه رفرمیستها نقطه مقابل این است. بنا به اصل تساوی، زن با مرد همپای می شود اما جالب آنستکه در جنبش رفرم، همزمان با اعلام این همپایگی بسیاری از مراسم و مقررات و نیایشها هم حذف می شود و جای اندکی برای تجلی این برابری میگذارد و حتی آنجا هم که راه باز میماند رهرو زن، شاید بعلت قدرت سنت، اندک است. مثلاً با وجود آنکه جنبش رفرم نخستین بار زن را در مقام «ربای» پذیرفت اما تک شمارند زنانی که در این راه قدم گذاشته باشند.

جنبش محافظه کاران، در میان این دو قطب مخالف، عمل می کند. مثلاً یکی از بزرگترین مشکلاتی که زنان یهودی بعد از جنگ جهانی دوم با آن روبرو شدند این بود که شوهران خود را در جنگ از دست داده بودند و برای بسیاری از آنان بهیچ

روی امکان ثبوت مرگ همسرانشان نبود. برای همسر سرباز یا افسری که در میدان جنگ گمنام کشته شده بود و یا در نبرد دریائی به اعماق دریا فرو رفته بود راهی نبود که فوت شوهرش را ثابت کند و این زن که مطابق قوانین یهود در موقعیت «اگونا» (زن زنجیرشده) قرار می گرفت دیگر نمیتوانست ازدواج کند. مشکل اگونا از کهن ترین مشکلات زن یهودی بود که قرنها مورد بحث قرار گرفته بود و هیچ مجمع مذهبی یا پیشوائی به آن پاسخ نداده بود. مجمع ربایان کانزرواتیو با تفسیر قوانین تلمود و تعیین روشی که مراحل روشن و ساده ای را طی می کرد هزاران «زن زنجیرشده» را از محکومیت تنهایی رها ساخت و برای آنان امکان ازدواج مجدد فراهم آورد.

از سال ۱۹۷۳ محافظه کاران ربای هر کنیسا را مخیر ساختند که زنان را در شمارش تعداد لازم افراد برای مراسم «مینحا» بپذیرند. قریب بیست سال پیش از آن، یعنی بسال ۱۹۵۵ برای رفع «تبعیض جنسی» در کنیسای محافظه کاران زنان اجازه یافتند که بالای «ته وا» بروند و تورات بخوانند. این تصمیم با اعتراضاتی روبرو شد و ناگزیر راب هر کنیسا را مختار کردند که بهر نحو که صلاح بداند عمل کند. اما از آن زمان تا به امروز زنان در کنیساهای محافظه کاران

بنحوی چشم گیر جای خود را یافته اند. مهمتر از اینها پذیرش بت میتصوا برای دختران است که شاید بهترین عامل در آغاز جوانی برای احساس برابری و ایجاد قدرت لازم روحی در آنان باشد. اجرای مراسم بت میتصوا از قریب سی سال پیش بدینسو در کنیساهای محافظه کاران معمول گردید و شاید مرحله دیگر اجرای نیایش و دعای خاصی بهنگام تولد دختران باشد. نشستن زنان با مردان در کنیسا نیز تحول چشمگیر دیگریست که امروزه بخاطر رواج معمول، محسوس بنظر نمیرسد.

با چنین دید محتاطانه ایست که میانه روها آرام آرام در راه برابری زنان و مردان پیش می روند و هر جا که به عکس العمل دیرینه پرستان روبرو میشوند پیشوای کنیسا را مخیر میسازند تا نسبت به جامعه خاصی در شهر یا مکانی خاص تغییرات مذهبی به اجرا درآید. بهمین سیاق است که حتی در کتب دعا نیز آنجا که از زن به شکلی سخن میرود که ویرا حقیر و همردیف برده جلوه میدهد دست می برند. میدانیم که هنگام «شحریت» یا نیایش صبحگاهان، در سیدور، خواننده قرائت می کند که: «سپاسگزارم از توای پروردگار، خداوند ما، سلطان عالم که مرا گوئیم، برده و زن نیافریدی» در سیدور محافظه کاران این عبارات بدین شکل تغییر پیدا می کند: «سپاسگزارم از توای پروردگار، خداوند ما،



سلطان عالم که مرا بصورت خود خلق کردی و آزاد و یهودی آفریدی»

محافظه کاران این واقعیت را پذیرفته اند که حتی در یک جامعه مدرن هنوز راه درازی بجای مانده تا برابری زن و مرد عملاً صورت تحقق پذیرد. بنابراین نمیتوان یکشنبه راه صد ساله رفت و با افراط و تندی روی وضعی پیش آورد که واکنش منفی بسیار آورد. باید قدم بقدم و با گذشت زمان این تحول را ایجاد کرد.

از آنجا که در عصر تکنولوژی بسیار دشوار و گاه ناشدنی است که بتوان همانند یهودی قرون وسطائی عمل کرد و اوقات شبانه روز را افراط گرایانه صرف مسائلی نمود که بسختی جزء اصول و ارکان مذهب بشمار می آید، باید با تعدیل سنن و مراسم، همگان بخصوص جوانان را که در این زمان بیشتر صدمه پذیرند بسوی دین کشاند، بر اساس چنین فکریست که پیشوایان کانزرواتیو، یهودیان را در اجرای مراسم دومین شب اعیاد پسخ و روش هسانا آزاد میگذارند. در اجرای تحولات مذهبی محافظه کاران دستور و فرمان مذهبی نمیدهند و در همه تعدیلات آنچه میگویند اینستکه: «اگر چنین نشود گناه کبیره نیست» و یا «اگر چنین کنید سر پیچی از قوانین الهی نیست»

این تغییرها و تعدیل ها جملگی متکی به تفسیر نوشته های تورات و تعلیمات تلمود است و برخلاف گروه رفرمیستها، در این گروه نشانه ای از عقاید انقلابی مذهبی نیست. بعلاوه سنت در حد معقول آن، سنتی که از افراط گریهای مشکوک و نادانسته که مورد سؤال و ای بسا تمسخر اطرافیان قرار گیرد بدور باشد، یکی از پایه های مذهب بشمار میرود.

جواب یک ربای محافظه کار در برابر این سؤال زن یهودی که در ایام معدنیسان چه چیز حامس است و چه چیز حامس نیست اینست: «آنچه سنت محلی میگوید. اگر در شهر سنت میگوید لوبیا

حامس است پس حامس است و اگر برنج حامس نیست پس چنین نیست» و باز همین ربای در دنبال این پریش که اگر فرد در حال سفر باشد تکلیف او چیست میگوید: «آنچه سنت ذهنی او به او میگوید. سنت را که با تغییر محل تا یک و حتی دو نسل نمیتوان بسادگی تغییر داد» در کتاب نیایش میانه روها ترجمه متن عبری به زبان محلی بلاشکال است اما کتابی که فقط به زبان محلی باشد قابل قبول نیست بلکه در مقابل هر صفحه عبری ترجمه متن آن بزبان محلی جایز است. و نکته اساسی در این مسئله حفظ زبان عبری بعنوان زبان یهودیان است که محافظه کاران آنرا بسیار مهم میدانند و آموزش مذهبی را امری حیاتی. با ایجاد مدارس مخصوص فرزندان یهودی را از کودکستان تا دبیرستان بموازات دروس معلوم دیگر، تعلیم مذهبی میدهند و بزبان عبری و قوانین مذهبی بدرستی آشنایشان می کنند تا نه کورکورانه چیزی را عمل کنند و نه آنکه یکباره از مذهب فراری شوند.

محافظه کار «سنت» را در برابر «زمان» قرار میدهد و عامل دوم را نادیده نمی گیرد. او میگوید کتاب نیایش با نسل این زمان هم باید مرتبط باشد. چنین کتابی یک اثر کهن باستانی نیست که در ردیف اشیاء موزه باشد. در این کتاب امیال و احساسات یهودیان عصر ما نیز باید بنحوی منعکس گردد. همیشه نباید از «خدای پدران ما» سخن گفت بلکه «خدای ما» را هم بهنگام نیایش باید بر زبان راند.

ربای رابرت گوردیس که از زعمای کانزرواتیو امریکاست و در بسیاری از تحولات مذهبی چند دهه اخیر نقشی عهده داشته و صاحب تألیفات فراوان مذهبی است در کتاب «فهم یهودیت کانزرواتیو» هفت اصل را برای پروان و معتقدان این جنبش بر میشمرد که کوتاه

شده آنها چنین است.

۱- سنت یهودی را باید بدرستی فهمید و دور از تعصب خشک تفسیر کرد تا به ارزش عمیق آن در انطباق با زندگی یهودیان امروزی برسد.

۲- دیدگاه مذهبی و جهان بینی یهودیت را باید شناخت تا برای نسل گیج و پریشان امروز، شجاعت و درایت بیشتر در برخورد با زندگی پدید آورد.

۳- روال و روش زندگی یهودی با پیروی از اصول اخلاقی و مذهبی اش برای بقای قوم یهود و نیک فرجامی فرد یهودی امریست ضروری. شبات، اعیاد یهودی، دعاها و روزانه، و کثروت را هر یهودی، زن یا مرد و پیر یا جوان باید حفظ و مراعات کند.

۴- کسب معلومات مذهبی برای هر یهودی، هم وظیفه و هم امتیاز است و این تنها ربای ها و عالمان دین نیستند که باید دانش دینی بیاندوزند. یک یهودیت تهی از آموزش عبری و تعلیمات مذهبی، سرانجامش ظلمت و جهلی است که با خلق معیارهای فرهنگی و روحی دشمنی می ورزد و رشد مذهب را سد می کند. فهم مذهبی بستگی به سواد مذهبی دارد. هر یهودی لااقل تا حد معینی باید معلومات مذهبی داشته باشد.

۵- یهودیان تمام دنیا، صرف نظر از دیدگاههای سیاسی و همه تفاوتهای دیگر اعضای قوم یهودند و با داشتن تاریخی مشترک باید آینده ای مشترک داشته باشند.

۶- آینده قوم یهود بعنوان عضو خلاق جامعه بشریت تنها با ایجاد صلح و امنیت در سرزمین اسرائیل و حفظ و بقای این کشور که تا کنون پناهگاه میلیونها یهودی بوده ادراک پذیر است

۷- مفهوم یکپارچگی و یگانگی یهودیان، با آزادی فکر و اختلاف عقیده ها کاملاً سازگار است و هیچگونه اختلاف نظر مذهبی نباید میانشان شکاف بوجود آورد و ایجاد دشمنی کند.

# دکتر پرویز پیرنظر جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

از امریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 1110

Los Angeles, CA 90024

(213) 824-0049

بدرانی با تعیین وقت قبلی

۱۰۹۲۱ ویلشر بلوار - نیس خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سوئیت ۱۱۱۰

(۲۱۳) ۸۲۴-۰۰۴۹

## اشگ خدا

نوشته: نوراله خرازی (نوری)

منتشر شد

این مجموعه بهمت سازمان بنی بریت (گروه فریبرز مطلوب) بچاپ رسیده است و کلیه وجوه حاصله از آن بمصرف امور فرهنگی و خیریه خواهد رسید.

علاقمندان به دریافت آن میتوانند چکی بهمت خود (در وجه بنی بریت) به

آدرس زیر ارسال دارند.

B'nai B'rith

14937 Ventura Blvd., Suite 318

Sherman Oaks, CA 91403

افتتاح مطب جدید در منطقه انسنو

15720 VENTURA BLVD. SUITE 606  
ENCINO, CA. 91436

## دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

□ جلوگیری از افسردگی و اضطراب

□ سازش با محیط

□ ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

□ مشکلات عاطفی

□ کسب اعتماد به نفس

□ مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

تلفن ۲۴ ساعته: ۳۵۰۲-۲۸۰ (۲۱۳)

9025 WILSHIRE BLVD. #309  
BEVERLY HILLS, CA. 90211





با گارانتی یکساله

# Security Systems

بامدیریت ایرانی پرویز

- سیستم حفاظتی جهت منازل، دفاتر و شرکتها
  - سیستم تلویزیونی، دوربین های مدار بسته و چشم الکترونیکی
  - سیستم اتوماتیک بسته و باز شدن درب
  - سیستم های حفاظتی و اعلام خطر به اداره پلیس، آتش نشانی، سنترال استیشن و یاسرویس ۲۴ ساعته امنیتی و دهها پروژه ایمنی دیگر
- تلفن آسانسور و سیستم های تلفن برای شرکت ها و دفاتر

**A-1 Security Systems** شماره آسوده خاطر می کند

6229 Lubao Ave.  
Woodland Hills, CA 91367

**(818) 999-5685**

## چاپخانه پرسایز پرینتینگ PRECISE PRINTING

طراحی ، دیزاین

بروشور و چاپ سرکاغذ ، انواع پاکت ، صورت حساب ،

کاتالوک ، کارت ویزیت ،

فورمهای اداری ، لیبل ، منوی غذا ،

فلایر ، بلیط ، مجله ، پوستر ، کتاب ،

مهرلاستیکی و تایپ ست انگلیسی و فارسی

و کلیه امور چاپی شما را با نازلترین قیمت انجام میدهد

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکو بلوار

(بین دوهینی و رابرتسون)

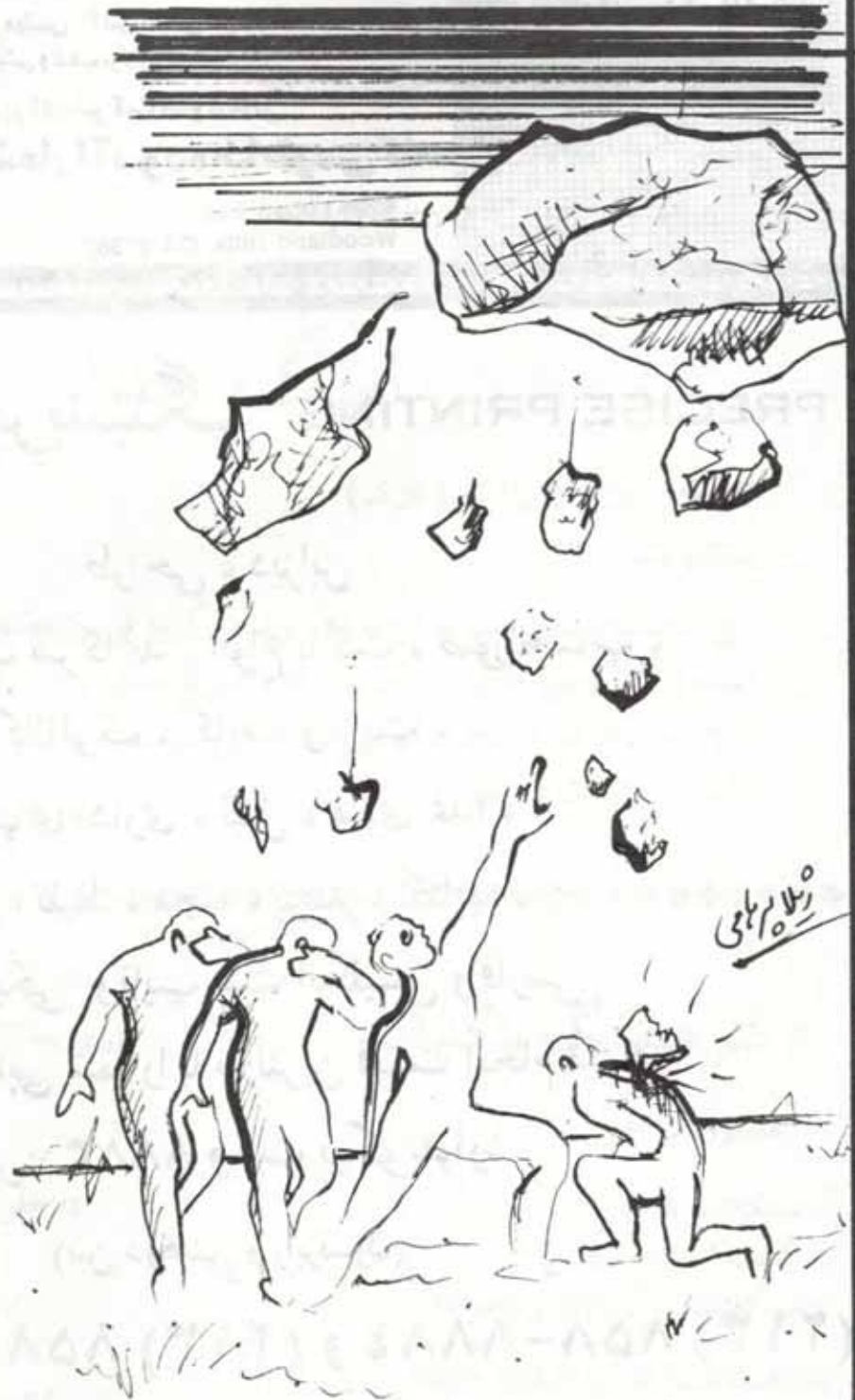
شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۲۱۳)

## در حریم آب و سنگ

مردم ساده ی شهرما، همان مردمان مؤمن و پیران دیر، داستانی کهنه را مدام برای همدیگر تکرار میکردند. می گفتند که خدای طبیعت موجود صوری است مانند صخره های عظیم خاموش و مستحکم است، میتوانی در کنارش بنشینی و برآن تکیه کنی، از همسایگی اش لذت ببری و آرام باشی، بزرگوار است و بخشنده، لیکن اگر ظلم و بیدادگری بندگانش از حد بیرون شود، او به جزای همگان دست خواهد زد و بلائی آسمانی بر آنها فرو خواهد آورد، بدان صورت که نان شب خوردن را هم فراموش کنند. می گفتند در آن روز که خداوند خشم کند، آسمان آبی و آفتابی به ناگاه سیاه خواهد شد و بجای قطره های آب، باران سنگ بر سر و روی مردم خواهد آمد.

این داستان در پهنای شهرما پیچیده بود، دهان به دهان و گوش به گوش چرخیده و کوچک و بزرگ بر سرآن حرف میزدند. از شیرفروش محله گرفته تا خیاط ها و حتی گداهای پابرنه ی شهر باهم زمزمه ی باران سنگ را میکردند. معلم ها بر سر کلاس مدرسه به شاگردان خود درس حق شناسی و شکرگزاری از آنچه که طبیعت به آنان داده بود را میدادند، مادرها در گوش کودکان خود نجوای صلح و آرامش میکردند و همگی با هم میخواستند با همه توان و نیروی درونی شان که خداوند بر آنها خشم نکند و از آوردن هر بلای آسمانی بر آنان منصرف شود.

غوغائی بر پا بود و فضا را بوی سنگین غم و انتظار گرفته بود. راستی را اگر مردان مؤمن شهرمان راست بگویند، چه خواهد شد و برما چه خواهد گذشت؟ گویا دیگر شهری برایمان باقی نخواهد ماند. علف و سبزه و حیوان و انسانی نمیمانند، همه جارا سنگ خواهد گرفت. دریاها جاری نخواهند شد، جوانه ها در زیر خاک خود آرام آرام جان خواهند داد، مرغان خالی از



فرزانه طالعی



بال پرواز را فراموش خواهند کرد و تخم هم دیگر نخواهند گذاشت. زمین سنگ خواهد شد و نقب زدن در آن ممکن نخواهد بود، دستان من و تو دیگر بهم نخواهد رسید و تمام قول و قرارها بر هم خواهد ریخت و زمین پاره پاره و شکاف برداشته خواهد شد قبرستانی از امیدها و آرزوهای متبلور نشده. گرما از زیر پوست من و تورخت بر بسته و رگهایمان یخ خواهند زد.

زمین دیگر ترسیده بود. رنگ بر رویش نبود، بر سر او چه خواهد آمد؟ تکلیف او چه خواهد شد؟ یادگار کوچکی از آن باقی خواهد ماند. سقفها شکاف بر خواهند داشت و همه بی خانمان خواهند شد. دارائی ما را سنگها به تاراج خواهند داد و زمین انهدام نسل خود را به جهانیان اعلام خواهد کرد.

مردم شهر از انواع و اقسام بلایای طبیعی و غیرطبیعی، شیمیائی و غیر شیمیائی، سیل و زلزله و بقیه و بقیه شنیده بودند، این نوعش را ندیده و نشنیده بودند. شهر بسیار ناآرام و دلگیر بود، اعلامیه پشت اعلامیه بود که گروه های مختلف در اینسو و آنسو پخش میکردند و همه به دنبال راه حلی می گشتند.

تنها تصور کنید که اقیانوسها از سنگ پر شوند. دیگر رودی به رود دیگر نخواهد پیوست. نهرها و چشمه سارها جاری نخواهند شد، شعرا شعر نخواهند گفت و منظره ی سبز طبیعت برای نقاش خشک خواهد شد. در وجود دریا حس حقارت و بیچارگی موج میزد و اشک در چشمانش حلقه بسته بود. آرام در گوشه ای به سکوت نشسته و در اندیشه ای دور غوطه ور بود. دل دریا سوخته بود. دلش برای ماهیها، ستاره های دریائی، صدف ها و حتی خزّه های دریائی اش سوخته بود.

ماهیها در آبگیرشان فارغ از هر خیالی زندگی میکردند، نه دیواری داشتند و نه حصاری. خوش و خوش اخلاق، و کاری

به کار هیچ کس نداشتند که ناگهان خبر باران سنگ را شنیدند. یکی پس از دیگری خبر را تا بی نهایت دریا به همه ماهیها اعلام کرد. همگان در گوشه ای به کنار هم گرد آمده، همدیگر را در بغل گرفته و سرود وداع سردادند. در این حال و هوا یکی از میان آنان برخاست و آهانه گفت: دوستان خوبم داشتن آگاهی درباره ی موجودیت دنیا با تسلیم شدن در مقابل آن تفاوت بسیار دارد. پیش از آنکه بخواهیم ندای رخت بر بستن و تسلیم شدن را بدهیم باید راهی بیاندیشیم. ماهی کوچک دیگری شکوه کنان گفت: اگر ما از فوحياتین بودیم و اگر بال میداشتیم، میتوانستیم از میان آب پرواز کنیم و خود را به نهایت هوای آزاد برسانیم. باز ماهی متفکر ادامه داد و گفت: گویا قصه ی ما امشب میخواهد به بیراهه رود. اگر باران سنگ بیاید دیگر پروازی هم نخواهد بود و پیش از آنکه بخواهیم مطیع بالهایمان شویم، مطیع سنگ خواهیم شد و با سر به زمین خواهیم خورد. ماهی متفکر گفت ما عمل را که مایه ی سبکباری است کم داریم، ما برای تندرستی نیاز به تلاش و عمل داریم، من دوستانه پیشنهاد میکنم به آبگیر دیگری سفر کنیم و خودمان را به دوردست شهر دیگری برسانیم، شاید که در آنجا از هرگونه بلائی در امان باشیم. چند تنی با او سر مخالفت گذاشتند و چند تنی موافق بودند. مخالفین معتقد بودند که آسمان هر کجا همین رنگ است، نه تنها شهر ما بلکه نسل زمین از این بلا مصون نخواهد ماند. بدین جهت بود که پیشنهاد شد شیریا خط بیاندازند. ماهیها از پس هم همه نوبت گرفتند. یکی از آنان سکه را به بالا انداخت. چشم ها به سکه دوخته شده بود. شیرآمد، سرو صدائی میان ماهیها به پا شد. کسی فریاد زد شما تزویر میکنید. شیریا خط انداختن خود تزویر است زیرا که من اعتقاد به سرنوشت دارم. آنچه که

باید اتفاق بیفتد می افتد، بیهوده خودتان را خسته نکنید. مگر نمیدانید که هر کس به اندازه ی خود سهمی از دنیای خود دارد، تعدادی کمتر و تعدادی بیشتر. آیا هیچگاه به دستهای کوچک یک طفل تازه بدنیا آمده نگاه کرده اید؟ دستهای باز و آزاد است و تمام سهمش از زندگی میان دستانش گره خورده است. قسمتی اش از دنیا با خود او بدنیا میآید و در همان دستهای باز خلاصه میشود. و آن زمان که از دنیا میرود، دستهای باز دیگر بسته است. قسمت اش در این دنیا تمام شد و سهمش به پایان رسید. بستگی به هیچ چیز هم ندارد. مقرب خدای خود باشی یا نباشی باید در انتظار سرنوشت خویش بنشینی. ماهی دیگری به طعنه گفت: آنان که به سرنوشت اعتقاد دارند نمیتوانند معتقد به شرط بندی و قرعه کشی هم باشند. این دو باهم جور از آب در نمی آیند، زیرا که سرنوشت ما بدست خداوند داده میشود و قرعه کشیدن بدست انسانهاست. ماهی جواب داد قصدم از قرعه کشیدن همان سهم من و توست که از دنیا داریم. ماهی دیگری از جایش بلند شد و با بی اعتنائی گفت: خیر من به سرنوشت اعتقاد ندارم. این خود نوعی تسلیم شدن است و دیگر تلاشی در کار نخواهد بود. بازی باختن است، و من نمیخواهم که بازنده باشم. شما با تقدیر می خواهید یکی شوید، همدست شوید، من بازیچه ی دست روزگار نیستم، لیکن من خود نیز سرنوشت ساز هستم. من خود با دستان باز بدنیا آمده ام، با دستهای باز به پیشباز زندگی رفته ام و هر چه را که خواسته ام در دستهای بازم جای داده ام. دستهای من بسیار بزرگ و نیرومند هستند و هنوز پر از زندگی. زندگی معجزه هائی دارد، هیچکس قادر نیست بگوید چقدر از راه را پیموده است. حتی شما هم که می خواهید تسلیم یک سکه شوید نمیدانید که آنسوی سکه چه خواهد



شک و ناباوری و خشم دست و پا میزدند. اقیانوسها اشک می ریختند و ماهیها هم. صدفهای دریائی از رؤیاهای خودشان با هم سخن میگفتند. هر سحرگهان چشم باز میکردند سایه ی آفتاب را در آب تماشا می کردند. چه زیبایی معطری داشت و چه گرمای جذابی. در سطح صاف دریا آب تنی میکردند. آب مانند آینه پاک و پرهیزگار بود. انگار از سطح آب نور بر قعر دریا می پاشیدند، روشنائی معطر و روزمه ی ماهیها را مست میکرد، دست در دست هم به گشت و گذار میرفتند. قرار و ملاقاتهای عاشقانه در لابلای خزه ها و گیاهان دریائی میگذاشتند و حتی تاریکی را هم احساس نمیکردند.

شهر هنوز ناآرام بود و فضای سنگینی حکمفرما شده بود. کوه ها به شدت عصبانی و ناامید بودند. همگی به اتفاق گله سر دادند که هر چه باشد رگ و ریشه ی سنگ از ماست از نژاد ماست. و این خود نیز نوعی تفی سر بالاست. کوه دستی بر پیشانی عرق نشسته اش کشید و گفت من از روی همگی خجلم. در طول و پهنای تاریخ ما همیشه مظهر بلندی و استقامت و استحکام بوده ایم، اصل و تبار نیرومندی داشته ایم. خاندان من در شمال و جنوب، شرق و غرب و دور و نزدیک در برابر بلایا و جنگها، در برابر بدیها و خوشیها همچنان سخت بر پای خود ایستاده اند. قله های بلند ما انباشته از غرور و افتخار ملت هاست. جای پای قهرمانان است. بر قله های ما ماه می تابد، آفتاب می خوابد، باران به گردش میرود، و سبزه و باد با هم به نامزد بازی مشغول میشوند.

تپه های کوچکتر همگی در آرامش مشکوکی فرورفته بودند. کوه همانطور که به زمین نگاه میکرد و به آن خیره شده بود، گفت من هم به سهم خودم از این بلای نابهنگام آسمانی متأسفم و اظهار همدردی



نه آینده ای. فقط سایه ای از اکنون است که آنهم جاریست. آواز رود آوای زندگی است و یکی شدن و پیوسته بودن. مانند گردش خون از رگها به قلب و از قلب به رگها. قطره ی آب از سطح دریا تبخیر میشود، به آسمان میرود، ابر میشود، میغرد و بعد با بخشش فاخر به زمین میبارد. اینست گردش زندگی، ادامه ی زندگی یک نقطه نیست، یک خط است که تا بی نهایت دور میرود. من و تو روزی در کنار هم تا بی نهایت این خط را طی خواهیم کرد. هر دو ماهی دست به دست هم دادند و گفتند که اکنون قدر رفاقت چند ساله را دریافته اند. اندوهگین نباشیم که هنوز زمان باقیست. شاید بهتر باشد که صبر پیشه ی خود کنیم. قدیمیها میگویند که ما با دعای کسی بدنیا نیامده ایم تا با نفرین کسی از دنیا برویم. عمر ما به زمین است.

آنها همگی خفتند. روز شب شد و شب صبح. برآن پهنشدت حتی دیگر اندیشه ای هم بجای نمانده بود. همه در

بود و کدامین دروازه را بروی شما باز خواهد کرد.

یکی از ستاره های دریائی از ماهی متفکر پرسید آیا دیگر شفائی هم وجود دارد؟ ماهی سرش را بزریر انداخت و با صدائی بم و گرفته ادامه داد و گفت: بسیار مردمانی از کنار این رود گذشته اند، به آن نگاه کرده اند و بعد پی کسب و کار خود رفته اند. آنان که بازرگان بودند، دانشمند و یا آنان که به میهمانی میرفتند. تنها از میان آن همه چند تنی به آوای رود گوش دادند و با پوستشان معنی آن را درک کردند. رود جاریست، جاری میشود، ادامه دارد، متوجه باش که چه جریانی دارد. از جائی میآید و به جای دیگری میرود. سفر میکند و تمام خصوصیات نقطه ی اول را حمل کرده و به نقطه ی دوم و سوم و نقطه های بعدی میرساند. رود حامل جاری بودن است - در نگاه من و تو که به تماشایش مینشینیم، رود در همیشه و در همه حال آنجاست، زیرا که جریان آن را می بینیم. در رود نه گذشته ای می بینی و



خود را با تمام اهل محله اعلام می کنم. با روئی برافروخته و با اضطرابی که دهانش را تلخ کرده بود، برجای نشست و آرزوی روزهای خوشی را کرد. کوه دگری روی به همگی کرد و گفت عذرخواهی فایده ای ندارد، شاید ماهم همراه با بقیه موجودات منهدم شویم اما حتی در این صورت هم از ما سلب مسئولیت نخواهد شد. روح آیندگان نیز از ما شکوه ها خواهد داشت. ما سپاس آنچه را داشتیم نکردیم، شاید بهتر آن است بجای بحث های فلسفی و غصه خوردن همگی یکصدا و همبسته شویم و از خداوند تقاضای بخشش کنیم. میگویند خداوند بزرگوار است و گناه بندگانش را می بخشد، بیآیند پرهیزگار شویم. صدای دیگری از گوشه ای شنیده شد که گفت: من میتوانم تا سحرگاهان در اینجا بنشینم و برای شما دوستان خوب داستانها و قصه های متنوع بگویم تا آن درکی را که باید شما از زندگی داشته باشید بیاید. اما بیهوده است گویا باید وقتش به سراغتان بیاید. من نمیتوانم به شما بگویم آن چیز دیگر چیست، خودتان بموقع اش در خواهید یافت و گویا به آن نزدیک خواهید شد. من دانشمند یا پند و اندرزبده نیستم، اما تنها میدانم که چگونه گوش فرا دهم و چگونه نگاه کنم. اگر شما دوستان خوب من راز درونی سنگ را یافته و با او همدرد و همدل شده بودید، این چنین افسرده و غضبناک نبودید. چه کسی گفته است که سنگها احساس ندارند، که سنگها خاموش اند. من خود که کوتاه هستم با سنگها حرف میزنم. ساعتها می نشینم و به آنها نگاه می کنم، از آنها درس می گیرم. همه ی سنگها رگ و ریشه دارند و میخواهند دهان باز کنند و راز دنیاها را چندین هزارساله را برای آنان که دوستش دارند بگویند. بلی میشود با سنگها سخن گفت. آنها بمن گفتند که باران سنگ را باور ندارند و

تایحال بعنوان نمونه هم برسر و مغز کسی آوار نشده اند. نمیشود بدون دانائی پیش بینی نشده ها را کرد. در هیچ کتابی از تاریخ و جغرافیا نامی از باران سنگ برده نشده است. من به یقین میدانم که سنگ ها به کوه خیانت نخواهند کرد. شاید که این خود نیز یک دروغ بیشتر نباشد.

کوه آرام یقه ی کتتش را بالا کشید و گفت: ما واسطه ی میان خیر و شر نیستیم، ما خود خیر هستیم. به دنبال تجربه های قاسخ و گران قیمت خود بودیم، آموختیم، حق شناسی را کشف کردیم. ما سپاس خواهیم گفت. اکنون سپاس آنچه را که آموخته ایم باید بگذاریم. میگویند فواره چون بلند شود سرنگون شود. این رسم کجاست که از گرمای خورشید زنده باشیم و معنی آفتاب را ندانیم. آفتاب را بفهمیم. گرما را با خنده در بغل بگیریم و به او سلام دهیم. معنی یک برگ سبز را بدانیم. برگ در یک ثانیه ی بارور متولد میشود. میگویند اگر با برگها چند ثانیه ای مهربان باشیم سبز خواهند شد. برگهای سبز همگی حرمت یک درخت هستند. آنان که برگ را نمی شناسند، مصرف لبخند و مصرف اشتیاق و عشق را فراموش کرده اند. آنان که عاشق میشوند، آنان که در باد می دوند، بدنبال یک آفاق از آموختن و قضاوت خویش هستند و بعد از قضاوتهای درونی، هوا را دوست خواهند داشت. گرم یا سرد. هوایی که خفتگان خسته از خواب را بیدار میکند و به شعرو شعور میرساند.

صبح هنگام از خوابی عمیق برخاستم. روز جدیدی در برابرم نمایان شد. هرگز چنین خوابی من را چنین نونکرده بود. شاید به راستی به گونه ای دیگر از نوزاده شده بودم. اما نه، خود را باز شناختم. اکنون نیک بیدار بودم. آفتاب رنگ دگری داشت. انگار حباب هائی در درونم به بالا و پائین میرفتند. روز تازه ای در عمر من

دمیده بود. همه چیز با معنا و پرشکوه بود. برای اول بار حباب در دنیای خارج با درون من هم آهنگی داشت. هیچ چهره ای و هیچ نمائی مرا پریشان نمیکرد، همه چیز همانگونه ای که باید باشد میبود. گونئی چهره ی جدیدی از من و دنیای من بود. اندیشه های تازه به من کمک کرد تا افکارم را شکل دهم. پوسته ی خود را بشکنم، صدف اطرافم را سوراخ کنم، خارج شوم و در هر مرحله گردنم را کمی بالا تر و بالا تر بگیرم.

در آن صبح هنگام آفتاب زندگی در شهر ما هم چهره ی دگری پیدا کرده بود. از کنج دور آسمان ابرهای به سوک نشسته آهسته اشکها را از چهره ی خود زدودند، باد آمد دست نرم ابر را گرفت و هر دو به میهمانی کوه رفتند. باهم همصدا شدند و سخنها گفتند. سراسر دشت را رنگ و بوی تازه ای گرفته بود. اقیانوس ها، دریاها، نهرها و چشمه سارها، ماهیهای کوچک و بزرگ، کوههای کوچک و بزرگ همگی بدور هم جمع شدند. توده های مردم و دهقانان همه بر سر یک سفره نشستند، بر آنها اتفاق تازه ای افتاده بود. همگان عینکهای سیاه ناسپاسی و بدبینی را برداشته بودند. خداوند عدسی چشم دگری به آنها هدیه کرده بود. نگاه هایشان متفاوت بود، مثبت بود. در شهر پیچیده شد که خداوند تقاضای بخشش بندگانش را قبول کرده و آنها را بخشیده است و از آن جهت بود که زمین تصمیم گرفت نذر بدهد. زمین محصولش را، خورشید گرمایش را، باران رحمت اش را، فیل دنداننش را، گل لطفاتش را و آدمها خونشان را نذر دادند تا باران سنگ نیارد. و چون آفتاب در شهر ما برآمد بجای باران سنگ، باران معطر غنچه و شکوفه بر سر مردم آمد. زمین شهر را گلهای سفید بهشتی و شکوفه های خندان و سر مست فرش کردند.



## «اسپینوزا را بهتر بشناسیم»



سالهاست آلبرت یونائی را می شناسم و از دیرباز میدانستم که چنته ای پر دارد. بارها از او خواستم که بنویسد و طفره رفت تا نزدیک به یکسال قبل آب پاکی روی دستم ریخت که: «مادام که با جهل و قشری گری از روبرو مبارزه برنخاسته اید، مرا با شما کاری نیست!»

پس از انتشار شماره قبل آلبرت بدیدارم آمد، روبرویم نشست و چند پاکت ضخیم جلویم گذاشت و گفت: «حالا که شوفار شهامت کشیدن ماشه را بروی منادیان جهل پیدا کرده، من با افتخار در کنار شما می ایستم!» باو گفتم که علت مدارا نمودن ما آن بود که بقول مولانا، قصد به «وصل کردن» داشتیم نه ستیز و ماشه راهم ما نکشیدیم بلکه در مقابل و یروس جهل سپر گرفتیم - و بحث میانمان شعله کشید و به درازا انجامید و..

یونائی عاشق دانستن است و بهمین دلیل، هم زیاد میخواند و زیاد هم جذب می کند - اما اندیشه ای رها از بند نوشته ها دارد و در نقطه نظرهای شخصی متکی به برداشت و شعور خود میباشد. او یهودیت راستین را فارغ از آلودگیهای جهل و خرافات میدانند و در این رهگذر به باروخ اسپینوزا فیلسوف نام آور قرن هفدهم اقتدا میکند.

ما پیوستن آلبرت یونائی را به جمع قلمزنان شوفار خوش آمد گفته، بنا بخواست او اولین نوشتار او را که به زند گینامه و بررسی افکار فیلسوف بزرگ یهودی اسپینوزا پرداخته بعنوان آغاز کار او به خوانندگان خود پیشکش مینمائیم.

آورد. ولی روح کنجکاوش ارضاء نشد و آن معلومات را در تشریح و توجیه امور دینی نارضا یافت.

از این رو به آموختن زبان لاتین نیز پرداخت تا بدین وسیله بتواند با دنیای دیگری از علم و فرهنگ آشنا شود. اسپینوزا به احتمال قوی از افکار داگوستا دانشمندی که مانند خود او خرد گرای محض بود تأثیر پذیرفته است. مقصود اینکه تفکرات و تألمات فلسفی و آشنائی با فلسفه ها و اندیشه های خرد گرایی در

ایسرائل که از استادان قبلا بود و سامونل مورتیریا، تلمود شناس عصر به تحصیل زبان عبری و دروس دینی همت گماشت و در فراگیری زبان و دروس مذکور به زودی تا آن حد پیشرفت کرد که در سنین جوانی به خوبی از عهده خواندن و فهمیدن کتب معتبر عبری برآمد. اسپینوزا به تأمل در متن تورات و رموز و اسرار تلمود همت گماشت و در فرهنگ عرفانی (قبالا) و تاریخ و سرگذشت قومش به کاوش پرداخت و اطلاعات و معلومات عمیق و وسیع بدست

باروخ اسپینوزا در ۲۴ نوامبر ۱۶۳۲ میلادی در کشور هلند در شهر آمستردام در یک خانواده سرشناس یهودی مارونی سفاردی (اسپانیائی - پرتغالی) بدنیاء آمد. والدینش وی را باروخ یعنی «متبارک» نام نهادند.

دوران کودکی و نوجوانی را در رفاه و آسایش گذرانید و با آداب دینی یهود تربیت یافت و از امکانات تربیتی خوبی برخوردار شد. در مدرسه عبری آمستردام (یشیوا) در محضر مدرسان و دانشمندانی چون منشه بن



اسپینوزا مؤثر اقتاد. از آنجا که اظهار تفکرات و اندیشه هایش با منافع مذهبیون قشری تضادی آشکار داشت و بهمین علت در ابتدا به تطمیع و تهدیدش پرداختند اما نه تطمیع نه تهدید هیچ یک مؤثر نیفتاد زیرا او به آنچه می اندیشید مؤمن بود و در اعتقاد خود استوار. از این رو در سال ۱۶۵۶ وی را به محکمه کشاندند (محکمه ای از نوع محاکم تفتیش عقاید قرون وسطی). محکومش کردند و کافرش پنداشتند و لعنت نامه ای بسیار غلیظ و شدید برایش نوشتند و در مجامع دینی در حضور عده کثیری خواندند و بدین وسیله از جامعه یهود طردش کردند.

و اما چون قضات این محکمه عده ای از خدا بیخبر و قشریون مالا مال از خرافات و موهومات بودند او تصمیم این محکمه را بهیچ انگاشت و در برابر آن هرگز از خود ضعفی نشان نداد زیرا دانشش ایجاب میکرد در مقابل تصمیم یکعده زاهد ریائی هرچقدر هم که ناگوار باشد استقامت ورزد تا بر آنچه پیش آمده رضا دهد و خطای خطاکاران و لغزش جاهلان را ببخشد، زیرا معتقد بود همه امور طبق حکم سرمدی خداوند جریان می یابد و در نظام عالم شری وجود ندارد. لذا پس از دریافت خبر تکفیر با خونسردی گفت «این مرا به کاری که نمی بایست انجام دهم وادار نمی کند».

پس از دریافت خبر تکفیر و محکومیت دائمی از آمستردام خارج شد و در قریه کوچکی در بیرون شهر آمستردام در اطافی که در زیر یک شیروانی واقع بود منزوی شد و برای امرار معاش به شغل تراشیدن عدسی عینک که آنرا در جامعه یهود آموخته بود اشتغال ورزید و با خاطری مطمئن به تفکرات علمی و فلسفی و تألیف و تصنیف پرداخت. در همین زمان بود که در دفاع از خود رساله دفاعیه ای بزبان اسپانیائی نگاشت که مفقود شده است.

اما آنچه از او باقی مانده یعنی متن

مدافعات او در دادگاه شرع در نوع خود شاهکاری بی نظیر است. و آنچه ذیلاً از نظر شما میگذرد گوشه هائی از این مدافعات است که نشان دهنده ایمان او به یهودیت راستین و منطقی است.

خدا موجودیست که ماورای او موجودی نیست. مقصود من از خدا جوهر تمام صفات نامتناهی است که هر یک از آنها مبین ذات سرمدی و لایزال اوست - حال آنکه بنا به برداشت قشریون مکتبی، خدا مانند انسان از تن و نفس ترکیب یافته و دستخوش انفعالات است و این نشان میدهد که ایشان تا چه اندازه از شناخت راستین خدا دورند.

تمام اشیاء بموجب قوانین طبیعت نامتناهی او پدیدار شده و اجباراً از ضرورت ذات او ناشی میشود. فقط ذات خدا است که منشأ پیدایش اشیاء است و هیچ عامل خارجی حتی هیچ یک از انسانها در فاعلیت او دخالتی ندارند.

این قدرت مطلق خداوند از ازل در کار بوده و بهمان صورت تا ابد نیز در کار خواهد بود. ممکن نبود اشیاء به صورتی و نظامی دیگر جز صورت و نظام موجود به وجود آیند. اشیاء به وسیله خدا در عالیترین مرتبه کمال بوجود آمده اند و خلاصه قدرت خدا عین ذات اوست بنابراین هرچه وجود دارد نمایانگر قدرت خدا است که علت جمیع اشیاء است.

صفت فکری یکی از صفات نامتناهی خدا است که مبین ذات لایزال اوست قدرتی که توده مردم خصوصاً مذهبیون قشری به خدا نسبت میدهند نه تنها قدرتی بشری است بلکه این طرز فکر نشان میدهد که آنها خدا را مانند انسان یا موجودی شبیه او تصور می کنند و قدرت او را با قدرت پادشاهان اشتباه میکنند. همه باید به پذیرند که ممکن نیست بدون خدا چیزی وجود یابد یا به تصور آید زیرا همگان قبول دارند که او یگانه علت تمام اشیاء است. از من پرسیده اند که شناخت خدا در زندگی ما چه فایده

ای دارد. من به آنها میگویم ما اگر هر فعلی را با اتکاء به ذات خدا انجام دهیم، از طبیعت او بهره مند میشویم و هراندازه که معرفتیمان به او بیشتر باشد، آرامش روحی بیشتری خواهیم یافت. علاوه بر این خواهیم آموخت که عالیترین مسرت یا سعادت فقط در معرفت خداوند است.

اطاعت از امر خداوند بما میاموزد که نباید از کسی تنفر داشت، نباید کسی را حقیر شمرد، نباید کسی را استهزاء کرد، نباید بکسی خشم گرفت و نباید بکسی بخل ورزید. کسی که خداوند را قبول دارد میداند که باید به آنچه دارد راضی باشد، به همنوعش کمک کند نه از روی دلسوزی یا جانبداری یا عقیده به خرافات مذهبی بلکه تنها به هدایت عقل و به اقتضاء زمان و محیط مجموعه این دستورات و تمکین به آنها به ساختار اجتماعی ما قوام و دوام میدهد.

من ناتوانی انسان را در تسلط به غرائز خود بندگی مینامم، زیرا کسی که تحت سلطه غرائز خویش است مالک خود نیست. کسی که تحت هدایت عقل زندگی می کند حتی الامکان میکوشد تا نفرت، خشم یا بی اعتنائی دیگران را نسبت به خود با عشق و کرامت پاداش دهد. کسی که میخواهد آزار دیگران را با نفرت تلافی کند مطمئناً زندگی اسفناکی خواهد داشت. برای آدم بدبخت داشتن شریک در بدبختی نوعی تسکین است.

کسی که تحت تأثیر ترس عمل میکند و از ترس شر عمل خیر انجام میدهد تحت هدایت عقل نیست. خرافاتیان و مؤمنان قشری که توانائی تعلیم فضیلت و تقوی را ندارند و ناچار به بدگویی از شرمی پردازند و بجای اینکه به وسیله عقل در هدایت انسانها بکوشند، آنها را در ترس نگه می دارند و در نتیجه موجب میشود که آنها از شر اجتناب کنند نه اینکه به حکمت عشق ورزند و بنابراین دیگران را هم مانند خود



دانش و اطلاعات دقیقی بدست آورد از شریعت موسی و از تعلیمات عیسی به خوبی آگاه شد. به مطالعه کامل کتب فلسفی یهود بالاخص «دلالة الحائرين» موسی ابن میمون» پرداخت. با این حال عده ای او را ضده دین یهود و شریعت موسی دانسته اند و چنانچه گذشت در اثر دسیسه یکعده قشرون و متعصبین و خرافه پرستان از جامعه یهود طرد گردید. اما یهودیان واقعی و پیروان عقل او را مؤمن راستین بدین یهود پنداشته و نوشته اند که او یهودی بدینا آمد و یهودی زندگی کرد و یهودی مرد. نوالیس شاعر و دانشمند آلمانی او را سرمست خدا خوانده، ولتر او را نمونه اعلاى فضیلت معرفی کرده و هگل او را منکر جهان شناخته است و بسیاری از دانشمندان جهان او را پیرو شریعت موسی دانسته اند. نه یهودی سنتی و مکتبی. او در بند عقلش بوده و آنچه را درست تشخیص داده پذیرفته و آنچه را نادرست

دچار نکبت میکنند. جای شگفتی نیست که آنها درحین اینکه مزاحم انسانها هستند مورد نفرت آنان نیز میباشند. انسان آزاد کمتر از هر چیزی درباره مرگ می اندیشد و حکمت وی تأمل درباره مرگ نیست بلکه تأمل درباره زندگی است. سعادت چیزی نیست مگر همان آرامش خاطر که از شناخت حکمت الهی سرچشمه میگردد و تکامل عقل چیزی نیست مگر شناخت خدا و صفات و افعال او. اگرچه عشق بخدا بی انتها است باوجود این تمام کمالات عشق را دارد.

اسپینوزا تمام عمر خود را وقف فرهنگ و دانش کرد، به چیزی جز علم و حکمت نیندیشید، زبانهای گوناگون: عبری، لاتین، یونانی، هلندی، ایتالیائی، اسپانیائی، پرتغالی، آلمانی و فرانسه را فراگرفت و در زبانهای عبری و هلندی و اسپانیائی مهارت کامل یافت. از فلسفه های گذشته به ویژه فلسفه یهود و فلسفه مدرسی و فلسفه دکارت



## HOLIDAY FABRICS

وارد کننده و فروشنده

بهترین انواع پارچه های پرده ای و رومبلی

با نازلترین قیمت، از تولید بمصرف

411 E. Olympic Blvd.  
Los Angeles, CA 90015  
Between Maple & Wall  
(Downtown L.A.)

(213) 689-9600



### باباطاهر عربان

بی تیه یکدم دلم خُزَم نمونه  
وگر روی ته ونیم، غم نمونه  
اگر درد دلم قسمت نمایند  
دل بی درد در عالم نمونه

### از فروغ فرخزاد

بخشی از شعر بلند «فتح  
باغ»

سخن از پیوند سست دو نام،  
و هماغوشی در اوراق کهنه یک دفتر  
نیست.  
سخن از گیسوی خوشبخت من است  
با شقایق های سوخته بوسه تو  
و صمیمیت تن هامان، در طراری  
و درخشیدن عربانیمان  
مثل فلس ماهی ها در آب  
سخن از زندگی نقره ای آوازست  
که سحر گاهان، فواره کوچک میخواند.

### از: احمد شاملو

چه راه دورا  
چه راه دور بی پایان!  
چه پای لنگ  
نفس با خستگی در جنگ  
من با خویش  
پا با سنگ  
چه راه دور  
چه پای لنگ

### از عطار نیشابوری

ای جان ما شرابی از جام تو چشیده  
سرمست اوفتاده، دل از جهان بریده  
وی جان ما به یکدم صد زندگی گرفته  
تا از رخت نسیمی بر جان ما وزیده  
عشقت بلا ابالی در چارسوی عالم  
پیران راه بسین را بر دارها کشیده  
ای در حجاب عزت پنهان شده ز غیرت  
نادیده گرد کویت پیران کار دیده  
تو همچو آفتابی، در پرده ها نشسته  
یک آه عاشقانه صد پرده بر دریده  
عطار دور بسین را اندر مقام وحدت  
پروانه وار جاناش در شمع تو پریده

### گوشه ای از کتاب

غزل غزلهای سلیمان  
من، گل سرخی از شارون،  
و زنبق دره هایم.  
زنبقی رسته میان خارها.  
همچنان دل داده ام،  
بین دیگر دختران.  
چون تک درخت سیب  
در میان جنگلی وحش است  
دل داده ام در جمع مردان دگر.  
در سایه این تک درخت  
آرمیدم  
میوه اش چیدم  
و طعم شیرینش چشیدم.

## ما و شما



• یشتوانه ما، مقالات، مطالب و نظریاتی است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر در شوفار می فرستند.

• در این صفحه تنها به نظرات و نامه هائی اشاره می شود که نام نویسنده (و یا گوینده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از جواب نامه های بدون امضاء و باباسخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شوفار نویسندگان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از جواب مطالبی که با خط منشی نشریه معاشرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) و آدرس ما بنت مجله چاپ شده است □

### سخنی با خوانندگان گرامی شوفار

• نامه های بدون امضاء - هرچند، کراراً از خوانندگان گرامی خود تقاضا نموده ایم که نامه های بدون امضاء برای ما نفرستند، با وجود این هراز چندگاه نامه ای بدست ما میرسد که بدون امضاء میباشد ولی حاوی مطلب یا مطالب بسیار زیبا و جالب توجهی است که متأسفانه بی نشانی بودن نامه ما را از انتشار آن باز میدارد. بنابراین مجدداً توجه خوانندگان خود را باین نکته معطوف میداریم که چنانچه مایل به محفوظ بودن نام خود میباشید، این امر را در نامه خود تذکر دهید تا از ذکر نام شما خودداری شود.

### • نامه های مربوط به مقاله قشری گری و آئین یهود

تعداد نامه هائیکه در مورد این مطلب بدست ما رسیده به چند صد نامه میرسد که این نامه ها به تفصیل در سلسله نوشتارهای ما تحت عنوان بالا مورد بحث و تحلیل قرار خواهد گرفت.

• آقای یومطو بیان از اسرائیل که مهندس فیزیک هسته ای میباشد طی نامه ای جدول جالبی از اربطاط عددی واژه های مقدس در عبری برای ما ارسال داشته اند که از توجه این خواننده گرامی سپاسگزاری مینمائیم.

• آقای سلیمان شوهر می نویسد: «مقاله برگزیده اثر استاد نوراله خرازی را مطالعه نموده لذت بردم و به قلم توانای ایشان هزار آفرین گفتم. من همیشه به فرزندانم گفته ام و خواهم گفت که ما بهترین مسلک دنیا را داریم. یهودیت یعنی همه چیز مادام که مشتی قشری روحانی نما درهای این گلستان را بروی همه نبسته باشند!»

• آقای الف - دانشگر از نیویورک مطالبی برای ما ارسال داشته اند که ضمن سپاس فراوان از ایشان قسمت هائی از نوشته ایشان را ذیلاً از نظر خوانندگان عزیز میگذرانیم:-

«مردم توقع دارند که نویسنده با قلم خود همه معایب اجتماع را اصلاح کند - بعبارت دیگر اینها میخواهند قلم نویسنده معجزه کند آنها معجزه عصای حضرت موسی! حال اگر نویسنده بتواند با نیروی قلم خود بی نظمی ها و معایب اجتماع را از بین ببرد، تازه لطمه به کار کسانی زده است که از برکت همان بی نظمی ها درآمد عظیمی دارند.»

• خانم پروانه حکیم از نیویورک می نویسد: اخیراً در مراسم سوگواری پدر یکی از دوستانم در منزلشان بودم. خانم ها

یکطرف آقایان طرف دیگر! از این تبعیض که خود جای بحث دارد بگذریم. حین اجرای مراسم مینحا و عرویت خانم ها بقدری بلند با هم گفتگو میکردند که صاحب عزا عصبانی شد و سر آنها فریاد زد. من نمیدانم چرا مراسمی که باید در فضائی سرشار از صداقت و ایمان انجام گیرد تبدیل میشود بیک انجام وظیفه. بقول دوستی این شلوغی های موقع نماز نه فقط نشانه بی احترامی به دین ماست، بلکه بی حرمتی به روح شخص در گذشته نیز میباشد.

• آقای منصور نصیری می نویسد: جامعه ما، بویژه رهبران آن گوئی مثل کبک سرشان را زیر برف کرده اند و متوجه ضایعات وحشتناکی که دامن گیر مردم ماست نیستند.

نشریه شما که عملاً ارگان بزرگترین سازمان یهودی ایرانی در خارج از ایران است چرا از ریخت و پاشهای وحشتناکی که در مهمانی های خانوادگی میشود سخن نمی گوید؟ چرا از عروسی هائی که میزان خوراکی آنقدر زیاد است که مردم نزدیک است کارشان در اثر پرخوری به بیمارستان بکشد هیچ نمی گوئید؟ چرا نشسته اید و شاهد سقوط همه ارزشهای یهودی هستید؟

شوفار: آقای نصیری به تازگی به جمع خوانندگان شوفار پیوسته اند. صفحات نشریه ما شاهد مبارزات بی امان ما علیه اینگونه بیماریهای اجتماعی بوده و هست و رهبری جامعه - دست کم تا آنجا که مربوط به خدمتگزاران مردم در قدراسیون یهودیان ایرانی میباشد - نه فقط کبک گونه سر بزیر برف نکرده بلکه با گردن افراشته و بدون هراس از عکس العمل های نامساعد، باین مظاهر آلودگی و هدر دادن های بی منطق بمبارزه پرداخته است.

دست شما را که نگران مردم خود میباشید صمیمانه می فشاریم.



## اخبار سازمانها

### هیئت اجرائی فدراسیون یهودیان ایرانی

پس از بررسی های لازمه که در مورد چگونگی انجام فعالیت های فدراسیون و بهره برداری مطلوب از خدمات علاقمندان به امور اجتماع بعمل آمد، چنین تصمیم گرفته شد که امور اجرائی فدراسیون یهودیان ایرانی بعهده گروهی از فعالان جامعه گذاشته شود که علاوه بر سوابق کار اجتماعی و دلبستگی مطلق به یگانگی جامعه و اهداف فدراسیون فرصت و نیروی کافی نیز برای انجام کارها داشته باشند. از این رو هیئت اجرائی فدراسیون یهودیان ایرانی مرکب از افراد زیر تشکیل گردید:

- |                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| ۱- دکتر سلیمان آقائی    | ۹- آقای عزت اله دلجانی |
| ۲- آقای صیون ابراهیمی   | ۱۰- آقای فرد دماوندی   |
| ۳- آقای الیاس اسحاقیان  | ۱۱- آقای مسعود حکیم    |
| ۴- دکتر جمشید ایست      | ۱۲- آقای سلیمان رستگار |
| ۵- دکتر باروخ بروخیم    | ۱۳- راو داوید شوفط     |
| ۶- دکتر کورش بنایان     | ۱۴- مهندس سام کرمانیان |
| ۷- خانم منیره پورنظریان | ۱۵- خانم ملیحه کشفی    |
| ۸- آقای روبن دخانیان    | ۱۶- آقای صمد کشفی      |

هیئت اجرائی فدراسیون در ماه آوریل ۱۹۸۹ آغاز بکار نموده اند و علاوه بر وظائف جاری، دوام مهم دیگر را نیز بررسی و نسبت به انجام آن اقدام خواهند نمود.

- ۱- تعیین افراد ذیصلاح دیگری که شایستگی و آمادگی پوستن به هیئت اجرائی را دارند؛
- ۲- بررسی چگونگی انجام انتخابات فدراسیون یهودیان ایرانی.

### مراسم دید و بازدید پسخ

مراسم دید و بازدید پسخ که همه ساله از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی برگزار میگردد در سال جدید نیز با شکوه بیشتری در محل اسکاتیش رایت برگزار گردید. در این مراسم بیش از سه هزار و پانصد نفر از قشرهای مختلف جامعه شرکت کردند.

منظور فدراسیون از انجام این مراسم آشنائی هرچه بیشتر افراد اجتماع در محیطی سالم و بی پیرایه میباشد که خوشبختانه در سال جاری نیز با استقبال شدید مردم مواجه گردید.



### پیوند های زناشوئی

مهناز نجات	پرو یز کهن
کارمن مایر	شاهرخ سلمان تیموری
شیدا نهروائی	جمشید ابراهیمی
افسانه فیض جو	مهران حقانی
دیانا داوری	کامران نعمان پور
کتی خلیقی	آندره سرائی
مارلین راد فر	فرهاد دلال زاده
فرحتناز باستانفر	حمید مشیان
ناهید رشیدی آزاد	ژوزف مقدم
فریبا بصیرت مند	جیکوب ارادت
مرگان ظهوریان	فریدون حکیم
دالیا نوذر	رامین گوئل
شراره سلیمانزاده	حمید معتمد
ویدا مشیان	ژاک نظریان
فریبا بروخیم	یحیی رستگار
شارون بیکر	جیکوب تابان
نازیلا لازاریان	بیژن نعمان
دیانا هارونیان	عزری نامور
آریتا خالپری	ژوزف ماهگرفته
الهه مختارزاده	جهانگیر لیمودیم
مرگان موسویه	داوید کاشانی
فرانک رستمیان	شاهرخ جان پناه
ژینا شایع فر	فرهاد طالع
آزاده بلور	فرامرز آقاری
کتایون شائولیان	رحیم کهن
کاترین شکیب خو	ژان کهن
فرحتناز فولاد فر	فرامرز عزیزیان
دزیره بابااف	فرهاد ضرابی
دوریس برکهنائی	بهرام نورامید

### برمیتصوا

هومن فرهمند	موریس نظریان
مایر نظریان	پیمان کتیرائی
مایکل نظریان	آکن لاهیجی
شهریار اسحقیان	ناتالی شومر



## مرکز کاربایی یهودیان

### وابسته به فدراسیون یهودیان امریکایی درلوس آنجلس بزرگ

**سیمون ر:** سابقه کار در نقاشی - فوق لیسانس در نقاشی و مجسمه سازی  
**مهندس با فوق لیسانس** در حال حاضر شاغل در یک کمپانی آمریکایی  
حسابداری با لیسانس تجربه در کامپیوتر  
متخصص رژیم غذایی با فوق لیسانس و سالها سابقه کار

**شرکت ایرانی** به تعدادی تکنیسین آلام و تلفن سیستم احتیاج دارد ۵۶۸۵-۹۹۹ (۸۱۸)

**هیتراب:** با تجربه در گل آرایی - در منطقه ولی جویای کاری باشد.

**پریوش ج:** با تجربه در حسابداری و کارهای دفتری - (تجربه در آمریکا)

**رابی ک:** دفتر دار - با لیسانس - تجربه در حسابهای دریافتی و پرداختی و تمام کارهای دفتری.

**یعقوب ن:** کمک به داروساز - با سالها تجربه در داروخانه دارای اتومبیل و آشنا به زبان انگلیسی

**فرامرز ت:** کمک آشپز یا ظرف شویی - با تجربه کار در رستوران و یا سرایداری و نگهبانی.

**حشیم آ:** سرایدار و یا نگهبان حاضر به انجام هر کار خدماتی می باشد.

**ایزک ل:** مهندس برق با ۱۰ سال سابقه کار کامپیوتر. دارای لیسانس از آمریکا.

**دیانا:** وارد کننده اطلاعات در مورد کامپیوتر جویای کار در سطح مقدماتی می باشد.

**ادنا س:** جویای کار در یک داروخانه می باشد با ۲۰ سال سابقه کار.

## سازمان فرهنگی نصح

افتتاح کودکستان نصح اسرائیل را در سال تحصیلی ۹۰-۱۹۸۹ در محل جدید با اطلاع میرساند. مدرسه نصح اسرائیل از هم اکنون از کودکان ۳ - ۵ سال ثبت نام مینماید.

مربیان با تجربه کودکستان با امکانات نوین تربیتی به آموزش نونهالان یهودی خواهد پرداخت. جهت ثبت نام و اطلاعات بیشتر با تلفن ۲۲۱۸-۵۴۳ تماس حاصل فرمائید.

برنامه مخصوص جهت کودکان ۲ تا ۳ سال

برنامه جدیدی جهت انتقال آسان کودکان ۲ تا ۳ سال به کودکستان تهیه و آماده بهره برداری است. در این برنامه کودکان سنین پائین سه روز در هفته در کلاسهای مخصوص همراه با والدین تعلیم خواهند دید و برای کودکستان بصورت نیم وقت و تمام وقت آماده خواهند شد.

محل کودکستان: ۱۵۳۷ فرانکلین در منطقه سانتامونیکا

### مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

با کمال خوشوقتی به استحضار عموم میرساند که چون طبق تصمیمی که قبل از آغاز بنای مجتمع توسط اعضای هیئت مدیره و تصویب کلیه اعضای مجتمع فرهنگی اتخاذ شده بود، بنای مجتمع و تأسیسات مربوطه هدیه ای است به ارتص اسرائیل لذا پس از مطالعات زیاد نام مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی ولی از این تاریخ به بعد به مجتمع فرهنگی ارتص تغییر یافته و نسبت به ثبت نام جدید اقدامات قانونی آغاز شده است.

ضمناً چون مجتمع فرهنگی ارتص متعلق به کلیه یهودیان ایرانی و در خدمت آنان است، و همه همکیشان ارجمند عملاً اعضای مجتمع فرهنگی ارتص میباشند، توجه عموم را به این نکته معطوف میدارد که هر بار اعلامیه ای با ذکر جمله «مخصوص اعضا» از سوی مجتمع فرهنگی ارتص منتشر و پخش میشود، منظور آن کلیه همکیشان گرامی می باشد.

### اطلاعیه مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

اغلب مشاهده شده و میشود که با ازدست رفتن یکی از اعضای خانواده، وابستگان شخص متوفی جهت انجام مراسم کفن و دفن و تهیه محل مناسب در یکی از گورستانها با مشکلات فراوانی روبرو میشوند و ضمن اینکه در آن ساعات حزن و اندوه شدید باید طبق دستور دین شخص متوفی را هرچه زودتر به خاک بسپارند، ناچار هستند برای تهیه مقدمات و تشریفات به دو و یا حتی سه مؤسسه مختلف در نقاط مختلف شهر بزرگ لوس آنجلس مراجعه نموده و هر شرایط سخت مالی را که به آنها تحمیل میشود بدون چون و چرا قبول نمایند. از این رو پس از بحث و مذاکره مفصل، و با وجود مشکلات مالی فراوانی که در این راه وجود داشت، مجتمع فرهنگی ارتص موفق شد علاوه بر اتیاع قطعه زمینی در ایدن مموریال واقع در خیابان رینالدی تقاطع سپولودا، به سه مؤسسه مسئول انجام تشریفات قراردادهای جداگانه منعقد نماید، به نحوی که هنگام وقوع واقعه ناگوار برای هر فرد از اعضای خانواده، وابستگان مسئول بتوانند با یک تلفن به مجتمع فرهنگی ترتیب تمام تشریفات را بدهند.



# داستانهای از اگاذا

## علت طلاق

شخصی برای عرضه طلاق به او مراجعه میکنند. او طبق معمول علت جدائی را جویا میشود. او میگوید زنش بسیار بی انضباط و نامرتب و درپاکیزه نگاهداشتن خانه هیچ اقدامی نمیکند. او که این موضوع را علتی برای طلاق نمی بیند کوشش میکند که او را از طلاق منصرف کند اما چون از گفته های خود نتیجه نمی گیرد فکری بخاطرش خطور میکند باو میگوید چند روز دیگر بجای دفتر به خانه اش بیاید تا طلاق نامه را بنویسد. سپس او به زن خود میسپارد که در آن روز که مرد به خانه شان میاید خانه را درهم برهم و کثیف کند و هر چیزی را جای دیگری بگذارد. مرد ساعت معین وارد میشود. اول نگاه به خانه و اطاق راو میکند. می بیند هیچ چیز سر جای خودش نیست. مثلاً کفش ها یک لنگه اش اینطرف اطاق و لنگه دیگرش طرف دیگر. کارد و چنگالها کثیف روی میز مانده و جارو وسط اطاق افتاده. وقتی که این منظره را می بیند و با زن خودش مقایسه میکند زنش را بمراتب با سلیقه تر می یابد. بناچار با عرض معذرت از طلاق منصرف و از منزل راو مرخص میشود.

## زن ستیزه جو

مردی نزد او شکایت برد که زنش همیشه باو ستیزه جوئی می کند و از او نفرت دارد و از او تقاضای چاره کرد و از او خواست کاری کند که زنش دست از آزار او بردارد. او از او پرسید آیا عصرهای شبان که وی در کنیسا نماز میگذارد زنش حضور دارد؟ گفت آری، سپس باو گفت من این موضوع را درست میکنم. او عصر شبان در بین موعظه خود گفت «در میدراش آمده است. مردی که زن ستیزه جو دارد پس از مرگ بهیچ وجه روی جهنم نمی بیند بلکه مستقیماً راهی بهشت میشود.» زن که این

لذا، با این امید که تعداد مزارهای تهیه شده سالها بدون استفاده بماند و هیچ خانواده ای دچار حوادث ناگوار بی وقت نشود، بدینوسیله به استحضار همکیشان میرساند که در صورت لزوم میتوانند با تلفن به مجتمع فرهنگی ارتص شماره ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) ترتیب کلیه مراسم کفن و دفن را با رعایت کلیه دستورات هلاخا توسط مؤسسه «خوداگدیشا» بدهند.

درخاتمه توجه عموم همکیشان ارجمند را به این موضوع معطوف میدارد که با وجود مشکلات فراوان مالی که مجتمع فرهنگی ارتص با آن روبرو میباشد و با وجود بدهی فعلی حدود یک میلیون و نیم دلار و پرداخت بهره ماهانه بسیار سنگین، نظر به اهمیت تهیه مزارهای مذکور، مجتمع فرهنگی ارتص زیر بار وام جدید و قبول مسئولیت بیشتری رفته که انتظار دارد همکیشان عزیز با اهدای مبالغی مجتمع فرهنگی را یاری دهند.



سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا ی جنوبی این سازمان بمنظور معرفی و تشویق کودکان و نوجوانان جامعه یهودی بدینوسیله از کلیه دانش آموزان دبستانی و دبیرستانی که از نظر نمرات تحصیلی (داشتن حد اقل دو سال متوالی نمره الف در تمام دروس) و یا از نظر فرهنگی در زمینه های نویسندگی، موسیقی، نقاشی، باله و یا ورزشی برنده جوایزی از مراجع علمی، آموزشی و هنری گردیده اند بدینوسیله درخواست مینماید که ریزنمرات و رونوشت مدارک خود را حد اکثر تا تاریخ ۳۰ آگوست ۱۹۸۹ همراه با ذکر نام، سن، سال تحصیلی، آدرس و شماره تلفن به این سازمان به نشانی زیر ارسال دارند تا از بین آنان در هر زمینه افرادی انتخاب و طی مراسمی معرفی گردند.

2400 Hercules Dr.  
Los Angeles, CA 90046

مراسم بزرگداشت و معرفی بانوی سال و مادر نمونه که یکی از برنامه های سالیانه سازمان بانوان یهود ایرانی میباشد امسال نیز برگزار گردید میزبان برنامه خانم ثریا ملامد بودند.

در آغاز این مراسم خانم ملوک زرگریان بعنوان بانوی سال معرفی شدند و شرح حال و خدمات و زندگی ایشان توسط خانم ملیحه کشفی باطالع حاضرین رسید. بطور خلاصه، خانم زرگریان همسر آقای عبدالله زرگریان میباشند و فارغ التحصیل مدرسه آلیاناس اصفهان هستند. علاوه بر زبان فارسی به سه زبان عربی، فرانسه و

را شنیدید با خود گفت اگر بنا باشد که من با ستیزه جوشیم باعث شوم که مرد مورد نغزتم مستقیم راهی بهشت شود بهتر است که دست از دشمنی و آزار او بردارم و از آن به بعد تبدیل به یک زن صلح جو شد.

## درگذشتگان

ملکتاج فرمند	داود و یکتوری
احترام فرمند	رحیم هارونی
نوش آفرین خرازی	خلیل مطلوب
ایران لاعد دردشتی	خداداد تهرانی
پروین بوشهریان نوری	سلیمان نی داود
ناهید روچل ابریشمیان	داود پورات
قزی خدوی	مسعود لوی الدین
پروین رستمیان	صبون منظورالهی

انگلیسی تسلط دارند. خانم زرگریان از اعضاء با سابقه سازمان بانوان تهران میباشند و دو جلد کتاب «نیایش زن یهودی» از طرف سازمان بانوان بهمت ایشان گرد آوری و ترجمه گردید و در ایران برای اولین بار بزبان فارسی منتشر گردید. ایشان در دیار غربت هم آسوده ننشستند و دو جلد کتاب دیگر منتشر کرده اند که یکی شامل ترجمه دعاهاى شبات و اعیاد مذهبی میباشد و دیگری ترجمه «شمع ایسرائل» و تطبیق آن با ده احکام است.

مادر نمونه امسال خانم و یولت حکمتی میباشد که توسط خانم شمسی حکمت معرفی گردیدند. ایشان در جوانی همسر خود شادروان دکتر همایون حکمتی را از دست دادند و یکه و تنها چهار فرزند خود را به بهترین وجهی تربیت و با تحصیلات عالی بجامعه تحویل داده اند. خانم حکمتی در ابتدا از محصلین و سپس از استادان مؤسسه اُرت در ایران بودند و سالیان سال به دوشیزگان و بانوان جامعه ما فن خیاطی و طراحی لباس را آموخته اند.

# اطلاعیه هیئت موسس کنیسای بنه امونا

## با تأیید خداوند متعال

رامستین، هیئت موسس این کنیسا تشکیل گردیده و در حال حاضر محل مناسبی در منطقه بوری هیلز برای انجام این امر خیر در نظر گرفته شده. بدینوسیله از کلیه همکیشان عزیزى که بهر شکلی توانائی همکاری با این گروه را دارند دعوت مینماید موقتاً با شماره تلفن ۷۷۳۰-۶۵۵ تماس حاصل فرمائید.

گزارش پیشرفت کار و تاریخ آغاز فعالیت کنیسای جدید از طریق شوفار و عنداللزوم دیگر رسانه های گروهی به آگاهی همکیشان گرامی خواهد رسید. هیئت موسس کنیسای بنه امونا (در شرف تأسیس)

\* \* \*

می کنند با توکل به خداوند و امید به پشتیبانی اکثریت یهودیان ایرانی متعهد به آرمانهای انسانی و ارزشهای والای یهودیت و این تعهد که تربیون این کنیسا، علاوه بر نیایش های مذهبی، در اختیار کلیه کسانی باشد که به صبون عشق می ورزند.

این کنیسا فارغ از هرگونه گرایش های قشری و تعصب آلود و با رسالت شناساندن یهودیت راستین بویژه به فرزندان ما بوجود میآید. فرزندانى که با کمال تأسف در این روز و روزگاریا در تیررس آلودگی به اعتقادات فرقه های اعتقادی غیر یهودی قرار دارند و یا در خطر لغزش بسوی قشرون مکتبی. با انکاء به پشتکار و فداکاریهای ارزنده گروهی از مؤمنان به یهودیت

پس از چندین سال که از مهاجرت یهودیان ایرانی به امریکا میگذرد مردم ما این فرصت را داشته اند تا شیوه برگزاری مراسم مذهبی خود را در کنیساهاى مختلف متعلق به همکیشان امریکائی و ایرانی ملاحظه و تجربه نمایند. اکثریت برادران و خواهران ما، اکنون باین نتیجه رسیده اند که وابستگی شدیدی نسبت به شیوه های نیایش سنتی خود دارند که ریشه های ۲۵۰۰ ساله دارد.

بنیان گزاران این کنیسا با توجه به این خواسته و با این هدف که برگزاری مراسم مذهبی باید بصورتی باشد که کلیه افراد جامعه را هم جذب کنیسا نماید و هم علاقمند به حضور دائم در مراسم و فعالیتهای آن، این کار صواب و خیر را آغاز



# فرام ایتالی

نمایشگاه مبلمان ایلولیان

## FROM ITALY

ایلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



### شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلبه لوازم اتاق خواب، انواع میز و صندلی ناهار خوری، بوفه مدرن و استیل وارد کننده مستقیم مبلمان های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را در جای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود

ظریفترین مبلمان جهان  
کلکسیون جدید موعده بسخ رسیده  
مبلمان منزل و محل کار شما  
آماده برای تحویل با بهترین کیفیت  
و قیمت در سراسر دنیا  
فروزای کاشر هدیه موعده بسخ از طرف  
فرام ایتالی به شما مشتریان عزیز

موعده یم شالم

از نمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و

بهترین هارا ارزانتر بخرید



## FROM ITALY

615 N. Western Ave.  
Los Angeles, CA 90004  
(213) 466-6911

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت



CAR ACCIDENT  
SLIP & FALL  
WE HANDLE ANY & ALL

LAW OFFICE OF  
DENISE BREAKMAN NAGHI

8501 Wilshire Blvd., Suite 315  
Beverly Hills, CA 90211

(213) 657-2825

## دفتر حقوقی دنیس ناگی

کلیه حقوق قانونی شما را در نظر گرفته و شما را در امر تصادف،  
لیز خوردگی و افتادن، تصادف با موتورسیکلت و اتوبوس  
و هرگونه صدمات روحی و بدنی کمک و یاری می کند

### WE CAN:

- DO ALL INVESTIGATION
- OBTAIN MONEY FOR YOUR PAIN & SUFFERING
- GET YOUR CAR REPAIRED OR REPLACED
- HAVE YOUR MEDICAL BILLS PAID
- RECOVER LOSS OF EARNINGS
- ADVANCE YOUR COSTS

- ما انجام کلیه تحقیقات را بعهده می گیریم
- دریافت حقوق شما در اثر جراحات
- تعمیر و یا تعویض اتومبیل شما
- پرداخت صورتحساب درمان شما
- دریافت حقوق شما در طی مدت مداوا
- تعیین حق الزحمه در اولین جلسه

تلفن ۲۴ ساعته ۶۵۷-۲۸۲۵ (۲۱۳)

NON-PROFIT ORG.  
U.S. POSTAGE  
PAID  
BEVERLY HILLS, CA  
PERMIT NO. 236

SHOFAR  
IRANIAN JEWISH FEDERATION  
6505 Wilshire Blvd., Suite 203  
Los Angeles, Ca. 90048  
ADDRESS CORRECTION  
REQUESTED: